

نام رمان: عشق شیطون من

نویسنده: نیلوفر جعفری و ساحل

« نایس رمان »

www.niceroman.com



مثل پشه له شدم با کاردکم دیگه فک نکنم بشه جمم کرد اصن تواین اتاق باید بانقشه
ایرانوعراق واردبشی ازبس خطرناکه اینجاوالا له خدا الان من دیوونم به این دلیله که مغزم از
بس خوردم زمین جا به جا شده....

اگر نه که من دیوونه نیستم خیلی عاقلم والا اگه عاقل نبودم تو المپیادفلسفه اول
نمیشدم که 😊

خب حالا بهتره بلندبشم کارامو بکنم تاباز صدای مامی جون درنیومده آخخخخ زانوم
چقدر دردمیکنه وای وای وای

اییییی دایدددد ساعتخاک تو سرم شد من ساعت:کلاس دارم که واییییی توکلاس
راهم نمیده چه خاکی تورم کنم 😞

مثل میمونا که ازاین شاخه به اون شاخه میپرن پریدم جلودرکمد لباسام البته اون تارزان بود
فک کنم من مغزم یاری نمیکنه دیگه مثل این انسانای اولیه دره کمدو بازکردم حالاخوبه کنده
نشدااااا ساق مشکیمو در آوردم با ی مانتوی مشکیه کوتاه که آستین سه رب بود مدیونی فک
کنی واسه از را به درکردن پسر اسامدیونه ۲۱ امامت میکنم مغنعه مشکیمم در آوردم و
شوتش کردم رو تخت جلو آینه ایستادم که کاشکی ایست نمیکردم بسم الله خدایا غلط کردم
من به شخصه توبه میکنم قول میدم نمازم بخونم البته با وضوها ایندفعه یادم نره موهای طلایه
بلندم ژولیده بود اصن باید میبودیو میدیدی ی وعضی بود ناجور...

موهای طلایی بلندم توهم گره خورده بود چشمام پف کرده بود صورتم توی موهای ژولیدم
گم شده بود بند تاپم اومده روی بازوم و شل افتاده بوداصلا یه قیافه ای بخداتواون لحظه
هرکی منو میدید فکر میکرد از پشت کوه فرارکردم تازشم همه ریملایی که دیشب برای

من: بخندین راحت باشین بخندین بابا دنبادوروزه سیرک بود دیگه فقط آقامیونمون
قهر کرد

ی دفعه شلیک خنده ها رفت هوا

استاد به همه گفت برن داخل منم که حرف گوش کن مثل ماست موسیر کلمو انداختم پایین و
رفتم داخل.. یهو استاد گفت خانوم تهرانی کجا گفتم اوا استاد الان گفتین بریم داخل دیگه
دارم میرم داخل تاییش از این وقت کلاس گرفته نشه بده از درس عقب میافتیم کنکور و خراب
میکنیم!!!! استاد خندش گرفته بود ولی نمیخواست بخنده یکم اخم کرد و گفت نخیر شما امروز
از کلاس اخراجین مثل پهلوون پنبه تو عموپورنگ بادم خالی شدو شل شدم بادموندگی گفتم
چرا آخه 😊

استاد: نیم ساعت دیرتر از شروع کلاس تشریف آوردیننظم کلاس رو بهم ریختین واینکه
استاد و دانش آموزان رو مسخره کردین آیا دلیل دیگه ای هم میخواین برای اخراج از کلاس
خانوم؟

اییی خدا!!!! انگیزت از خلقت همچین استادایی چی بود خوبه والا نگفت ساپورت پوشیدی
یامانتوت کوتاهه خداشفا بده الهی والا

فوری خودمو جمع و جور کردم رفتم سمت در کلاس گفتم نه استاد دیگه چیزی نمونده
باجازتون بابای

عشق شیطون من | نویسنده: نیلوفر جعفری و ساحل

خدا تمت خرابها!!!! اگه الان بیاد بالاچوری بزنتم که بشم تنها دلیله پیروزیه روسیه و فلسطین دستمو کردم تو ماماخم و داستم باماماخم ورمیرفتم که ی نفر مثل اسب وارد شد رفتم فوش بدم که لادیدنه ماما لال شدم ا ب ل م ا ب ل الان من لال شدما ماما: صداچی بود؟

سرموتکون دادموگفتم: سواله زیبا بیس صداچی بود؟

ماما: منومسخره میکنی

لبمو گاز گرفتوگفتم: نفر مایید والده

ماما: جمع کن خودتو دختره چشم وزای امشب مهمون داریم ینی شیفته ی این مهر مادری من

من: خوب از قدیم گفتن مهمان سرخرمیزبان

ماما: رووووونا!!!!!! اک

من: باشه بابا غلط کردم الان میزنه به ۲۱ روش قطعه قطعه میکنه از روی تخت بلند شدم رفتم سمت در اتاق رفتم بیرون و مثل عادت همیشگیم از پله ها سرررررررر خوردم به طرف پایین و مامی گللم از اون بالا شروع کرد به نفرین های مادرانه کوچیکارکنم وقتی کرم های درونم بیدار میشن نمیتونم خانومانه رفتارکنم والا

-باز چه آتیشی سوزوندی آتیش پاره؟

-!!!! باباشما اینجایی رفتی لالا؟

-میبینی که اینجام لالام رفتم حالا بگو چه آتیشی سوزوندی که باز صدای مادرت دراومده؟

-هیشی بوخدا بابایی فقط از نرده ها سر خوردم پایین همین 😞

-خب پدرسوخته میدونی از این کارا خوشش نیامد چرا انجام میدی آخه؟

-بابایی دست خودم نیست که دسته کرم های درونمه که آرومو قرار ندارن

-آخه خخخ گل گفתי بدجور میلون تو وجودت این کرم ها شیطونک یهو استاد گفت

خانوم تهرانی کجا گفتم اوا استاد الان گفتین بریم داخل دیگه دارم میرم داخل تابیش از این

وقت کلاس گرفته نشه بده ازدرس عقب میافتیم کنکورو خراب میکنیماااا

استاد خندش گرفته بود ولی نمیخواست بخنده یکم اخم کردوگفت نخیر شما امروز از کلاس

اخراجین مثل پهلوون پنبه تو عموپورنگ بادم خالی شدو شل شدم بادرموندگی گفتم

چرا آخه 😞 حم

استاد:نیم ساعت دیرتر از شروع کلاس تشریف آوردیننظم کلاس رو بهم ریختین واینکه

استاد و دانش آموزان رو مسخره کردین آیا دلیل دیگه ای هم میخواین برای اخراج از کلاس

خانوم؟

اییی خداااا انگیزت از خلقت همچین استادایی چی بود خوبه والا نگفت ساپورت پوشیدی

یامانتوت کوتاهه خداشفا بده الهی والا

فوری خودمو جمع و جور کردم رفتم سمت درکلاس گفتم نه استاد دیگه چیزی نموح زبونمو

مثل این سگه رکس بود درآوردم که بابا قهقه زدو رفت سمت اتاقش اوووووویییییییی

گشمنههههههههههه بابا روده کوچیکه دیگه رسیده به کبد با دو به سمت آشپزخونه رفتم

جوری به یخچال نگاه میکردم که انگار ناموس بنده تشریف دارن بعله اینجا ولی از قدیم

گفتن اول شکم بعد ناموس ی پرش مثل اون پسر کچله بود تو آواتار مثل اون پریدم

رویخچال قودا!!!!!! دره یخچالوباز کردم اووووووم آخووووونم کیک شکلاتیییییی 😊 درش آوردم و دستمو فرو کردم تو کیک

باشتها شروع کردم به خوردن به به چقدر خوشمزه است اوووومممممم
به به

-روونا!!!!!! کککککک چیکار میکنی دختر چرا کیکو این شکلی کردی 😊

-!!!!!! مامانی مگه ماله من نبود کیکه 😊

-نخیر 😊 اینو درست کرده بودم واسه شب که مهمونا میان والا خبر نداشتم توخونه یه گاو

دارم که هیچی از دستش درامان نیست 😊 -!!!!!! مامی من کجام شبیه گاو آخه؟؟ بچه به

این خوفی خو گشتم بود اومدم سره یخچال بهم چشمک زد گفتم یه کوچولو شو بخولم

همین - یه کوچولو شووووو تو به این پنجه زدن میگی کوچولو همه کیکو بلعیدی بچه 😊

ابیییییی مامانی میگم اون گلدونووردار بزنی فرق سرم هم خودتورااحت کن هم منو شیطونه

میگه این کیکوبکوبون

توصورتش!!!!!! البته دراین صورت مثل الاغ ازخونه پرتم میکنن بیرون مامان نفرین کنان رفت

بیرون منم ی لیوان آب خوردمو دوباره رفتم به سوی گاراج یعنی همون اتاق اصل اینجا

۱۱۱ نوع اسم داره پوووووووف حوصلم سررفته حوصله مردم آزاریم که ندارم درس خوندم

که تز بس خرزدم شبی خر شدمممم اووووووم چیکاکنممممم آها یافتمممم رفتم جلو آینه

وی نگاه ب خودم انداختم آقا ول کن میخوام از خودم تعریف کنم عمو دستو ول کن بزا
تعریف کنم بابامن متعلق به همتونم چراوحشی بازی میکنی زل زدم از تو آینه به خودم
موهای خدادادی طلایی روشن که تا زیره باسنم بود که باباهیچ وقت نداشت کوتاه کنم چسای
درشت و وحشیه آیه روشن پوست سفید بینیه کوچیک و قلمی و...لبایی که هنوز تو خلقتش من
موندم به شکل غنچه بود و به رنگ سرخ قدم بلند بود و لاغر بودم انازاون خوشگلاهاااا آقا
بسه دیگه میدونم الان زیادی فیض بردین میترسم شبونه میان میدوزدینم اووووووم واسه
امشب کی قراره بیاد که مامان داره خودکشی میکنه ایشب چه آتیشی بسوزونم؟

وجدان: ی امشبو بی کرم باش

ی امشبو خفه شو

وجدان: ی امشبو بامن ور نرو

ی امشبو ببند حلقو

بعله اصن جذبه روداشتین کلن خفه شد آخه اینی که میدونه من تنها دلیل خریدن حجم
اینترنته آدمام چرا بامن کل کل میکنه وللی خدایی تازه دارم به این نتیجه میرسم که من ی
خوددرگیری بیش نیستم والا به خدا دوساعت دارم باخودم حرف میزنم اصن میدونین مشکل
کجاس؟ مشکل شماهایی که دارین مزخرفات منو میخونین من کاملاً سالمم جرات داری
حرف بزن شونه رو برداشتم و به موهام نزدیک کردم خدایا ترو به امامه اولی تورو به امام
دومی آخه به همه مودادی به منم مودادی ی دفعه انگار ندایی اومد چون یکی از پس کلم آی
الاغ دستت بشکنه الهی سرمو برگردوندم که باغیافه ی جهنمیه مامان رویا رو به رو شدم خوب
خدایا خودت به اندازه نانو رحم کن

به سمت کمد لباسم رفتم و ایااایی من که بجز ی ۲۱۱ تا کفش پاشنه دارو ی ۲۱۱۱ تایی
مانتو و شلوار چیزی ندارم حالا چی بپوشم 😞 باجیغ گفتم: سبزی خانم یعنی ببخشید صبری
خانمممم

صبری خانم که خدمت کار خونمون بودو از دست من خیلی حرص میخورد درو باز کردو
اومد داخل اتاق صبری خانم: چی شده آتیش پاره

_ صبری خانم الهی آتیش به آتیشه گور به گور بشم که اینقدر بدبختم صبری خانم زد
رولپش و گفت: چی شده روناک 😞 😞

_ صبری خانم دیدی چی شد آخ دیدی دیدی من ندارم 😞

صبری خانم بابغض گفت: چی مادر چی داری میگی چی شده 😞

خندموقورت دادم و گفتم: صبری خانم ندارمش 😞

_ خومادر چیو نداری 😞 😞

_ لباس ندارم صبری خانم پدیده ی قرن بیستویکم لباس نداره 😞 😞

صبری خانم جوری نگام کرد که گریختم آخی من چقدر شیطانم 😞 زیر لب چندتا فوشه
قاجاری دادو رفت بیرون

لباسامو زیرورومیکردم تا ی چیز نانا ز پیداکنم که چشمم به ی تیشرت سفید گوگولی افتاد ای
جوون یافتمش تیشرتوا زیره آوار درآوردم کشو شلواراروهم باز کردم و ی شلوار مشکی که
۸ سانتی بودومچ پاهای ظریفمو به نمایش میزاشتم درآوردم به این میگن سلیقه هاااا لباسارو
پوشیدم ای وای یکی به من آبقندبده فشارم افتاد خدایا من چقدر زیبام غلط میکنی بگی اووق

(ولی خدایی گودزیلا نبودا هیکلش سیکس پک بود لا کردار میخواستی بخوریش جوووون)
 پسر نگو هلو بگو چشمای اصلی پوست سفید ابروهای هشتی موهای مشکی که روبه بالا زده
 بود یه کت شلوار سرمه ای بایه بلیز سفید پوشیده بود که فیک تنش بودو عضله های پهنشو
 به نمایش گذاشته بود وای خدا یکی منو بگیره الان از حال میرم این بشر چرا اینقدر جیگره
 آخه 😞

ای وایی خدامرگ بده منو الان این پسره میگه چقدر این دختره ندیدبدیده انگار از پشت
 کوه اومده یک ساعته زل زده به من ووووویی چرا چپ چپ نگاه میکنه ایششش دلم بخواد
 نگات کنم گودزیلای کچل 😞

-روناکک دخترم چرا وایستادی بیاینجا پیش بابایی بشین بینم

-چشم بابایی اومدم

وخیلی آروم ومتین که ازبنده خیلی بعیده رفتم کنار رامین جون نشستم 😊

-ماشالا ماشالا رامین جان چه دختر خانومی داری چقدر متین و باوقاره چندسالته دختر گلم؟

-مرسی عموجون سالمه

-به به پس حسابی خانومی شدی برای خودت خوشگل خانوم

-مرسی 😊

عین الاغی که بهش تیتاب میدن ذوق کرده بودم به والله بابا اینقدر تعریف نکنین من میدونم خوشگلم دیگه این حرفا چیه بیان قاشق چنگال به من بدین میخوام باهاشون به آمریکا حمله کنم خدایا کی میره این همه راهو

_روناک جان ی لحظه میای دخترم

بسم الله این مامانه منم اینگار الاغ بارکش گیر آورده هااا اول که پهلومو سوراخ کرد اینم از این بابا بزار من اینجا بسم شاید این فریزر از من خوشش اومد والا

ببخشیدی گفتمو به سمت آشپزخونه رفتم

من:جانم والده

_ورپریده رفتی اونجا لنگاتوانداختی روهم نشستی نمیگی من اینجا دست تنهام

چشماموریز کردم و گفتم:مامان سبزی ببخشیدمگه صبری خانم نیس

_نه نیس بیا کمک

_مامان مگه من خره بارکشم?

_دست کمی ازش نداری

خدایا من لعضی وقتا شک میکنم که شاید سرراحی نباشما

_مامان شما منواز توجوب پیدانکردین احیانا

_نه از توسطل آشغال برت داشتیم بگیراین جایی هارو ببر آدمم باش یعنی جوری قانعم

کرد که تا دوروز سخون نگویم 😊☹️ چایی هارو گرفتم و رفتم تو حال حالا اول جلوکی

بگیرم؟ خدایا تو خودت خرومیشناسی که بهش شاخ ندادی الان چرا من باید چایی بیارم که مثل خرتو گل گیر کنم خوب اول میدم به ددی جونم جلوش گرفتم که برداش بعد بابای اون فریزر و بعد مامانش و بعد گرفتم جلو خودش استغفرالله تومنو به گناه میندازی اخوی بزدگوار رفت چاییو برداره که نیشم خودبه خود باز شد تا نیش بازمودید اخم کرد اخم کردن همانا و هل شده من و ریختن چایی روش همانا ی دفعه از جاش بلند شد من اگه جاش بودم مثل کانگورو بالا پایین میپریدم اونوقت این فقط ایستاده و خودشو تکون میده خندم گرفته بود افتضاح ی نگاه به چهره ی سرخ شدش و رگ متورم شدش انداختم که نیشم بسته شد بابا بیاباچوب منوبزن

به سمت دسشویی رفتو دودیکه بعد برگش آخی بچمون تو بی تربیتی کرده مامانو بگو
بعده مهمونی کلمو میکنه

-روناک جان رشتت چیه عزیزم؟

-علوم انسانی عموجون

-پس بارهام من هم رشته ای هستی سوالی چیزی داشتی از رهام پپرس عزیزم

-||| چه جالب رشتشون چی بوده تو دانشگاه؟

-حقوق خوندم

-و||||| بییی منم خیلی دوست دارم حقوق قبول بشم خوش بحالتون

زورکی باحرص گفت: قبول بشی ایساالله و بعد زیر لب ی چیزی گف که نشنیدم

ای جوونم توفیقت باحرص حرف بزن گودزیلا جونم من عاشق اینجور حرف زدتم _رتبتون جندشد

آخ الان ببینم چقد پایینه ذوق کنم

_تک رقمی ا شدم

چچییییی گفت شده رتبه کنکورشن نیننننن چاخان میکنه یاخدااااااااااااا من چجوری همچین رتبه ای بیارم من پنج هزارم به زور میشم آخه ☹️

_خوش بحالتونن منم میخوام تک رقمی بشم ولی نمیشه ☹️

_چرا مگه کودن هستین که نشه؟!?!?

(چییییی گفتتتتت ☹️ کودن بامن بود الان عایا ☹️ وایسا نه انگاری بامن بود چون داره بالبخنده کجکی نگام میکنه ای بیشععوووووورررر به من میگی کودن گودزیلاااااا ☹️ کودن خودتیو دوست دخترای زشت تراز خود) اینو چاخان کردما خودش خیلی جیگره (ولی درهر حال نباید به من میگفت کودن عبضیییی کچللالل ☹️ ☹️)

_خیر کودن نیستم ولی رتبه تک آوردن درس خوردن زیاد میخواد که بنده حالشو

ندارم ☹️ -خب پس تنبلین ☹️

(وووایییی خداااااااا این دیگه کیه فرشته عذابه ببینش چجوری داره منو مسخره میکنه باون

لبو دهنه کجوکلش) -نخیر تنبلم نیستم اصلا میدونین چیه؟

-نه بفرمایید شما چیه تابدونم؟

-از فردا میشینم روزی ساعت درس میخونم تا رتبه تک رقمی بشم

-من که چشمم اب نمیخوره 😊

-خب امتحان میکنیم اگه من بردم هر کاری بگم باید انجام بدین واگه شما بردید هرچی

شما بگید من انجام میدم قبول؟؟

-امممم باشه قبوله

واایییی خدا چه غلطی کردم آخه حالا من چجوری روزی ساعت درس بخونم دیوونه میشم به

مولاااا آخخخهههه خرررر کی بهت میگه بایه پسر کل بندازی که بعدش مثل بز پشیمون

بشیییی ههاااان 😞😞

ای خدا بین چجور نگاه میکنه انگار جایزه نول رو برده همچین از الان پیروز مندانه نگاه

میکنه که دارم ناامید میشم از خودم 😞 ایششش کوووفت واسه من لبخند کجکی میزنه

گودزیلای دختر باز بدبخت کثافت ایشالا کچل بشی زشت بشی سیاه بشی من یه دل سیر

بخندم عوضیییی

-رهام جان شما میتونی تو درسا به روناک کمک کنی تا بهتر بتونه کنکورشو بده؟

(واایییییی بابا چی میگه این گودزیلا بیاد به من کمک کنه من که دوروزه از دست غرور و

تکبر این بشر دیوااانه میشم باباجان روناک بیخیال شو وبایک نگاه مظلومانه وپراز خواهش

زل زدم به بابا ولی انگار نه انگار من اینجا دارم بال بال میزنماااا)

-مشکلی نیست رامین خان اگه خوده روناک خانوم بخوان کمکشون میکنم

-معلومه که میخواد کی بهتر از شما پسر مگه نه روناک؟

وبابا بایک نگاه سوالی و صدالبته تاکیددی به بنده نگاه کرد وباهمون نگاه به من فهموند که ای الاغ بگو آره تا تنبیهت نکردم 😞

-آر...آره آره آره خیلی خوشحال میشم که شما تو درسابهم کمک کنین وفورا یه لبخند گشاد زدم که ضایع بودنم طابلو نشه از زیر چشم یه نگاه به بابا کردم دیدم اوه اوه الانه که خفم کنه آخه گند زدمممم بدجور از اونورم گودزیلا سرشو انداخته بود پایین ریز میخندید ای بیشعور بی فرهنگ به اسطوره ملی میخنده حالا نشونت میدم رهام خان صبر کن 😞

ووایای خدا تموم شد آخر رفتن دیگه داشتم از خنده کجکپاش دیوونع میشدم والایا یابوووو
گودزیلاایا خنگگگگ هی به من میخنده انگار خودش خیلی خر خون بودههه ولی خب
خداییش بوده که شده رتبه کنکور اما... ایههه دیوونه شدم خوددرگیر بودم بدتر شدم
خدایایاایا یه کاری کن این نیاد فردا اینجاایا اگه بیاد من خودمد میکشم 😞 آخه خدایا آدم
قهتی زده بود که اینو انداختی تو دامن ما آره قهتی شده بود آخه چرا بامن اینجوررر میکنید
من گناه دارم خداجون گناه دارم 😞 همینجور که تودلم غرغر میکردم یه شب بخیر گفتمو
رفتم بالا تواتاقم چون ازبس حرص خورده بودم خسته شده بودم و دیگه نیرویی دربدنم
باقی نمانده بود بدون دره اتاقو باپا بازکردمو پشت سرم باعصبانیت دوباره باپا بستم وبدون
اینکه لباسمو عوض کنم خودمو انداختم روی تخت و به سه نرسیده اون عالم هستی بودم

والله ان تووووووووو تیریییییییی فووووووووور قوقولی قوقووووووو قوقولی
 قوقووووووو قد قد قد الله

یا امام حسین جنگ شده بسم الله با احتیاط دورو برمونگاه کردم خوب اینجا که اتاقمه منم
 روتختم نه داعشی میبینم نه چیز دیگت ای پس نتیجه میگیریم جنگ نشده گوشیمو از روی
 پاتختی برداشتم و صدای نکره ی ساعتشو بستم اه لعنت به این شانس خدایا بامن مشکل
 داری یا من مشکل دارم نفهمیدم هنوز خمیازه ای کشیدم که دهنم اندازه غاره علی صدر باز
 شد دستمو کردم توموهام و سرموخاروندم و رفتم تو دسشویی صورتمو شستم و اومدم بیرون
 ی تاپ شلوارک صورتی پوشیدم موهامم بالا سرم بستم و رفتم پایین از رو پله ها سرخوردم
 خداروشکر مامانی ندید با صدای بلند گفتم: خدای جذابیت اومددددده کجایییییییی

مامانی بتخنده گفت: بیابشین گل دختر

چشمام شد اندازه توپ پینت بال این ننه من بود آیا؟ خودش بود؟ ینی همونه؟

_مامان چیزی میخوای از من

_اصن بروگمشو دختره زشته میمون خلایق خر چه لایق ای خدا رم کرد بابامن دوکلمه

حرف زدم چرا سیمات قاطی میکنه

_مامان من غلط کردم عفوکن

_پاشو خودتو جمع کن عفریته ی دلک الان رو هام میاد چایی

پرید تو گلوم با چشای اشکی گفتم: چیییییی

_رو هام داره میاد

مادره میخوای منو بکشی من نمیخوام این بیاد مگه زوره نگاه به ته ریشش میندازم به این پی میبرم که فقط روییده ی ذره عقل نرویده _حداقل عقل اون از تو بیشتره حرفه مفدم نزن گمشو برو حاضرشو نشسته واسه من چرتوپرت میگه پسر به اون آقایی آره مادره من منم ازاون موقس دارم تو گوش خریاسین میخونم

بعدشم به حالت قهر بلند شدمو رفتم بالا تو اتاقم بلندبلند شروع کردم به غرغر کردن اه اه اه کجای این گودزیلا آقا ومتینه مثل زهرمار میمونه بااون لبخند کجکی زشتش اه اه آخه من چجور این اخمورو امروز تحمل کنم امروز دیوونه میشم دق میکنم ار دست متلکاش بخدا آخه پدر من آدم قهت بود اینو گفتم بیاد بشه معلم خصوصیه من همینجور که غرغر میکردم یه بلیز شلوار صورتی ملیح راحتی پوشیدم که راحت بتونم تمرکز کن یهو صدای آیفون اومد واییییی خاک عالم تو سرم شد(٥)حالا چیکار کنم آهان برم پایین نه نه نه به من چه اون بیاد بالا والا ایش خیلی خوشم میاد ازش)نه که نمیاد(٥)

-رونا||||||ککککککککک کجایی؟

وااییییی باز جیغ جیغ های مامی جان شروع شد

-جانم مامان جان جانم بالام تواتاق

-بیپایین آقا رهامو راهنمایی کن تو اتاقت

وااییییی ازالان بدبختی شروع شد خدایا خودمو سپردم به خودت همامو داشته باش

-اومدم مامان جون

وقتی رفتم پایین دیدم آقا روی مبل نشسته پاشوانداخته روی پاش خیلی ریلکس داره چایی میخوره الهی کوفت بخوری الهی چایی بپره تو گلوت خفه بشی الهی کچل و بی دندون بشی که فرشته عذابه من شدی الهی...

-سلام

ای کوفتو سلام یهو وسط فکرم سلام میکنه گودزیلا 😬

-علیک سلام خوش اومدین خوب هستین؟

-ممنون شما خوبین؟

-مرسی خب بریم شروع کنیم؟

-من مشکلی ندارم اگه آماده اید بریم

-بله من آمادم بفرمایید بالا تو اتاقه بنده

-باشه

باشه و کوفت کچل زشت عین بز سرشو انداخته پایین داره میره پرووووووووو

-اهوم اهوم ببخشید آقا رهام میدونید اتاق بنده کجاست که دارین میرین؟

-خیر ولی تاجایی که میدونم اول بزرگترا مهم ترن برای همین من میرم بالاتاشمایاین اتاقو

نشونم بدین 😊

-ولی من شنیده بودم خانوم ها مقدم ترنا 😊

خخخخخ قیافشووو شکل خنگا شده بین چجور نگاه میکنه انگار چی بهش گفتم

-چیزی شده آقا رهام؟

-نه نه بفرمایید بالا من پشت سرتون میام

خخخخخ ایول به خودم خب یک صفر به نفع من یوهوووووووو

باغروور و یلبخند کجکی از کنارش رد شدمو رفتم بالا اونم مثل یه بچه اردک که پشت سره

مادرش میره پشت سرم میومد الهیییی بین چه قیافش مظلوم شده ای جانم بچم ضایع

شده ناراحته 😊

رفتم تو اتاق اونم اومد کتابامواز قبل آماده کرده بودم رفتم وسط کتابام نشستم بیچاره

هنگیده بود باتعجب داشت نگاهم میکرد ای جاااان

-مشکلی پیش اومده آقا؟

-نه ولی مگه قراراینجا درس بخونیم؟

-بله مگه جایه دیگه ای برای درس خوندن سراغ دارین؟

-شما میز ندارین؟

-چرا دارم ولی دوست ندارم روی میز درس بخونم روی زمین درس خوندن کیفش

بیشتره

یه آهانی گفتو آروم اومد جلو خیلی حساس روی زمین نشست و کتاب بزرگ تست

عریمو برداشت و شروع کرد به ورق زدنش

بعد از اینکه همه کتابو ورق زد گذاشتش زمین

-خب پس اول از تست عربی شروع میکنیم چگونه؟

-عالیه عربی و خیلی دوست دارم 😊

-خوبه پس یک ربع وقت داری تا تست بزنی برو بینم چیکار میکنی دختر خوب

چچییییی گفت الان تو یک ربع تااااا تست بزنی دروغغغغ آخه من چجور تست بزنی تو یک

ربع ای خدا من هر تستی که میزنم پنج دقیقه زول میکششششش 🤔🤔

-روناک خانوم چیزی شده چرا شروع نمیکنید؟

-چی؟ نه نه چیزی نشده الان شروع میکنم

بعدش فوری مدادمو برداشتم کتابوباز کردم شروع کردم به تست زدن غرق تست شده بودم

که یهوووو گفت وقت تموم شدددد ای خداا من فقط تا تستتتتتتتتتت 🤔

-وقت تموم شده روناک خانوم کتابو بدین بینم چیکار کردین

-بفرمایید 😊

کتابو گرفت شروع کرد به دیدن تستا کم کم چشمش از تعجب گرد شدد یهو داد زد

فقطااااا تستتتت 🤔🤔

-ببخشید آخه من قدرت تست زنی ضعیفه نمیتونم تند تست بزنی 🤔

-خب چرا زودتر نگفتین تا اول روی قدرت تست زنیتون کار کنیم؟

-آخه فکر کردم وقت بیشتر میدین باتست کمتر

-من وقت زیاد دادم باتست کم

چیبیی این چی گفت وقت زیاد داده باتست کم این کجاست وقتش زیاده آخه تاتست

داده به من تودقیقه تازه آقامیگه وقت زیاد دادم گودزیلای کچل 😊

-وقت زیاده ددددد دادین باتست کمممم شوخی میکنید دیگه؟

-نخیر شوخی نمیکنم توی کنکور دردقیقه باید تا تست بزنی 😊

یاخدااااا این چی داره میگه من چجوری تودقیقه تا تست بزنی من که پیام نور قوزآبادم

اینجوری قبول نمیشم ای وای

خدایا این دختره دیگه کیه بلد نیست دوتا دونه تست بزنی بعد بامن شرط بندی کرده که

تک رقمیییی بشههه عمر اااا از الان برنده خودمم هزار نتیجه های کنکور بیاد خودم میدونم

چه شرطی واسش هزارم هههه 😊عجب خبیثی شدم من خخخ ولی به بردش میرزه ایووول

روناک:

ااا وای این پسره چرا اینقدر خبیث نگاه میکنه یاقرآن نکنه میخواد بلاملایی سرم بیاره

هی به این پدرم میگم معلم خصوصی نمیخواه میگه نه رهام پسر خوبیه آخ بابایی

کجایی بیینی که این آقااا رهام میخواد منو به کشتن بده میخواد جیگر گوشتو ازت

بگیره کجایی بیینی بابایی کجایی 😊

-روناک خانوم موافقین تست زنی تمرین کنیم تا دستتون تند بشه؟

-چی بله بله موافقم تمرین کنیم

-خب پس شروع کنیم ببینید اول باید سوالو دقیق بخونید بعد نگاه به تستا کنید هر کدوم رو که مطمئنید اشتباهه حذف کنید و بین گزینه هایی که شک دارید درستترینشو انتخاب کنید و اگر شکتون زیاد بود اون تست رو ننزید چون نمره منفی داره اوکی؟

-اوکی

-خب پس چندتا تست بزنیید تا ببینم

-باشه

شروع کردم به تست زدن همه حواسمو جمع کردم و تمرکز کردم روی تستا سوالا زیاد سخت نبود برام ولی خب چون قدرت تست زنی کم بود نمیتونستم راحت گزینه درست رو تشخیص بدم باهزار تا بدبختی تا تست زدم که گفت وقت تمومه پوووووووففف زودتر میگفتی مغز هنگید وایییی خدا کمرم شکست دستامو کشیدم روبه بالا یکم کمرمو دادم عقب آخیشششششش حال اومدم 😊 و ایا این چرا چشماشو اندازه چشمای وزغ کرده چرا اینجوری نگاه میکنه یا مزاده بیژن چشه 😊 رهام:

یا قرآن این دختره دیوونس چرا اینجوری میکنه یعنی نمیینه من اینجا نشستم همچین دستاشو روبه بالا میکشه کمرشو قرمیده انگار کوه اورستو فتح کرده خدایا انگیزت از خلقت این موجودات چی بود به غیر از خرابکاریو جیغ جیغ کاره دیگم بلدن آخه چرا اینا رو آفریدی

-ببخشید آقارهام مشکلی پیش اومده؟

آخیشششششش بالاخره شازده تشریف فرما شد چی میشد زودتر گوشوگم میکرد خوب
مامان جان خودتو آماده کن که میخوام بزمنتتتتتت دستاموزدم به کمرم و رفتم تو آشپزخونه

پشت مامان

_خانم تهرانی

_بنال

خدایا نگاه اونوقت میگن چرا بچه بی ادب میشه از کانون خانواده یادمیگیره دیگه

_مامان من کجا خنگمممممم?

_از کوچیکی تا الانت خنگ بودی

_تو مامان منی یا دشمنم?

_هیچکدوم سوحان روحتم 😊

خدایا بیا اونوقت میگی من شیطونم من اینجوریم من اینجوریم خدایا جاهای جاش به من

نگاه نمیندازیا حالا زوم کردی رومنااااااا بابا برو له این یکی ی چیزی بگو

آیییی کلم میگن چوب خدا صداندارهاااا اما این چوب مامانم زود صداهم داش صدا

شپلق داد

_مامان مگه مریضی چرامیزنی آخه

_حرف نزن بابا برو نبینمت

شیفته ی این تیریپ حرف زدنه مامانم

زبونموبراش درآوردم و رفتم سمت اتاقم درو بستم و روی صندلی کامپیوترنشستم
 کامپیوتر رو روشن کردم و یه آهنگ شاد گذاشتم شروع کردم به رقصیدن برای رفع
 خستگیم خوب بود یووووووووو نمیدونید وقتی عصبابت داغون باشه برقصی چه کیفی
 داره 😊😊 ۱۱۱۱۱ صدا چرل قطع شد جلال خالق چی شد جنوپری اومد

۱۱۱۱ این که مامانه چرا این شکلی شده شکل گوجه شدازی سرخه چقدر عصبانی وای وای
 -چی شده مامان خانوم چرا آهنگو قطع کردی آخه؟

-مامان خانومو کوفت درد مرض چه خبرته این همه صداشو بلند کردی عروسی ننته یا بابات
 ها۱۱۱۱۱ 😞

-اوا۱۱۱۱۱ خدامرگم بده عروسی شما کهسال پیش بود من نبودم که اگه بودم ترکونده بودم
 عروسیو 😊

-کوفت نیشتو ببند بزغاله اگه قراربود تو توی عروسیم باشی که صدسال سیاه عروسی
 نمیگرفتم مگه از آبروم سیر شده بودم

ایییی خدا۱۱۱۱۱ آخه این مامانه دادی به من همه مادرا آرزوشونه بچه هاشون توی عروسیاشون
 باشن مامانه من میگه مگه از آبروم سیرشدم آخه منو به چه انگیزه ای آفریدی ها۱۱۱۱ به چه
 انگیزه ای 😞

_روهام جان گوشیشو جا گذاشته بده برم بهش بدم بچمو دوساعته جلو دره

جااااا گوشیشو جا گذاشته!؟؟؟!اینجااااا!؟ی نگاه ب دورو برم کردم که دیدم زیره کتاب
عربیمه ی فکر شیطانی زد به کلم بالبخند خبیثی به مامان گفتم:عععع نه بابا من دیدم گذاش
توجیبش برد چشاشوریز کردوگفت:مطمئن!؟!

سرمو بااطمینان تکون دادم

_یعنی باورکنم الان داری جدی میگی یا فیلمه?

بیا ننه مارو باش _نه مامانی

برده

سرشومشکوک تکون دادو رفت بیرون

مثل این وحشیا هستن همونا پریدم رو کتاب عربی و نگاش کردم خدایا رمز نداشته
باشههههه آخووووونم ندارههههه لبخندم ثانیه به ثانیه خبیث ترمیشد آقا روهام ببین من
چیکارت بکنم تورو

رفتم تو پیامش اولین پیام:اون دختره توکافی شاپ جانممممم این دیگه چه اسمیه پیام
دوم:لباس زرده تو میدون ولنجک یاامام زاده سرگیجه یعنی من بایدبرم ساقه طلایی با پشمک
بخورم بمیرم این چه اسماییه پیام سوم:لب شتری بسم الله خدایا چیزای جدیدمیبینم 😊😊اینا
دیگه چیه رفتم برم پیام بعدی که گوشی شروع له لرزیدن کرد عععع این که داره زنگ
میخوره به صفحش نگاه کردم که چشم ۴تاشده👁️👁️👁️👁️

پشمک حاج عبدالله دیگه چیه خدا 😊

باز شیطون رفت تو سلولا بدنم 😊

جواب دادم یه صدای جیغ ی نفر پیچید تو گوشی

_واللهای کجایی تو چرا جوابمونمیدی بابا شمارتو به زور گیر آوردم ببین من همونیم که
میخوای لج بازی نکن دیگه الو...گوشی دستته خندموقورت دادمو با صدای جدی
گفتم:خانم کی باشن?





دختره باجیغوتعجب گفت:گوشی شوهر من دسته توچیکار میکنه عشقم کجاس توکی
هستی عفریته

خدایا بزنم اینو شل و پل کنم عجب آدمایی پیدامیشنا


_خانم اگه شما زن ایشونین من اینجا دسته...استغفرالله من برگ چغندرم

_من باورنمیکنم گوشیه بده به عشقم

_متاسفانه حمومن 

دختره باگریت گوشیه قطع کرد از خنده منفجر شده بودم وای خدا چه مالی میده امااگه
روهام بفهمه کلمو میکنه  پسره دختر بازه کودن  گفته بودم طلاقی میکنم شلغم آب پز
شده  

واللهایی نمیدونید تااون موقع تودلم چه خبر بوددد که عروسی بودد دیدی آقا رهام آخر

حالتو گرفتم 

ولی خدایی عاشق اسمای دوست دختراشم پشمک حاج عبدالله 😊😊😊 استعدادش معرکه است وایییی خدا دلم عاشق موجوداتتم بخصوص این گودزیلای خودمون 😊😊
 -رووناکککک میکشمتتت 😞

ههییییی واییییی مامانه ای خودم کفنت کنم رهام که همش دردسری گودزیلای بدبختتتت الان مامانم منو میکشهههه 😞

-جونمم مامانی چی شده چرا جیغ میکشی؟

-چی شده آره میگی چی شده ورپریده گوشیش که پیشه خودش نیست دسته تو چراه من میگی پیشه خودشه هااا 😞

-مامانی به جون دایی نداشتم فکر کردم پیشه خودشه الان رفتم کتابمو جمع کنم دیدم زیر کتاب عریم بود 😞

-آره جونه خودت تو گفتیو من باور کردم ورپریده

-ااا مامان جون دروغم چیه آخه من باگوشیه این گودزیلا چیکاردارم هان؟

-گودزیلا چیه بی ادب آقا رهام فهمیدی؟؟ 😞

-بله بله فهمیدم 😞

-بعدشم کاریش نداری فقط یکم کرم میریزی باهاش پسر مردمو بدبخت میکنی بی آبرو
 میشه

زکی مامانه مارو باش الان مطمئن شدم صددرصد سره راهیم اون رهام بچشونه والا تو زندگیم اینجوری که ازاین گودزیلا دفاع و تعریف میکنه ازمن نکرده

ردکن بیاد گوشیشو تا حسابتو بعدا برسم

چهرمو مظلوم کردم و با دو دست ادب گوشیهو تقدیم مادر گرامی کردم اما خدایی چقد
خندیدماااااا خودمو پرت کردم رو تخت و نوت بوکمو روشن کردم رفتم تولیست آهنگا و
یکیو پلی کردم

امشب دل من هوس رطب کرده عاشق شدهو از عشق تو تب کرده امشب شبهه رقص و
سازو آوازه امشب دل من دراوج پروازه

خدایا عایا من انسانم؟ عایا من ی دخترم؟ خدایا گاهی وقتا احساس میکنم ی موجودناشناختم
والا به خدا هیچیم شبی آدمیزادا نیس اووووووم حوصلم سر رفته زیرشم کم کردم اما بازم
سررفته حالا چیکا کنم 😞

آخجوووووونم یافتم 😊😊

رفتم سمت کدم و ی مانتوی مشکی با شال و و شلوار سفید درآوردمو تنم کردم موهامو بالا
سرم بستم و ی رژ لب زرشکی زدم گوشیه اپلمو انداختم توکیفم و از پله ها رفتم پایین
توجه داشته باشین رفتم پایین

یعنی مثل آدم از پله ها رفتم

کجا به سلامتی خوب ایسگا

بازرسی

ددی جونی دارم میرم خرید

ا ديقه هم نباشی دو ديقس به سلامت

یعنی فکم افتاده بود کف پارکتا خونهاااااا من میدونم سر راهیم از تو جعبه پیدام کردن دیگه
 حالا عیبی نداره از در خونه زدم بیرون و سوار اسپورتج قرمز مامانی شدم وای بفهمه از ۱۶
 روش سامورایی دارم میزنه حالا به روش های مختلف از دره ویلا زدم بیرون و پامو گذاشتم رو
 گاز خریدو الکی گفتم وگرنه دوس داشتم بررم ایل گلی منطقه ی مورد علاقه ی من ای
 بخشکی شانس همینم مونده بود پشت چراغ قرمز بمونم بادستام رو فرمون ضرب گرفته بودم
 که ی دفعه ی صدایی اومد

_خوشگله کجا میری

بیا خداجون حالا بازم بگو من کرم میریزم

_جهنم میای؟

پسره چپ چپ نگام کرد

خوب به جهنم از بچگی چشماش چپ بوده دیگه بالاخره چراغ
 سبز شد پامو روی گاز فشار دادم

۱۱ دیفه ای رسیدم به ایل گلی ماشینوپارک کردم پیاده شدم

تا وارد ایل گلی شدم دیدم اوووو چه جمعیتی پراز داف های خوشگل جون میده واسه مخ
 زنبیی خدایا من دخترم یاپسر واقعا دچار دوگانگی جنسی شدم ظاهرا پسرا میگم جوووون
 کیف میده واسه مخ زنی ولی الان من دارم میگممعجا ببینی چه دورو زمونه ای شده
 خخخخ رفتم سمت یه آلاچیکا کسی توش نبود رفتم نشستم شروع کردم بازی باگوشیم

یهو دیدم یکی اومد روبرو نشست تا سرمو آوردم بالا فکم با آلاچیق برخورد کرد این
اینجاچیکار میکنه آخه 😊

-سلام روناک خانوم خوب هستین؟ 😊

-س..سل..سلام آقا رهام ممنون شماخوین مامان باباخوین؟

-مرسی مامان بابام خوبن سلام دارن خدمتتون شماچی پدرمادر خوبن؟ -بله لله خوبن سلام
میرسونن تازه بابام خیلی تشکر کرد ازتون

-خواهش میکنم کاری نکردم وظیفه بود

-بازم ممنون

-راستی شما تنها اومدین؟

-بله یکم حوصلم سر رفته بود اومدم یه دوری بزوم برم

-آهان راستی بابت گوشی ممنون 😊

-خواهش میکنم شرمنده اون موقع به مامان گفتم پیش خودتونه آخه ندیدمش بعدش
دیدم زیر کتاب عربیمه

-نه باباخواهش میکنم تازه من یه تشکرم به شما بدهکارم

-تشکر برای چی 😊

-آخه شره یه مزاحمو از سرم کم کردین 😊

چییییییی شره مزاحم من کی کجا!!!! 😊😊 نکنه نکنه اون دختررو میگه که گفت گوشیه همسرم دسته شما چیکار میکنه مگه اون دوست دخترش نبود؟ جلال خالق این بشر دیگه کیه با دخترای مردم رفیق میشه بعد بهشون میگه مزاحم ای روانی گودزیلایی 😊

-مزاحم؟ کدوم مزاحم؟ 😊

-همون که زنگ زده بود به گوشیم دیگه

-کدوم کی اصلا مگه کسی به گوشیتون زنگ زده بود؟

همچین نگاهی بهم انداخت که خودنو خیس کردم وتوجشماش خوندم که میگفت خر خودتی ای بیتربیت خر عمته این چه طرز صحبت کردن با یه اسطوره است ایش

-همون که نوشته بودم پشمک حاج عبدالله وزنگ زدو شما جوابشو دادین گفتین همسرم هستین

-آها!!!! ان اون پشمکرو میگین مگه دوست دخترتون نبود؟

-خیر یه دختر نچسب بی ریخت مزاحم بود

-خیلی بی تربیتینا

-چر!!!!!!؟؟؟

-از یه آقای متشخص بعیده اینجوری پشت سره یه خانوم حرف بزنه

-بله حق باشماست من پشت سره یه خانوم اینجوری حرف نمیزنم

-||| الان حرف زدین

-ایشون خانوم نبودن یک مزاحم ویک آدم بدبخت بودن که شخصیت یک خانومو برده

لودن زیر سوال

-بله حرف شما درسته ولی هیچ وقت نباید پشت سره دیگران اینجوری حرف بزیند

-وای باشه چشم دیگه پشت سره دیگران اینجوری حرف نمیزنم خوبه؟

-بله خوبه

-خداروشکر بامن امری ندارین؟

-نه سلام مامان بابارو برسونید

-همچنین خدانگهدار

پوووووففف رفت آخیییشششش وای خدا چقدر سخته خانومانه بحر فیایااا دیگه داشتم خفه

میشدم ولی خدایی چه کلاسی داره لامصب 😊

کفشامو درآوردمو یکیشو پرت کردم شرق آلاچیق اون یکیو غرب آخیشششششش به این میگن

آرامش چشمو بستم و دستمو گذاشتم رو چشمم

_خانومی مهمون نمیخوای

بسم الله خل شدم اینجا که به غیر من کسی نیس خدایا خودت ی عقلی بده

_خانوم خانوما باتواما

– گورتو گم کن

پسره مثل اسب شروع کرد به دویدن آخی بچک چقدر ترسید مادراینقدرتند

ندو شلوارت میوفته 😊

– فکرنمیکنی این مدل آرایش مناسب این مکانا نیس مخصوصا برای ی دختر تنها اونم توی

این ساعت توی این مکان 😬

وای خدایا این که الان شده عزرائیل من چرا اینقدر قرمزه اثن به توچه جوجه ماهی جوجه

ماهی!?!?

فوش جدیده

– وای مگه آرایشو لباسم چشه??

– بگید چش نیست مانتوی تنگ کوتاه شلوار تنگو چسبون شالتونم که سر نکنید بهتره رژه

قرمز که از کیلومتری برق میزنه بازم بگم چشه یا کافیه؟

ای هیزرز بدبخت خاک توسر گودریلات کنم بین چجوری منو دید زده فقط کم مونده لباس

زیرم بگه چجوری خاک توسر بزمن فک مکشو بیارم پایین عوضییی 😬😬

– بله کافیه ولی از نظر خودم لباسام و آرایشم ایرادی نداره شما و هم جنسای عزیزتون

میتونید جلوی چشماتونو بگیرید تا اغفال نشین – من یاچند نفر دیگه جلوی چشمامونو

شاید بتونیم بگیریم ولی آدمایی مثل اینا که مزاحمتون شدن اونقدر بی بندوبارن که

کنترل چشماشون دسته خودشون نیست 😬

– خب اون دیگه به من ربطی نداره

میخواسم بگم ولی پشیمون شدم برو

جوری قانع شدم که تاحالاینجوری قانع نشده بودم

رفتم تواتاقم و لباسمو با تاپ شلوارک عوض کردم و رفتم پایین واسه شام بعد شام اومدم

تواتاقم و ۴ تا گوسفند که یکیشون رهام بودو شمردم و خوابیدم

صبح با صدای آلامر گوشیم به زور بلندشدم دستو صورتمو شستم و رفتم حاضرشم که برم

آموزشگاه اووووووم چی بیوشم ی مانتومشکی برداشتم با مقنعه مشکی و ساپورت مشکی بعله

دیگه میخوام برم مراسم خطم رژ لب جیگریمو زدم و از اتاق اومدم بیرون بادو از خونه زدم

بیرون و رفتم آموزشگاه وارد آموزشگاه شدم اوه اوه این پسره هم که اینجاس آخی بدبخت

ازاون دفعه که زدم پاشو چلاق مردم دیگه باهام کاری نداره خلاصه رفتم نشستم سرجام

استادم اومد درس دادو رفتآخیشششششششسته شدم کی میشه این کنکور تموم شه بره پی

کارش از آموزشگاه زدم بیرون رفتم سوار ماشینم بشم که بوق ی ماشینو از پشت سرم

شنیدم برگشتم تا جدوآبادشو یکی کنم که دیدم عععع اینکه گوريله خودمونه

مامانت گف بامن بیای

آقا قبلش که پیرسم کجای چی دیگه بگم آخه گوسفند نه مادر نه سیستر چرااینجوری بوق

میزنی

بیچاره رهام دهنش باز مونده بود الان تو دلش میگه این دیگه کیهومن گیرش افتادم عقل

درست و حسابی که نداره درس خونم که نیست زبونم که داره اندازه اتوبان تهران-شمال که

میزنه فقط تنها مرضی که نداره اینه که سالمه بدنش همین یه لحظه صبرکن من الان اینارو

برای خودم گفتم 😞😞

ای خدا!!! بین چقدر این چرتو پرتارو بهم گفتن که خودمم باور کردم و روی روحیم تاثیر گذاشته همش تقصیر این پدرومادر بی احساسه

-روناک خانوم حالتون خوبه؟

-باین بوقی که شما زدین بهتر از این نمیشم

بیشعووووووررر بین چجوری ریز ریز میخنده گودزیلای کچل ایش

-ببخشید نمیدونستم میت رسید بازم شرمنده

-باشه چون اصرار میکنید میبخشم

خخخخ قیافشو بین چشاشو باز چپکی کرده خو به من چه تاتو باشی سر به سر من نزاری

گودزیلای کچل

-خب حالا بفرمایید بریم

-کجا!!!

-خونه پسر شجاع منزل ما دیگه

-چه خبره منزل شما!!!

-مهمونیه

-!!!! خو چرا زودتر نگفتین من که لباس مهمونی تنم نیست میریم خونه شما

عوض کن لباستو بعد میریم خونه من خوبه

-اممممآره خوبه 😊

بعد از اینکه حرفشو تایید کردم یه سری باخنده تکون داد و راه افتاد سمت خونه ما چون نزدیکای ظهر بود خیلی ترافیک بود برای همین تا برسیم خونمون یک ساعتی طول کشید تا رسیدیم فوری از ماشین پریدم بیرونو باکلید دروباز کردم بادوو خودمو رسوندم به عمارت بعدشم فوری از پله هارفتم بالاو خودمو پرت کردم تواتاق و ااااای نفسم بریددد پوووووف حالا چی پوشم بزار ببینم درو کم دو باز کردم شروع کردم به دید زدن

آهاااااان خودشه یه مانتو آبی اسمونی تنگو کوتاه باشه شال سفید و شلوار سفید کفشای پاشنه سانتی آبیمم پاکردمو کیف دستی آبیمم برداشتم و رفتم جلوی آینه یه خط چشم مشکی بایه رژ کالباسی زدم امممم چه جیگری شدم بوچ بوچ بزن بریم روناک خانوم که بد جور هلو پیر تو گلو شدیی و دوباره باحالت دو راهی حیاط شدم بماند دیگه توراہ چند بار نزدیک بود بامخ پیام روی زمین 😊

فوری از خونه اومدم بیرون درو محکم بستم که خودم از صداش ترسیدم و بایک جهش خودمو انداختم تو ماشین - سلام ببخشید تورو خدا یکم دیر شد

-نه خواهش میکنم شما خوبین؟

-من اره خوبم چطور

-آخه دیدم خیلی باعجله میان فکر کردم چیزی شده

-ننن چیزی نشده فقط دویدم تا زود برسم دیر تشه

یه آهانی گفتو ماشین روشن کرد و رفت سمت خونشون خونشون زیاد بامافاصله نداشت دوتا چهارراه بالاتر بود برای همین زود رسیدیم وقتی رفتیم داخل بازار ماچ و بوسه شروع شد از تو بغل مامیش پرت میشدم تو بغل ددیش و هر دوام به اندازه کافی منو آبپاشی کردن 😊
 بعد از اینکه مراسم ماچوبوسه تموم شد رفتم کنار بابانشستم و یک چشم غره توپول به مامی رفتم و یه پشت چشمم بر اش نازک کردم والا بدون هماهنگی بامن قول مهمونی میدن بی ادبایشش

-چته ور پریده واسه من پشت چشم نازک میکنی ههههه

-ههههه چته مامان کر شدن چرا جیغ میزنی

-دوس دارم مشکلیه

-نه والا چه مشکلی جیغ بزنی مامانم

-حالابگو بینم واسه کی پشت چشم نازک کردی 😏

-کی من کییی؟

-همین الان

-ننننن من نبودم اشتباه دیدی مامی گلم

-ههههه که اشتباه دیدم وایسا بریم خونه حالت میکنم

ووووویییی باز تهدید کرد ای خداههههه من هی میگم بچه اینا نیستم از تو کارتون پیدام کردن

هی تو بگو نه حالا بین چجوری تهدید میکنم

همینجور که داشتم باخودم کلنجار میرفتم یهویی پهلوم سوووراااخ شددد شدید منم یه جیغ بنفش فراسرخ کشیدم که تادوتا کوچه بالاترم صداش رفت بیچاره رهام داشت از پله ها میرفت بالا باجیغم کنترلشو از دست داداز پله سومی افتاد اولی خخخ ولی حقش بود جیگرم حال اومد 😊

-واای روناک جان عزیزم چیشدی گل دختر؟

-هیچی خاله جون کمرم خورد به دسته مبل ببخشید

-الهی دورت بگردم خوبی خاله الان میخوای پماد بیارم برات؟

-نه نه خاله جون خوبم

-مامان رویا:اوا خدا مرگم بده رهام جان چرا روزمین نشستی خاله

-چیزی نیست خاله حواسم نبود افتادم

خخخخخخخ چه دروغی میگه گودزیلای کچل 😊 از زبان رهام:

یااا خدا کی بود جیغ زد؟؟؟! اصلا جیغ نبود که بمب هسته ای بود آخخخ کمرم خدا لعنتت

کنه دختر این صداست توداری یا بلندگوااا لامصب مامانه منم سااااا دهههههه بین چجور قربون

صدقش میره ایششش دختره جیغ جیغوووووو خوبه رویاجون منو دید وگر نه تاصبحم کسی

سراغمو نمیگرفت اییییی دخترپرستای بیچاره 😊 بین چجورم ناز میکنه خودشووو لووووس

-رهام مادر میخوای تاصبح همونجابهشینی پسرم؟

-نه مامان جون میام الان بااجازتون برم لباسمو عوض کنم میام

-برو پسرم برووو زود بیا الاغذا سرد میشه

-چشم الان میام از زبان

روناک:

اییشششششش چقدر لوسش میکنن این پسررو انگار از دماغ فیل افتاده اونم همچین مثل دخترای

خجالتی چشم چشم میکنه که ادم اوقش میگیره گودزیلای هر کووللل خجالت نمیکشه از

هیکلش کچل تقصیری نداره که ماما باباش پسر پرستای بدبختن 😊

اوووووووو بین رفته چه تپی زده بلیز سفید باشلوار یخی پوشیده جوووننن عجب

هلویی شده 😊

اواااا خاک تو سرم اون موقع تاحالا داره بالبخنو کجکی نگام میکنه گودزیلای کچل بدبخت

چشماتو درویش کن(ولی خدایی اون موقع تاحالا من داشتم میخوردمشااا(هیز بدبخت امم

سرمو انداختم پایینو شروع کردم به خوردن غدام اونم اومد روبروم نشست برای خودش

برنج کشید بامرغ ماشالا اندازه خرس میخوره حق داره دیگه این هیکل گندرو باید یجور سیر

کنه یانه والااا خرس گنده سه برابر من میخوره بعدشم مثل دخترا خودشو لووووس میکنه

هر کول گودزیلا کچل ایشالا به ماشین بخوری فرم صورتت بهم بریزه من جیگرم جال بیاد

الهیییی آمممیییننن 🙏

وقتی نهار تموم شد بلند شدم ظرفارو جمع کنم که نگار جون نداشت گفت خدمتکارشون

هست جمع میکنه منم از خدا خواسته رفتم روی مبل نشستم شروع کردم به پیام بازی با

برویج وبرای آخر هفته قرار یه کوه نوردی توپ گذاشتم یوهوووو

-درسا خوب پیش میره؟

-هاااااا 😊

-میگم درساخوب پیش میره؟

-آقا رهام شما عادت دارین مثل جن ظاهر بشین یجا؟

-چییی 😊

-میگم شما عادت دارین مثل جن ظاهر بشین یجا؟

-نخیرم کی گفته من جنم؟

-من

-اونوقت برای چی؟

-برای اینکه امروز دوبار منو تا لبه سخته بردین

-واااااا به من چه شما حواستون نیست

-خب وقتی یه نفر حواشش نیست یهو نمیان بالاسرش حرف بزنین یا کنارش یه بوق

خوشگل آقا

-ببخشید اونوقت چجوری اظهار وجود میکنن؟

-خیلی آروم صداش میزنن و تکونش میدن تا ازاون عالم بیرون بیاد

-واااااا اگر اون شخص باهمه این کارا اروون عالم بیرون نیومد چییی؟

-دیگه اون خیلی خروخنکه که نمیفهمه دارن صداش میزنن

وااا این چرا اینجوری شد جلال خالق خرس گندروبین چجور دلشو گرفته قهقهه میزنه یاخدا دیوونه شده چرا اینجوری میکنه روانیییی 😞

-وااا آقا رهام چرا اینجوری میکنین زشته خاک توسرم

-واایییی خیلی باحالی دختر معرکه ای 😊😊😊

-هااااا میتونم پیرسم چرا؟ 😞

-چون خودت به خودت میگی خره خنگ 😊

چییبیی این الان چی گفت من کی به خودم گفتم خره خنگ جلال خالق روانی شده بچه هیچی حالیش نیست 😞

-واااا من کی همچین حرفی زدم؟

-همین الان گفتمی

-من خودمو نگفتم که اون آدمارو گفتم

-خو خودتم یکی از اونایی دیگه چون چند بار صدات زدم حتی دستتم تکون دادم ولی نفهمیدی

چییبیییی صدام زده تکونم داده من نفهمیدم اییی خاک توسرت روناک که هنوزم شش میزنی آخه دختره روانی یه کوه رفتن چقدر ذوق داره که حواست به اطرافت نیستت هاااا حالامن چه گلی به سرم بگیرم بااین سوتی که دادم 😞

-اااخب من، من داشتم بادوستم درمورد مسئله مهمی حرف میزدم حواسم نبود همیشه که اینجور نیستم

-بله بله حق باشماست 😊😊

_دوس داشتی ماه بودی؟

_الان هستم دیگه

یعنی جوری که این نگام کرد منواز ۷ دولت آزاد کرد خوب مگه چیه منم ماهم مگه کوری
پسره دلک ماه به این قشنگیو کنارش نمیینه داره به اونجا نگاه نیکنه خدایا آخه این سیب
زمینو چرا آفریدی

_فک کنم زیادی غرق بودی خوانوادت رفتن اوا خاک

توگورم کی رفتن که من ندیدم

_زیادفشار نیار هنین قدرم که داری میسوزع اووووووف این

چقدر کرمههههههههه

_اخوی من میخوام اصن اینجا بمونم مشکلیه

_عععع روناک جان میخوای بمونی!!؟!

بسم الله این کی بود

برگشتم سمت صاحب صدا هعیییییی خدا من چقدر ننه این بشرو دوس دارم حالا چی بگم
بهش وای مثل خر توگل گسر کردم _روناک دخترم!!؟؟ شنیدم میخوای بمونی!!! میمونی!!؟

آنچنان سرا برگشت سمت من که گفتم شکست گردناشون بابا خو مگه چیه کودک درونم
هنوز فعاله

مانی جون:ای دور این دختر بگردم که چقد شیرینه بیا دخترم بیا کنار خودم
لبخندی زدم و کنارش نشستم

امیر آقا بابای رو هام: امروز کلاس نداری جواهر آخه انیشتین روز
جمعه کلاس چی رو هام: چرا بابا داره

تند به رو هام نگاه کردم کلاس چی چغندر چرا زرمیزنی رو هام: درس
عربیت تازه تموم شده بانو بقیه موندنن

ای خدا!!!! مارو به چه کسایی انداختیییی بابا من نخوام درس بخونم باید کیوببینم اصن من
میخوام پنچر گیر قطار بشم منو چه به وکالتتنت

_مگه امروز کوه نمیریم?

رو هام: بله میریم اما علم ثابت کرده که توهوای آزاد درس خوندن خیلی معرکس

علم ثابت کرده که تو خیلی زر میزنی خیلی حرف مفد میزنی خیلی....استغفرالله

_بله بله علم ثابت کرددددده

ونچنان این جمله رو باغیز گفتم که خندش گرفت بخند بخند دارم برات

باعذر خواهی از سرمیز بلندشدم و رفتم بالا رو به روی اتاق من ی اتاق دیگه ای هم بود باز

بخش فضولیم شروع کرد به کار کردن رفتم دم در اتاق درو آروم باز کردم خوب

همونجور که میدویدم بدون اینکه پشتمونگاہ کنم گفتم:روهام در خواب بیند پنبه
دانهههههه 😊

ی جا رفتم از روی حوض پیرم که پام گیر کرد و افتادم رو چمنای دستم آی پام آیییییی
عزرائیل اومددددددد رو هام رفت ایست کنه که پاش رفت روگلا و پرت شد رو من
احساسم میگه صدای خورد شدن استخونامو شنیدم آی کمرم آی ستون فقراتم
_هووووی گوریل بلندشو ازرو من فکرکردی بار بی عیبی بلندشو هرکول له شدم
چشاشو شیطون کردوگفت:نگفتم تلافی میکنم

صورتش نیم متریه صورتم بود نفسای گرمش میخورد تو صورتم و حالمو ازاین رو به اون
رومیکرد خیره شدم توچشای عسلیش اونم توی چشای وزغیه من خیره بود اصن صحنه رو
داشتی 😊

روهام:الان وقت تلافیه فک کنم 😊

_تو خواب بینی جوجه تیغی بلندشو ازرو من شکستم فک کرده خیلی قلمع

صورتشو بیطر نزدیکم کرد رو هام:هنوزم زبونت

درازه ها!!! 🤪

دیگه چشمم داشت میرفت بابا صحنه مثبت ۲۸ رو چه به من _توریا ضعیفه
ماست موسیر زبون من ۱ سانتی مترم نیس دستشو گذاش کنار سرم و ی ذره
خودشو از روم فاصله داد پوزخندی زدوگفت:نمیزارم خوابشو بینی حاج خانوم 😊

و از روم بلند شدو رفت توخونه هنوزم تو
شوک حرفش بودم خواب چی؟

این چی گفت؟

اصن میدونی چیه گور باباش وای خدا ببین
مانتومو چیکار کرد الان با چی برم خونه

از روزمین بلندشدم و لباسمو تکوندم و رفتم توخونه

مانی جون:چی شد روناکی چیکار کرده بودی روهام اینقدر آتیشی بود خبرنداری مانی جون
_هیچی ی شوخیه ساده بود

مانی جون خندیدوگفت:بروشیطون اول بروخونه لباساتو تمیز کنآسرمو برآش تکون دادم و
رفتم توحیاط ۱ دقیقه بعد روهام اومد جوووووون چه تیپی نخورنت شفتالو ی شلوار کتان
سرمه پاش بود با تیشرت سفید سوار سانتافش شد که منم سوارشدم و رفت به سمت خونه ما

اووووووف هیچوقت فکر نمیکردم روهام اینقدرشیطون باشه ودرعین حال مغرور توکله راه ی
کلمه هم حرف نزد جلو دره خونه ترمز زد نمیدونم چرا اینقدردوس داشتم سر به سرش
بزارم از ماشین پیاده شدم و گفتم:ببخشیدد پول خورد ندارم

ایییییی آفتاب پرستو ببینا چه سریع رنگ عوض میکنه خندیدمو پشتمو
بهش کردم و رفتم تو خونه

جوری درو با لگد باز کردم که مامان از تو آشپزخونه پرید بیرون مامانی:چی شده
جنگ شده _ نه مادر زلزله تشریف آورده مامانی:از بنایی اومدی روناک
خندیدمو گفتم:نه خوردم زمین

مامانی:میگم خنگی دیگه به اون عمه هات رغتی

_ کی پشت خواهرها من حرف زد

برگشتم سمت بابا که باخنده به ما نگاه میکرد مامانی:من

حرف زدم

بابایی:بله بله خوب کردی کیه که جرات مخالفت داشته باشه 😊😊

ای بابای زن ذلیل 😊

_ مامان من دارم با روهام میرم کوه برا درس مامانی:پرت

نشی پایین

یعنی این جملش خیلی منظور داشت!!!!

_ ماما!!!!!!ان

مامانی:خو راس میگم دیگه خنننگول مامانی

_بابایی بین چی میگه

بابایی خندیدو گفت:برو پدرسوخته برو چشم آیه بابا من دخالت نمیکنم خندیدمو بادو

رفتم بالا اوه بدبخت روهام زیره پاش درخت سبز شد

مانتو شلوارمو در آوردم و شوت کردم تو حموم و ی مانتوی صیپرتی و شال و شلوار نشکی پوشیدم رژ قرمزمم زدم موهامم فرق باز درست کردم زدم بیرون _بای مامای اند ددی خدافظی کردم و اومدم بیرون روهام سرش رو فرمون بود و چشمش بسته باز کرمم فعال شد رفتم سمت ماشین و رو آرام باز کردم و نشستم یک دو سه جوری درو کبوندم به هم که خودمم ترسیدم روهام مثل این جن زده ها بلند شد تا بلند شد کلش خورد به شیشه ماشین زدم زیر خنده حالا نخن کی بخند با احساس قرار گرفتن دستی روی دستم برگشتم سمت روهام که نیشم بسته شد آرام باش عزیزم آرام چرا رم میکنی آرااااام

نفس عمیق بکش اخوی نزن بکشی مارو اوه
 اوه چجوری نفس میکشع بابا شوخی بود
 نخور منو روهام: اذیت کردن دوس داری
 خوب الحمدلله زبون باز کرد

_مفتشی

روهام: نه من روهامم

_چه جالب چون منم دختره بابامم روهام: عععع من

فکر کردم دختره مامانتیا

ای باباااااااا این دیگه چرا با من ورمیره بابا جهنم از موهات دارت میزنن پسر گل

دیگه چیزی نگفتم روهامم دهنه گشادشو بست پسره زباله جلوی کوه ترمز
زد و پیاده شدیم

رفتم برم بالا که گفت:اهم اهم بهت یادندان مثل گاو سرتوندازی پایین ی دفعه نری
بیا خداجون به گاو تشییهم نکرده بودن که کردن

به تو یاد ندادن مثل گوسفند ی دفعه ی نفرو صدانکنی!

روهام:به تو باد ندادن با بزرگ تراز خودت درست برخورد کنی

به تو یادندان که با ی خانم درست برخورد کنی روهام:کو کو

خانمو نمیبینم به خودم اشاره کردم

روهام:تو!?! تو که خانم نیسی ی خنگ دستوپاچلفتی عیییییی

شیطونه میگه برو جووری بزنش که ناتوانی در صحبت کردن پیداکنه هاااا

حالا چرا نرم بالا سیب زمینی روهام:هنو بچه ها

نیومدن هویج سفید چه لغبا قشنگی به هم میدیماااا

حالا کی قراره بیاد

به به داداش روهااااااااااام

برگشتم سمت صاحب صدا

جوووووون خدایا تو چرا اینارو اینقدر قشنگ آفریدی ی پسر چشم آبی با موهای بور و ته

ریش هیکل فوقالعاده ای داش ی تیشرت مشکی و شلوار سفید پاش بود

اومد جلو رو هام و باهاش دست داد ی نگاه به من کرد و گفت: باربد هستم باربد نگو بگو
فرشته بگو جوچه رنگی

_روناک

ا نفر دیگه با دو اومدن سمت رو هام یکی از پسرا بارو هام سلام احوال پرسى کردو به من
گفت:روناک درسته عععهعهع این منو از کجا میشناسه

روهام با پاش زد رو پای پسره که شلیک خنده رفت روهوا

پسره چشم ابرومشکی بود و ی کت تک مشکى با شلپار مشکى پاش بود اینم ناز بود

دوتا دختر دیگه هم بودن که از همون اول منو آبیاری کردن

_من بردیام داداش باربد

جوووون امروز موخ میخوام بز نم حخخخخ ندا آمد و یکی خورد پشت کلم

_خوشبختم

_منم بهار هستم

بهش نگاه کردم ی دختر جذاب چشمای آبی و موهای بور طلایی و لبای کوچیک و بینی

استخوانی

_روناک

_منم آیسام و ی لبخند گشاد تحویل من داد

چسای وحشیه سبز داشت باموهای قهوه ای و قد ه کوتاه

بردیا: اووووو مراسم خواستگاری که نیس میخواین شماره شناسنامه هم بدین

باربد: بردیا ی امروزو آدم باش

روهام: وای دوتا زلزله بیوفتن به هم چه شود وا ویلا آیسا: تا اینجا که

میدونم بردیا اولین زلزلمونه دومی کیه

روهام به منه مظلوم اساره کردوگفت: اینجوری نگاش نکن ی آتش فشانیه

عععع تخم کفتر خوردی زبونت باز شده روهام آقا حالتومیگیرم بهار: وای نگین

نگاکنین چه چهره مظلومی داره گوگولی انگارداره بابچه گربش حرف میزنه 😊

خخخخ بچه گرم شدم دیگه میبینید توروخدا گیر یه مشت بدتراز خودم افتادم ولی به

خودم امیدوارشدم انگار خل تراز منم وجود داره

-روناک جونن نمیای بریم

-چی چرا چرا اومدم

بعدش رفتم سمت بالا و وسط بهار و ایساحرکت کردم مادخترا جلوتر میرفتیم پسرام از

پشت ازمون حفاظت میکردن

والا به درددیگه ای که نمیخورن بزار حداقل پشت سرمون باشن اگه افتادیم بگیرنمون

والا بوخدا -روناک جان چند سالتنه گلم؟

-شما چندسالتونه؟

-منآیسا

-دانشجویین؟

-آره من پرستاری میخونم آيسان معماری توچی گلم

-ادبیاتم

_این اگه وکیل بشه همون روز اول پرتش میکنن بیرون از دادگاه

برگشتم پشت سرم و به روهام نگاه کردم امروز خیلی ساکت بودم فک کرده چه خبره
شیطونه میگه ۴تا ازاون خوشگلارو بارش کنم

_امامیدونی اگه قاضی بشم شک نکن همون روز اول حکم قصاصتو میدم

همه زدن زیره خنده حقشه تااین باشه با من ورنه ی ذره دیگه
بالارفتیم که بهارگفت:وای جونم دراومد

_کجا رفت؟

بهارباخنده گفت:روناک تو سر به سرم نزار تروخدا خندیدمو
سرموتکون دادم روهام:روناک بدو درس

_وای روهام اینجارودیگه بیخی روهام:قبول

کن تنبلی پس _تنبیل حسنی بود باتو

روهام:عاقلان داند میای یا به زیر بیارمت _آقا پس زنگ

تفریحم داشته باشم دیگه آقا معلم خندیدو سرشو تکون داد

ایش پسره نچسب

کتابمو باز کردم و روهام شروع کرد به توضیح دادن اینجا ال کن اونجا بل کن اینجا اینو
بزار اونجا اونو بابا انیشتین باون همه هوشش اینقدر خرنمیزد که من میزنم اه خسته شدم
روهام: جوجه باتوام کجایی

_خروس تو لباسام روهام: عععع هل کن
زرنگ

ی نگاه به سواله انداختم بابا اینکه از فرمول شکافت هسته ی زمینم سخت تره

روهام: روناک میخوای سوال هل کنی اپلو که نیس _بابا من هوشم اندازه
ماهیم نیس که بتونم اینو هل کنم روهام: پ قبول داری کودنی

باحرص گفتم: آره همنشینی باتو درمن اثر کرده
روهام: حالا حرص نخور شبی جفدمیشی

_خودتو تو آینه ی نگاه کردی

باربد: موش اول ۲۱۱۱ باخنده برگشتم

سمتش

_من بچه نمیزنم

روهام: نه که ننه بزرگی مثلا میخوای با عصات بزنی دندونامو روی هم
ساییدم برم بزمنش دلکوووو بهار: بابا درس بسه روناکی بیاینجا ای
قوربونت نمیشد زودتر بگی

تا بهار اینو گفت مثل کانگورو از جام پریدم بدو رفتم سمت دخترا باهم رفتیم سمت کافی شاپی که اون بالا بود خیلی جای دنجی بودازش خوشم میومد آرامش خاصی داشت بادختر رفتیم تو کافی شاپو روی یکی از تختا نشستیم پسرار اومدن لبه تخت نشستن همه سفارش قهوه با کیک شکلاتی دادیم تاموقعی که سفارشامونو بیارن مادخترار دربارہ درسو دانشگاه حرف زدیم پسرار دربارہ کاروبورس بین حرفاشون فهمیدم روہام وباربد شرکت مد دارن مثل بابا وبردیا شرکت عمران داره وباربد سن روہامه و بردیا دوسال کوچیکتره به به باریک به خودم ببین چقدر اطلاعات جمع کردم 😊

-روناک جان چه رشته ای میخوای قبول بشی گلم؟

-حقوق بهارجون

-||| خیلی خوبه گلم روہام پس خیلی میتونه کمکت کنه

-آره اگه کمکم کنه

-روہام:||||| بشکنه این دست که نمک نداره من کمکت نمیکنم

-نه

-ایی چشم سفیددد من هرروز باتو دارم تمرین و تست کارمیکنم که

-تواین یک ماه کلا دوجلسه باہام وارکردی کی هر روز بوده؟

خخخخ قیافشو ببین شکل لبو شده خخخ جیگرم حال اومد تا تو باشی به من نگی کودن

آقا روہام 😊

— اینهجوری دوروز باهات تمرین کارکردم اره باشه از فردا روزی ساعت تمرینو تست کار میکنیم خوبه؟

چییییی گفت روزیسا ااعتتت نهههه خدایا غلط کردم شکر خوردم من اگه روزی ساعت تمرین کنم که تااخر سال خل و چل میشم بجای اینکه برم یر جلسه کنکور باید برم دیوونه خوننه 😞

— ااممممخوبهههه عالییه

— اوکی پس از فردا شروع میکنیم

اینو گفتو بلند شد باپسرا از کافی شاپ رفت بیرون الهی کچل بشی گودزیلای خپل الهی بری زیر تریلی من از دستت راحت بشم 😞 😞 گوشیه بهار زنگ خوردو جواب داد بهار: سلام آره روهامو بچه ها و ی عضو جدید.... عععع اوکی بیاین کوه .. بابای ی وخ مدیونین فک کنین من فضولما نه اصلا فقط ی کوچولو کنجکاوم آیسا: کی بود بهار بهار: محیاوالیکا

— تابستون جون ینی ببخشید بهار جونم اینا کین

بهار خندیدو گفت: دختر خاله هام خیلی باحالن الان میان

— آخجونم خوبه

— تنها تنها ااااا غیبت میکنین سوسک بشین

بر گشتم سمت باربد و گفتم: خوب شد اومدی بیا تازه وسطاشیم باربد: حالا غیبت کنم بخت بر گشته ای یع

— اصغر آقا بغال

_عععع خوبه پس بینم دخترش چجورین برم توکارشون دیگه ددی شون بغاله دیگه
 من سرکار نمیرم همه زدیم زیرخنده بردیا: باربدددددد
 باربدا: اوا آقامون دعوام کرد ببخش منو 😊🤗 وای خدا
 چقدر خندیدم
 _سلاممممم من اومدمممم

برگشتم سمت دره کافه که دوتا دختر و دیدم
 یکیشون ی مانتو کوتاه سفید باشال و شلوار مشکی تنش بود چشای سبزی هم داش و
 خیلی ناز بود
 اومد جلو و بعد سلام احوال پرسید رو به من گفت: من الیکام گل سر سبد _منم روناکم گل
 داخل سبد آون یکی دختره که خیلی جذاب بود گفت: منم محیام _خوشقلبم
 خندیدنو نشستن به صحبت کردن از هر دری تا پنجره ای حرف زدن منم که نه خیلی کم
 حرفم همش ساکت بودم رو هام فدام شه خخخ

با دخترا اینقدر حرف زدیمو خندیدیم که دیگه دل درد گرفته بودم دیگه نزدیکای ساعت
 بعد از ظهر بود که تصمیم گرفتیم بریم سمت خونه موقعی که از کوه پایین اومدیم دخترارو
 بغل کردم شماره هاشونم گرفتم قول دادم هر وقت قراره کوه یا تفریح میزارن منم پیام
 بعدشم خدا حافظی کردیمو رفتم تو ماشین رو هام نشستم تایید تقریباً بعد از دقیقه
 خندیدنو شوخی کردن با پسرا خدا حافظی کردو اومد سوار شد و راه افتاد سمت خونه ما

-خب روناک خانوم بگو بینم چطور بود؟

-چی؟

-پیچ پیچی لئوناردو داوینچی گردش دیگه آی کیو

-آهان عالی بود خیلی خوش گذشت

-خب از دوستای من خوشت اومد؟

-آرههه خیلی خوب بودن معرکه بوووودددن بخصوص بهارو آیسا

-خب پس خداروشکر بفرما خانوم رسیدیم

-مرسی سلام خاله جونو باعمو برسون بابای

-توام همینطور راستی روناک؟

-بله

-خودتو واسه فردا آماده کن

-فردا؟چه خبره؟

-خبر خاصی نیست فقط باید ساعت تست بزنی 😊

وااایییی خدا نهههه اصلا یادش نبودم حالا چه خاکی بریزم توی سرم 😬

-اهاان نه یادم نرفته

-خوبه پس فعلا بای

-بای

رفتم توخونه هیچکس نبود احتمال زیاد رفته بودن خونه مامان جونم چون دایی کوچیکه از آنتالیا اومده رفتن دیدنش حالا انگار رفته بود مکه والا رفته آنتالیا عشقو حال دیدن رفتنش چیه آخه

اذانو گفته بودن رفتم لباسامو دراوردم نمازمو خوندم بعد پریدم روی تختم فکر نکنید دختر خیلی مذهبی هستما نه ولی نماز خوندم دوست دارم بهم حس آرامش میده واسه همین همیشه میخونم نمیدونم چقدر وقت کشید تا خوابم برد فقط میدونم ساعتش بود مامان برای شام بیدارم کرد رفتم شام خوردم دوباره اومدم خوابم والا اینقدر خستم تازه از فردام گیر این گودزیلا میافتم پس بزارین الان بخوابم ذخیره نیرو داشته باشم برای خرخونی فردا 😊

دینگدینگدینگدینگدینگدینگدینگدینگدینگدینگ

ای مرض ای درد ای کوفت الهی بشکنی من راحت بشم اههه هزار بکیم دیگه ایش

-رونا||| ککککک بیدارشو ساعتدختر

-آخه چرا||| بیدارباشم

-مگه قرار نیست آقا رو هام بیاد امروز

-قراره تا بیاد مثل هرروز

-نخیر خانوم انگار یادت رفته قراره از امروز روزی ساعت درس بخونید آره

-خب پس من میرم تا فردا استراحت کن روزه سختی خواهی داشت 😊 ای خدا لعنتت کنه
گودزیلا برو تا نزد چلاقت کنم بدبخت گوریل

-چشممممم

-بی بلا خدانگهدار تا فردا

-باای

تا رفت در اتاقو بستم شیرجه زوم روی تخت خیلی راحت خوابیدم والادارم میمیرم از
خستگی نفهمیدم کی خوابم برد ولی چسبید 😊

دینگ دینگ دینگ دینگ دینگ دینگ دینگ دینگ دینگ دینگ

ای جونه سیببلا نادر شاه اینقدر ونگ ونگ نکن باباخسته شدم اه خوابم میاد
به زیر لا چشمو باز کردم که جیغم رفت هوا حالا هی من جیغ بزمن این مثل خرنگام کنه
باجیغ آخری که زدم در باز شدو رو هام مامان و بابا وارد شدن

_اینو کی آورده اینجا

رو هام: عععععععع این چجوری اومده اینجا نهج نهج پشمک بیایینجا سگ پاکوتاهی که
رو به روم بود با حرف رو هام رفت کنارش خودشومالوند به پا رو هام

ایی زباله چندشم شد حالا ی چیزی

ی چیزی این وسط مجهولها!!!! این چجوری پا درآورده اومده اینجا البته پاداشته اما چجوری اومده به روهم نگاه کردم که با خنده نگام میکرد یعنی میکشمت روهم مامانی: دختر اژدها که نیس سگه بابایی: لوسه دیگه

یعنی واقعا ممنانم از حمایتتون کشته مرده این حمایتم

_بعله دیگه بعله اینجا طویلس منم اینجا گوسفندم شما هم که چوپان مثل چی درو باز

کردینو واردشدین مامانی: پ چی فک کردی نیستی

ذکی ننه ماروباشا دیگه یقین پیدا کردم سرراهیم _بعله

بعلههههه درس میگین حالامیرین بیرون مامانی: نامحرم که

اینجا نیس

روهم دسته.....پوووووف با جشمام به روهم اشاره کردم که مامان تازه آی کیوش افتاد و

رفت بیرون بلیز شلوار طوسی رنگمو پوشیدم و رفتم پایین به ساعت نگاه کردم که جشمام

زد بیرون

۲۱ بوووووود چقد خوابیدم منننن

وارد حال شدم و رو به روی روهم نشستم امروز چقدر جیگرشده دلککککک

اصن ابراز علاقه منو دارین

روهم: روناک خانم دیروز کار کردیم ای بدنبودین واسه امروز چی آماده ای!?! ۲ ماه

دیگه آزمون کنکورته ها 😊😊

من میخوام آزمون بدم این جوش میزنه آخه به توجه گوریل پسره شتر کم مونده تو
 دسشویی رفتنم دخالت کنه جلبکه بی خاصرت
 _ آقا روهام امروز خودم کلاس دارم آخیش بچم
 کاملا قهوه ای شد روهام:پس من میرم دیگه
 شررت کم

مامان:ععع بمون روهام جان ی روزم اینجا بد بگزرورن بابایی:توهم مثل
 پسرنداشتمی

روهام:این حرفاچیه حالاکه اصراردارین میمونم
 بیا از خداخواسته خداروشکر امروز من نیسما یعنی واقعا خداروشکر
 _ خوب دیگه منم میرم

مامانی:با ی خدافظی خوشحالمون کن دخترم خدایا!!!! به
 کدامین گناه آخه بابا من پدرمادر اصلیمومیخوامممم 😞😞😞

رفتم تواتاقم و ی ماتتو سفید کوتاه و شال و شلوار قرمز پوشیدم من که امروز قراره
 بیچونم پس میرم عشق و حال همیشه دوست داشتم ی دوست صمیمی داشتم اما نشد دیگه
 ا تا دوست صمیمی داشتم که...

پرده های اشک نشست توی چشمام نه گریه کارآدمای ضعیفه من قویم من گریه نمیکنم

بغضم قورت دادم رژ لب آتیشیموروی لبام کشیدم خط چشمم کشژدم و گوشیمو

برداشتم واز دراومدم بیرون

_خدای جذابیت داره میره همه

برگشتن سمتم

روهام جوری اخم کرد که ترسیدم وا پسره

خوددرگیر

ازشون خدافظی کردم و رفتم توحیاط دوست داشتمم قدم بزدم

سرایدارعمارت درو برام باز کردو رفتم بیرون ساعتو نگاه کردم طرفای ۶ یا ۷ بود اوووووف

چه زود گذشت خیابون الهیه کاملا خلوت بودو هوا گرگومیش دستامو باز کردم و سرمو

گذفتم به سمت بالا بارون نم نم میخورد تپ صورتتم و حالمو دگرگون میکرد گذشته ها هجوم

آوردن به سمتم گذشته های تلخ تلخ تر از اسپرسو گوشیمو درآوردم و آهنگمو پلی کردم و

شروع کردم به راه رفتن بارون نم نم

چتر و خیابون



بازم دلم




هواتو کرده زیره بارون

دل تنگیه من

کمتر همیشه

کاشکی بیای بمونی پیشم همیشه     

ذهنم کشیده شد به اون روزایی که لبخن مصنوعی نمیزدم و واقعا شاد بودم اون روزایی که باهاش بودم باهام بود اون روزای ۱ نفره و ۱ نفرمون همون روزای قدیمی همونایی که دوس دارم دوباره تکرار بشن نم اشک تو چشمم نشست و تصویره اول اومد جلو چشمم   میدونم

روزای خوبی توی راهه   

واسه ی من  

فقط عشق تو تکیه گاهه   

تصویر دوم جلو چشمم رژه رفت همین طور پشت سر هم اولی دومی سومی زانو هام سست شد و افتادم رو زمین بارون لباسمو خیس کرده بود خدایا توهم دلت گرفته توهم از من کله داری خدا چرا.....

چرا من.....

خدایا تاکی؟

خدایا منو نمیبینی؟

توهم با من قهری؟

خداازم گرفتیشا؟

خدایا حواست به منم هس؟

تومگه همون خدایی نیسی که میگن دلت بزرگع؟!؟

میگن رحیمی؟!؟

بخشنده ای؟!؟

د لامصب جوابمو بده؟

اشکام شروع به بارش کرد

بارون لحظه له لحظه شدید تر میشد خدایا اگه میخواستی بزاری بره چرا

اومد؟

چرا زندگیمو نابود کرد جواب این سوالارو کی میده؟

احساس کردم دارم خفه میشم اه لعنتی اه چشمم تارمیدید خون از

بینیم سرازیر شد اه لعنتی الان نه دستو پام سرد شدن و پلکام سنگین

شد و.....

روهام:

بماشین داشتم رد میشدم و ذهنم درگیرش بود کجاست الان چیکار میکنه؟

بارون وحشیانه خودشو له شیشه میکوبوند سرعتمو کم کردم که ی چیزی کنار خیابون

نظرمو جلب کرد ماشینو پارک کردم پیاده شدم به سمت شخصی که جلوم بود رفتم

روناک؟!؟

اینکه روناکه ???

سریع گرفتمش تو بغلم لباساش ماملا خیی زود و دست و پاش

سرد بود خون از بینیش میومد ترسیدم خدایا چی شده

بلندش کردم و با عجله بردمش تو ماشین اه لعنتی

نبضشو چک کردم خیلی کند بود خیلی

پامو رو گاز فشار دادم و ماشین از جاش کنده شد جلو

دریمارستان ترمز زدم و بغلش کردم

_بلانکارد بیاریییییین

چندتا پرستار اومدن سمتم و روناکو گذاشتن رو بلانکارد و بردنش نشستم رو زمین و با پام رو

زمین ضرب گرفتم چش بود چرا اینجوری بود؟

هیچوقت فکرشو نمیکردم روناکو تواین شرایط بینم بعده ۴ساعت

دکتر اومد به سمتم

_چی شده

دکتر: خانم تهرانی منتظر تونه

و بعد رفت با قدمای سست وارد اتاقش شدم به دستش سرم بود

_روناک.....

روناک:

فهمیده؟

نه بابا به قیافش نمیخوره؟

وایسا بینم مشکوک میزنه فهمیده؟

اگه فهمیده باشه شبانه میدزدمش و میکشمش 😊 قاتل جانی هم

خودتونین

_هنو نمردماااا

روهام:اگه میمردی تعجب میکردم خوب

خداروشکر نفهمیده

_خوبه میدونی تا چالت نکنم نمیپریم روهام:منم

تاحلواتونخودچرم نمیپریم

_ععععععع خوب کاری میکنی

روهام جدی شد یعنی این حدی شدنو تو تموم سلولام احساس کردم روهام:چراتو
 وسط خیابون ولو بودی و خون دماغ شده بودی بابافضولو بردن جهنم گفت هیزمش

تره

_دکتري؟

روهام:نه دام پزشکم

_دماش شاید باشی ولی پزشکش نه 😊 آخی بچک

باز سرخ شد روهام:روناک میگی یا سگ بشم

_پس الان چی عی؟

روهام:روناکممککم

_کوفت

روهام:نمیگی دیگه؟

_نوچ

روهام:الان میگم دکتذت بیاد عععع

زرنگ بگو بیا بینم

_منتظرم

روهام:اصن هرمرگیت که شده ایشالله بدتر بشه والا

_به دعای گربه سیاهه بارون نمیبارهااااا

آخی خنک شدم خو بچه چرا ورمیری با من از اتاق رفت بیرون لباسام که خیس بود پوووووف

چی بپوشم

_روهااااااام تند اومدداخل

روهام:چت شده 😊

خودمومظلوم کردم وگفتم:لباسام خیسه

روهام:الان یعنی جییییییییی یعنی لباسامودریارممممم

_نه وایسا تماشا کن لخت میام

روهام نفسشو باخرص فرستاد بیرونو رفت خداروشکرچیزی نفهمیده ی لحظه غم نشست تو

دلم خدایا آخه این انصاف پوووووف خدایا کرمتو شکر

روهام بعده ۲۱ دقیقه برگشت ی پلاستیک تودستش بودشوتش کرد رو پام و رفت بیرون

لباسارو با ذوق ریختم بیرون که ی دفعه فکم بسته شد 😊

ی شال سبز شبرنگ با کلای نارنجی گرفته بود با شلوار زرد که روش پولک قرمز داشت و ی

مانتی گشادو کوتاه بنفش کاملا دلک به تمام معنا

روهاااااااااا میکشمتنتنتنتنت فعلا که مجبورم ولی بعدا حالت میکنم لباسارو پوشیدم و

رفتم بیرون روهام تا منو دید زد زیره خنده

_کوفت کدو سبز گمشو

چیزی نگفتو راه افتاد همه باخنده نگام میکردن ای خداااااااا

روهام میکشمتنتنت

سوارماشین شدم یعنی سوار که تشدم خودمو پرت مردم روهام اینقدر تو راه خندید که فک

کنم دل و رودش پیچ خورد

_بزغاله ساعت چنده؟

روهام: ۹ گوسفند

اوووووووواز ۶ من بیرونممممممم _ میمون دراز

دست گویشیم کوش؟

گویشیمو از توجیبش در آورد و پرت کرد رو پام وحشیییی

گویشیمو گذاشتم توجیب لباس خوشگلم و چشموبستم

روهام: دوشیزه رسیدیم

_بخشید پول خوردندار ما!!!!

روهام: روناک پیلده شو تا شتکت نکردم

مثل بچه ی انسان پیاده شدم و برای روهام دیت تکون دادم اونم رفت وای آبروم میره

کسی منو اینجوری ببینه دستمو رو زنگ فشار دادم

_ها!!!! کیه

_عزرائیلم باز کن دیگه مامان: اوا

بخشید شما؟

نمایندگی پاک شوما

_گداهستم ی کف دست نون ندارین بدین بع من مامان: چرا چرا

وایسا

یانی خدایییییی نشنا!!!! اخت یعنی من باید برم بمیرمممممم

مامان تا درو باز کرد گفت: خانمایم نون و رفت بره تو که پامو گذاشتم لا در

_مامان چرا اینجوری میکنی منم روناک مامان: اوا خاک

توسرم این چه سرو وضعیه

_مدروزه

ی دیوونه نثارم کردو ربت منم رفتم داخل تند رفتم بالا و

لباسارو درآوردم و ی لباس جدید پوشیدم و خودمو پرت کردم روی تخت نوت بو کموروشن

کردم و ی آهنگ توپ گذاشتم مهوش.....پریوش.....غلط کرد شوور کرد....

با صدای بلند میخوندمو خودموروتخت تکون میدادم مامان جیغ زد

مامان: عععععع روناکککککک باز موج گرفتت ببند بااون صدای نکرت

بابا: چیکارش داری خانوم بزار بخونه به به بالاخره ی

نفر از من دفاع کرد

نوت بوکو خاموش کردم و رفتم سراغ گوشیم ی نت گذاشتمش سر جاش رفتم تو

فکر

۶ ماه?

فقط ۶ ماه?

۱ نفر?

۱ خاطره ی مجهول?

۴تا رقیب؟

آخرش چی میشه؟

چرا بعده اسال دوباره شروع شد؟

استارتش کجا خورد؟

مقصر کی بود؟

من؟

کی؟

دوباره بغض گلومو به درد آورد

با ریموت اسپیکرارو روشن کردم و صداشو بردم بالاچرا من اینقدر ضعیفم؟

چرا؟

اشکام راهشونو پیدا کردن و شروع به باریدن کردم

برگشتم به اون شب نحص اون شب ویرانگر....

سر گرمیه تو

شده بازی بااین دله غمگینو خستم یادت نییاد

اون همه قول و قرارایی که باتو بستم قطره ی دوم

اشکم ریخت روی گونم توی عمقش غرق شدم

لبخندم رفت و جاش اشک توچشمام نشست چشمامو
بیشتر روی هم فشاردادم تصویر واضح ترشد.....

با این همه ظلم تو بین باز

چجوری

پای این همه قولوقرارا من نشستم نشکن دلمو

به خدا آهم میگیره دامتو آه هرگز نگو بی

خبری

نگونمیدونی دلم پره از ی تفرین سینه سوز

نگونمیدونی وقتی نیستی کریه شده کاراین دل عاشق شبو روز بالشتو روی صورتتم

گذاشتم و حیغ زدم بلندو بلندتر

صدام تو صدای آهنگ گم بود و من حیغ

میزدم.....

بالشتو از روصورتتم برداشتم خونی بود اه لعنتی پرتش کردم زیر تخت و رفتم تو دسشویی

چشمام سرخ سرخ بود و صورتتم کبود

چندموشت وب له صورتتم زدم و نشستم روی زمین و دستامو گذاشتم روی چشمام کی

زجه های منومیدید کی از دل من باخبربود؟ کی میفهمید که پشت لبخندم چی پنهونه

گوشیم زنگ میخورد ولی نمیتونستم از جام بلند بشم به یختی خودمو کشوندم سمت
تخت و بدون نگاه به شماره جواب دادم

_ب...ل...ه...ه نفسم توسینم حبس شد
چشمام داشت سیاهی میرفت تارمیدیدم
_روناک

نفسم با صدا بیرون اومد نفس نفس میزد و
دستم میلرزید

_روناک بیا میخوام بینمت ۱ دقیقه دیگه بام تهران بای بوق...بوق....
خشکم زده بود

نمیدونستم چیکار کنم به خودم
اومدم

ی فرصت بود ی فرصت مناسب برای انتقام برای اینکه تف
بندازم تو صورتس

سرسری ی لباس پوشیدم و نشستم پشت فرمون به صداهای مامان توجه نکردم و پامو
کذاشتم روگاز و رفتم سمت بام تهران

رسیدم ضربان قلبم رفته بود بالا و هر آن نزدیک بود ایست کنه رفتم بالا پشت له
من بود زانو هام سست شد برگشت سمتم

هنوزم مثل قبل بود مثل همون موقع ها

و دریچه ای به دنیای دیگه

آرتام روی زانوهاش افتاد و دستاشو گذاشت رو سرش ارغوان و آروشا از توماشین به دوست دوران کودکیشون که حالا فقط ی جسد بود نگاه میکردن آرتام به خودش اومد و با دو رفت به سمت روناک روناک!???

رونام!???

روناک یا روشنایی?

روناک شیطان با ی قلب غمگین چهره ای شاد
ولی از درون داغون شوخ ولی پراز درد و حالا
خاتمه یافت با مرگ ی مرگ غیر باور

روناک چشمای آبی رنگشو به روی این دنیا بست آرتام بالاسر
جسد روناک زانو زد روناک غرق خون بود

آرتام با داد گفت: ارغوااااان آروشااااااااااا

ارغوانو آروشا از ماشین پیاده شدن و باگریه کنار آرتام ایستادن آرتام: کمک کنین
بلندش کنم ارغوان: آرتام ولش کن مرده آروشا: آرتام بلندشو وسوسه
وسوسه ای که آرتامو به نابودی نزدیک تر کرد بلندشد

و همراه ارغوان و آروشا رفت

روهام

کلافه روی فرمون ضرب گرفته بود و نمیدونست چیکارکنه رویا بهش خبر داده بود که
روناک با وضع وحشتناکی رفته بیرون روهم که سردرگم بود با ی حس ی حس
ناشناخته

باموشت روی فرمون کبوند

گوشیش زنگ خورد با عصبانیت جواب داد که صدای گریه مادرش توی گوشش پیچید _مامان
چی شده و بازم جوابی نشنید _د خرف بزن لعنتی

روهام با حرفی که شنید دستوپاش سست شد با سرعت له سمت بیمارستان رفت و ماشینو
جلودر پارک کرد و بادو به سمت بیمارستان رفت

مادر و پدرروناک و روهم پشت در اتاق عمل بودن و گریه و زاری میکردن روناک رفت
روشنایی زندگیشون رفت و.....

دوباره دل هوای باتوبودن

کرده

نگو این دل دوریه عشقتو باور کرده دل من

خسته ازاین دست به دعاها بردن همه ی

آرزوهم

((بارفتن تو مردن)) (☹️☹️☹️) رویا

میخواست نور زندگیشو با دستاش کفن کنه بشوره

دکتر بعد از ۱ ساعت از اتاق اومدن بیرون همه به سمت
 دکتر رفتن رامین: د خترم وقای دکتر دخترم

دکتر: کما..... تا ۴۱ روز اگه بهوش نیاد دستگهارومیکشیم و درضمن سرطش خیلی بدخیمه
 فک نکنم زنده لمونه

رویا دنبا روی سرش چرخید و روی زمین افتاد

چه روده زپود

توی جوونی غصه اومد سراغت پیرت کنه نزار که تو اوج
 جوونی غبار غم بشینه رو دلتویهو پیرو زمین گیرت کنه ا
 روزه میام اینجا باهات حرف میزنم نمیدونم اما

ی حسی دارم

ی حسی که به کسی نداشتم ی حسی که فقط
 نسبت به توعه ازش فرار میکنم

نمیخوام حتی به زبون بیارمش

تو بلند شو قول میدم دیگه سر به سرت نزارم روناک!!!!

منتظرش نباش اون دیگه تنها نیس تا آخر عمرت
 اگه تنها باشی اون نمیاد خودش میگفت

پرستار با سرعت از اتاق خارج شد و بعد همراه چنددکتر وارد اتاق شد همه بااضطراب به هم نگاه میکردن خط مانیتور صاف شد و....

رفت به همین سادگی شوک اول

شوک دوم شوک سوم

دکتر کنارا ایستادن

روناک بامرگ دستوپنجه نرم میکرد

ولی مگه میشه بره روناک بمب انرژی عزیزدردونه بابا

عزیزدل مامان

واژه مهمتر عشق پسری که برای اولین بار دلشو به یک دختر باخت مگه روناک کوچولو

دلش میاد دله این همه عاشقو بسوزونه نه همیشه روناک نباید بره نباید...

روهام به خودش اومد با سرعت خودشو به اتاق رسوندو خودشو پرت کرد تواتاق

-ننننن نکشین اون زندستت

دکتر دست نکه داشتن دستگاه ها هنوز روشن بود خط روی مانیتور صاف بود ننن روناکم

نبايد بره نبايد

-روناک خانومی دلت میاد بری بلندشو بین مامانت حالش بده قلبش ضعیفه طاقت دوریتو نداره ها بابات دنیاش دخترشه بری دنیاش نابود میشه ها روناک شدی نفسم بری نفسم میره شدی وجودم بری وجودم میره

روناکم برگرد نزار زندگیم نابود بشه نزار تا عاشق شدم عشقمو از دست بدم نزار ملکه قلبم نزار

دستشو گرفتم سرمو گذاشتم روش قطره اشکم چکید روی دستش انگشتاش تکون خورد خط صاف روی مانیتور شکسته شد وووو پلکای روناکم تکون خورد فوری پرستارا منو از اتاق بیرون کردنو پرده رو کشیدن خدایا!!!! یعنی برگشت میشه که برگرده میشه که تنهام نزاره میشه

بعدازساعت دلهره و نگرانی آخر دکتر از اتاق اومد بیرون لبخند روی لباش بود دلم اروم شد

رامین:آقای دکتر چی شده دخترم چی شد؟

دکتر:نمیدونم چی بگم معجزه،عشق یا دعای مادر واقعا گیجم ولی اگه کسی نظرمو پیرسه میگم معجزه عشق دخترتونو برگردوند

-معجزه عشق یعنی چی؟

-وقتی قطره اشک این جوون ریخت روی دسته دخترتون برگشت این یعنی معجزه عشق روهام:

حالم بد بود خیلی از اتاق اومدم بیرون رفتم سمت نمازخونه تو عمرم نماز نخونده بودم ولی همه چیورعایت میکردم روناموسم غیرت داشتم ولی نماز نمیخوندم

یروز دیدم روناک با اینکه خیلی ازادو راحت میگرده ولی نمازشو میخونه اون روز برای اولین بار به خودم لعنت فرستادم که چرا اینقدر از خدام قافلیم

خدایا میدونم شرط بندی حرامه ولی این تن بمیره به این بار باهام شرط ببند

من از الان به بعد نمازمو میخونم به موقع

توهم فقط روناکمو خوب کن دیگه هیچی نمیخوام خداجون فقط روناکمو خوبش کن باشه...؟

همه صورتم خیس بود از اشکام

خدایا قسمت میدم به بزرگیت روناکمو خوب کن خوبش کن باشه؟

باشه خدایا...؟؟

پشت در اتاقش ایستادم

دکتر با شادی میومدن بیرون و لبخند میزدن گیج و منگ رو

به دکتره گفتم: چه خبر شد

پرستار: مژده بدین آقا منتقل شدن بخش به هوش اومدن بادادی کشیدم

پرستاره بدبخت پرت شدی متر عقب تر

_ک...ک...کدوم بخشههههه

پرستاره باچشمای گردشش سمت راستونشون دادبادو به اون سمت رفتم مامانو دیدم
رفتم سمتش

_مامان

مامانی:مژده بده پسرم مژده

_مامانی روناک....

مامانم وسط گریه دستاشو رو به بالا گرفت و گفت:خدایاشکرت شکر تانتت
بامان واردشدیم خانم و آقای تهرانی بالا سرش بودن و قربون صدقش میرفتن و.....
روناک:

آی ننه آی آی بابا مگه زمینه کشاورزیه ول کن دیگه اه آبیاری شدم

_مامان اگه میدونستم اینقدرمهربون میشی که.....

بابا:روناک

_خو بابااین جز پدیده ی قرن بیستویکهههه مامان:برو

لیاقت نداری خلاق خر چه لایق _مامان من که فعلا ی

دستوی پام چلاقه خر نبودم که شدم

مامان اشک نوچشماش جمع شدو زدزیره گریه خوبه خوبه جمع کنین خودتونو فیلم هندی

شد راسی یادم رفت آی و ناله کنم وایسین دومین حسسشو بگیرم آی ننه سقط شدم آی

پام آی دلم آی دیافراگم آی کبدم _ مامان قطعه مطعه که از تو بدنم ور نداشتم آخه
احساس میکنم سبک شدم

همه زدن زیره خنده باچشمام دنبال روهام گشتم عععع نگاهش کنا شبی میرزا کوچک خان
جنگلی شده بابا بزن اون ریشارو سخته کردم
_ پپی پیس بیا اینجا میرزا

همه زدن زیره خنده روهام ی جور خاصی نگام میکرد هاچیه تاحالان دیدی ی
دختر بازستوپای چلاق جلوت باشه چشاتودرویش کن گوسفند

_ نگرانه اون چشای سبزتم کج شدن به مولا مانی
جون:نگودخترم اگه بدونی که روهام.....

روهام پریدوسط خرفشوگفت:ذکه بدونی جقد خوشحال بودم نیسی اذیتم کنی شررت کم
بود

بیا میمون حرفا منم تلقیدمیکنه دلک

_ شادباش الاغ اما ازالان به بعد ملکه ی عذابت اومده هاهاهاهاهاها روهام:ملکه ی عذابم
فعلا چلاقه هاهاهاهاهاهاها

ای بزنم بچسبه به همین ته سالون پسره ريقو مثل الاغه دریاییه الاغ دریایی؟

شگفتا

اینا چیه من میگم

مامانی:روناک

برگشتم نگاهش کردم ی غم خیلی خاصی توچشماش بود وایییییی نه اگه

فهمیده باسه چی

واااایی اگه فهمیده باشه خودمو سقط میکنمممم

روهام و ننه باباش رفتن بیرون یا امام اولی اینجا چه خبره بابایی:روناک چرا

پنهون کردی

خدایا من الان میرم رو به قبله تو عزرائیلو بفرس

_اووووم چیو بابایی

کوچه علی چپ سمت راسته هاااا حواستون باشه مامانی:روناک

دکترت گفت الهی که لال بشه کبوترچاهیه زشت

_خوب مامانی الان زنده موندنه من ی معجزستااااا بایادآوریه

اتفاقات حالم بدشد خدایا?

آرتام?

آرتام?

حتی به زبون آوردن اسمشتم تنمو به لرزه میندازه مامانی:شیمی

درمانیت....

_مامان من شیمی درمانی نمیکنم

-کوفت خدانکنه فدام بشی زلزله

-الهی قربونت برم من قهرم نکن دیگه دلم میگیره 😞

-باشه حالا قیافتوشکل گربه شرک نکن 😞

بیااا این همه نازشو کشیدم تازه میگه قیافتو شکل گربه شرک نکن من میگم بچه این ها
نیستم هی بگین نه اه

-بابایییییییی

-اااااچته بچه چراجیغ میزنی

-آخه من کجام شبیه گربه شرکه هاااا 😞

-همه جات جیگر بابا 😊

-خیلی بدی بابایی 😞

-آخ بابا فدات بشه گریه نکن گل دخترم چی میخوای بابایی بگو

-اااا خدانکنه بابایی میزاری برم سرجلسه کنکور

-روناک دخیل بابا حالت بدمیشه جیگر گوشم بزار سال بعد برو

-نه بابایی خوبم من این همه خوندم که برم رتبه تک رقمی بشم روی این روهامو کم کنم بزار
برمم دیگه باباجونم؟

-باشه برو فقط به یک شرط

-چی بابایی

- زیاد به خودت فشار نیاری که حالت بدبشه باشه

- باشههههه باباجونمم عاشقتم 😊

- خوبه خوبه نمیخواه چاپلوسی کنی دیگه

- اییشششش منو بگو ابراز علاقه میکنم

- آخه ابراز علاقه هاتم مثل ادم نیست وروجک 😊

- دستت دردکنه دیگه باباجون غیر آدمیزادمونم کردی

😊 کی 😊 من 😊 کی -

- بله شما الان 😊

- ||||| خب راست گفتم دیگه دخلمی بابا

- بابا||| 😊

- آخههه دخترم آدم نیست فرشته است 😊

اوخیی فدای بابام بشم که اینقدر مهربونه بادنیا عوضش نمیکنم بابایی ببخشید این چندوقت اذیتت کردم ببخشید که کمرتوشکوندم ببخشید 😊 - وقتی بابام فرشته است پس

میخوای دخترش فرشته نباشه 😊

- اییی وروجک چاپلوس بابا 😊

داشتیم با بابا میخندیدیم که یهویی در چنان محکم باز شد که من یه لحظه عزرائیلو جلوی چشمم دیدم هنگ کرده بودم یهووو مامان جیغ زد

کاملا به شخصیتم میاد داشته

باشین کاملا!!!!!!

_مامان الان بلندشم عربی برقصم

مامانی: نه که چی مثلاً ی مشت چریومیخوای به من نشون بدی رسماً به من گفت

بشکه توجه کنید بشکههههههه

_مامان شما مطمئنین منو از جایی پیدانکردین

مامانی: والا شکل و قیافتم که عین ما خوشگل نیس پس نتیجه میگیریم از ی جایی پیدات

کردیم

رسماً ترور شخصیتیم مردجوری که ناتوانی در سخن گفتن پیدا کردم

_مامان دیگه با من سخن نگوی

مامانی: من سخن بگم تو که زبون انسانارونمیدونی فقط ماما میکنی خوب دوستان

دقت فرماید گاوم هستم

بابا با صدای بلند زد زیره خنده که بعدش مامانم زد خدایا

جمیعا شفا بدع

بابایی: رویا به امیرشون بگو بیان تو بله بله

فقط اون خودشیفته فراهانی رو کم داشتیم که الان مقدمش گلباران میشه مامان رفت بیرون و

چنددیقه بعد همراه امیرآقوامانی جونو اون کدو قل قله زن برگشت

مانی جون: خدا شفات داددخترم

بیا مریضم نبودیم که شدیم خیلی ممنون مانی جون

_آره دیگه شفاداد فقط گف قرصاتوادامه بده کدو قلقله

زن: الان دقیقا چه حسی داری این حسودارم که بزمن تورو

شتک کنم جلبک

مامانی: بلندشو بلندشو ۴۱ روز ما رو زابرا کردی بلندشو انگار دسته من بوده

والا به خدا بابایی: دکترش اجازع مرخصیشو داد خوب الحمدالله

مانی جون: حالادکترم جدی میخواستی خودکشی کنی

بیا

این میگه خودکشی

آره مادر آره کرم دارم میخواسم برم اون دنیا

_امان از دل خون زینب همه زدن زیرخنده

بیا چ دل خجسته ای دارن اینا من سرطان

دارم اینا میخندن خدایا عایا من انسان یا

حیوان؟

ندا آمد که حیوانم

بله بله حیوان نجیبیم هستم

_ خوب بریم دیگه

مامانی:اگه میخوای بالین لباسا بیای فقط کنار من راه نیا فک میکنن از تیمارستانی جایی

در رفتی شگفتا

ی نگاه به لباسام انداختم که بلهههههههه ی لباس

گشاد صورتی

میگم گشاد شما بفهم چی میگم دیگه عموپورنگ

کجایییی بیا ببین

شبی این گوسفنده هس تو کلاقرمزی شبی اون شدم

همه رفتن بیرون و ی پرستار اومد داخل و کمک کرد لباسامو بپوشم لباسارو پوشیدم و با

بیلچر بردنم بیرون دقیق الان احساس اون معلولارو دارم البته من خودم معلول ذهنی

هستما اما اینجور معلولم به لطف اون شتر شدم خیلی باحال واسم پرونده درست کردن

پرونده خودکشی

حالا بیا ثابت کن بابا خودکشی

عمتنتنتتت نمیفهمن دیگه

نمیفهمنننن

سوار ماشین شدیم و راه افتادیم سمت سمت خونه

من امروز میمیرم میدونم میمیرم 😞

باید وصیت نامه بنویسم که اگه یوقت حالم بد شد به بیمارستان نرسیدم حداقل حرفامو گفته باشم تاالکی الکی برن دارن خاکم کنن والا آرزو هامو باید بگم تا هم جگرشون کباب بشه وهم هر کدومشو میتونن بر آورده کنن حالا چی بنویسمم

آخخخ مخ نداشتم پوکید کی بود اینجور زد تو سرم هاااااا 😞 - چته توفکری ورپریده باز داری چه نقشه ای میکشی هاا

زکی مامانه مارو باش هر وقت به من میرسه به شکل یک دشمن بهم نگاه میکنه یعنی به کلمه واقعی من سره راحیم 😞

-هیچی مامان جون به وصیت نامم فکر می کردم

-تو غلط کردی با عمت وصیت نامه میخوای چیکار که در بارش فکر کنی ورپریده 😞

هییییی بدبخت شدم الان منو میکشه خداااا غلط کردم شکر خوردم جون من نزار بکشتم قول میدم دیگه آدم بشم کسیو اذیت نکنم کرم نریزم فقط نزار این دستش به من برسه نزاررررر

-هیچ...هیچی مامانی همینطوری

-تویی جامیکنی همینطوریم بهش فکر کنی فهمیدی

-آ..آر...آر...آر...آر مامانی فهمیدم فهمیدم

-روناک به خدا به جونه خودت که عزیزترینمی یبار دیگه از وصیت نامه و مرگو اون دنیاو اینا حرف بزنی خودم تیکه تیکت میکنم اوکی؟

_اگه میدونستم شمالان اینوازم میپرسیدی مامانی:روناک

جواب منوندها|||

_چشممممم

مامانی:حالانگفتی میدونستی یا نه؟

هیچ نگفتم

مامانی:رونا|||اک و همین گونه ساکت بودم

مامانی:گوسفنددددددد و همچنان این

داستان ادامه دارد مامانی:روناک لالییییی

_ای بابا خودت گفتی خفه بشم مامانی:چه عجب تو ی

چیزو گوش کردی من باید برم زنده ب گور بشمممم

مامانی:حالانگفتیا میدونستی یا نه

_چیو

مامانی:اینکه آنریکا هیچ غلطی نمیتواندبکند یعنی کوری

قانع شدم که نگو و نپرس

ولی خدایا من نمیدونم این مامان من بااین مغز فندقیش چه توقعی داره که من کودن نباشم

ها||| یه سواله واقعا

-رووونااa

خوبه الان بهش گفتم بااین جیغات عمرم کرمیشه ها ولی باز میکشه

-روووناااa

-جانم مامان جان جاااa

-چراااa

-خوچی بگمم

-نمیدونم گاهی یه صداازخودت دربیار بینم زنده ای یانه

بیا دوباره ابراز علاقه کرد یعنی به طور رسمی گفت بنده حیوانم نه انسان 😊

-چشم مامان جان

-آفرین بر دختره فهمیده خودم

یه سوال من نمیدونم به ادم لقب حیوان بودن بدن واون جریت نکنه چیزی بگه یعنی

فهمیده است 😊 لطفا یکی پاسخه منو بده

-ماماننن قهرررمم

-فدای سرم عشق مامان

خدایااa

-اییششششش خیلی بدی

-خودتی گلم

-اصلا میدونی چیه؟

-نه چیه؟

-من میرم وصیت نامو مینویسم

-تو غلط میکنی ورپریده 😞

خخخخخ خوشم میاد روی این حساسن پس اگه اذیتم کنن ازاین موضوع استفاده میکنم

-خوچیکارکنم شما که منو دوست ندارین 😞

-کی گفته

-خودت گفتی

-غلط کردی

بیایا دوباره بی ادب شد اه

-باشه اصلا من هیچی نمیگم خوبه

-عالیه

وقتی میگم سر راهیم نگین نه

الان یه یکساعتی میشه نشستم دارم درودیوارو نگاه میکنم مامانم مثلا داره غذای مورد

علاقه منو درست میکنه

ااهه چراهیچکس نمیاد دیدنم مثلا مریضما این رهام کجاست یکم اذیتش کنم روحیم شادبشه
اصلا بزار ببینم این مگه معلم خصوصی من نیست مگه من یه هفته دیگه کنکور ندارم پس
چرا نمیاد بامن کار کنه ها!!!! 😞😞

-ماما!!!! ان

-بللهههه

-این گودزیلا کجاست

-کییی 😞

-ببخشید منظورم رهامه میگم کجاست

-وااا بچه به این خوشگلی ماهی کجاش شبیه گودزیلا

-همه جاش

-ایش بی سلیقه

-باشهه حالا کجاستت

-خونشون

-چرا نمیاد

-مگه بیکاره بیاد دیدن تو

-!!!! مامان مریضما

-خب باشی

-اصلا اینا هیچی این مگه معلم خصوصی من نیست

-چرا هست

-مگه من اون هفته کنکور ندارم

-چرا اداری

-پس چرا نمیاد باهام درس کارکنه

-نمیدونم

اصلا من کشته مرده جوابه مامانم خدایی بد جور قانعم کرد که تو عمرم اینجور قانع نشده بودم

فهمیدین نمیدونه

-مامان زنگش بزنی بیاد

-اوای بچه کارداره زنگش بزنی بیاد پیش تو دیوونه که چی بشه

-ای مامانم خودم بگو بیاد باهام تست کارکنه

-نمیخواه همین قدر که کار کرده بسه

خدااا بینا چجور منو حرس میدن میخوان من دق کنم بمیرم میخوان من تک رقمی نشم شرطو

ببازم خداااa

اصن من یکی به اینکه تو بیمارستان جا به جا شدم یقین پیدا کردم

داشت گریه میکرد الهی فدای اشکات بشم مامانی گریه نکن باصدای ضعیفی جواب دادم

-چیزی نیست مامانی دوباره خون دماغ شدم حال ندارم

-الهی فدات بشم خوبی جیگر گوشم

-||| خدانکنه مامانی آره خوبم نگران نباش

-میتونی بلند بشی بیای پایین

-نه حال ندارم بعداز ظهر ناهار میکنم

-باشه گلکم بخواب روناکم بخواب دخترم

پتور و کشید روم و از اتاق بیرون رفت الهی بمیرم این چندوقته چقدر صورت چروکیده

شده خدایا یاشفام بده یاهرچه زودتر جونمو بگیر تا عذاب کشیدنم مامان بابام نبینن و

غصه نخورن

نفهمیدم چجور خوابم برد فقط میدونم وقتی بیدار شدم ساعتش بود

بلندشدم لبه تخت نشستم

اتاقم تاریکه تاریک بود فقط نور مهتاب از پنجره میتابید ی احساس بدی

داشتم

ی حس ناخوشایند ی حس تاریکی

چرا من همیشه بایدتو تاریکی باشم؟

گناهم چی بوده؟

اشتباهم کجا بوده؟

چرانمیتونم ی روز از ته دل بخندم چرا همش لبخندای فیک مصنوعی؟

قطره ی اشک مزاحمی از گوشه ی چشمم ریخت سریع با دستم پاکش کردم باز

برگشتم به اون زمانا اون زمانا؟

مگه دیگه زمانی هم باقی مونده؟

مگه من اون زمانارو نریخته بودم دور؟

منی که همیشه تو تنهایی بودم پس الانم میتونم

اما منم ی دخترم

احساس دارم

ی روح لطیف دخترونه

خدایا منو میبینی صدام بهت میرسه

من چی میگم صدام دیگه به خداهم نمیرسه از کجا بگم؟

از اولش؟

از حماقتم؟

نه نه

از آخرش؟

نه از اولش شروع میکنم ی اشتباه ی دوستی ی عشق قدیمی نابودم کرد

کاری کرد که لبخند از رولبام رفته

نه نه

نمیخوام به گذشته ها برگردم تو گذشته به جز تاریکی مگه چیز دیگه ای هم هست؟

نه نیست

صفحه ی گوشیم روشن خاموش میشد

ی دست به صورتم کشیدم و جواب دادم

_بنال

روهام: چیه بمالم

خدایا نگاین منحرغه منه بدبخت کاریش ندارم

_روهااااااااااام

روهام: مرگ کر شدم حالاحالت خوبه جنازه

بیانمردیمو بهم میگن جنازه بمیرم که انگار بهم میگن فسیل

_نه به کوری چشمات هنوز زنده سیبیل روهام: روناک چرا ی

جوری شدم چ لحن خواصی

بنال

خندیدو گفت: میای بیرون!

اووووووووم آرررررره

روهام: ۵ دقیقه دیگه جلودرتونم

شپلق

پسره بی ادب بزار من خدافظی کنم الاغ میمون

رفتم سرکمدم اووووووم چی بپوشم??????

ی ماتتو آبی فیروزه ای در آوردم با شلوار تنگ سفید و روسریه وبی فیروزه ای

چه هلوایی میشم مننننننننن موهاموشونه زدمو بالا

سرم بستم

رژ لب قرمزمو رولبام کشیدم و خط چشم مصریمم دور چشمام کشیدم لباسارو پوشیدم

وجلوآینه ایستام وای یکی آبقند بده

چه جیگرررررری

وجدان:ی ذره تحویل بگیر

برو بابا وجدان: زن بابا

منم که عمرا کم بیارررررررر

تلاش دادیم رفت بابا وجدان: خیلی

بیشعوری _ حرف نزن ماست موسیر

و اینگونه شد که وجدان خفه شد

گوشیم تک خورد کیفموبرداشتم و از دررفتم بیرون از رو پله ها

سرخوردم که بانفرینا مامان مواجه شدم

مامانی: ای لمونی توخونه ای بوی سرکه بگیری ای ایشالله همین روزا خودم با دستا خودم خفت
کنم

خندیدمو دستمو براش تکون دادم و زدم بیرون در حیاطو باز کردم

که بعلهذجنابودیدم تو bmw نانا ازش مثل خرس لم داده بود آقا

نکن ازاین کارا

قلب من با باطری کار میکنه رفتم سوارماشین شدم که نگام

کرد رو هام: دوست داشتی نمیومدی _ نه دیگه اصرار کردی

مجبور شدم رو هام: روناک میزنم شل و پلت میکنما||

_ منم وای میستم نگات میکنما||| خندیدو ماشینو

روشن کرد

_ به جانهِ عزرائیل ی تارمو از سرم کم بشه از سیبیلات دارت میزنم خندید

واللای اینم چال دارررره آخجون چاللال

-میگمالل روهامممم روهام:چی

میخوای؟؟؟☺

خدایا بزنم لهش کنم پسره شلغم گنیدهههههه

-کجامیری جلبک

روهام:قبرستون

خدایا نگاه دهن منو باز نمیکنه

-سرقبرتو؟؟؟

روهام:نه قبرتومیریم حلوا بخوریم

خدایا من نمردمو این میگه قبربمیرم چی میگه جلو ی رستوران شیک نگرداشت

_اینجا!?!

روهام:نه دو قوز آباد خوب اینجا دیگه پسره شلغم

از ماشین پیاده شدم و باهم وارد رستوران شدیم روهام:میخوام با ی نفر آشنات

کنم کدوم خریومیخوادبا من آشنا کنه این

رفتیم جلوی میز ی پسر نشسته بود پشتش به ما بود رو هام: به داداش گلمممممم پسره
بلند شد و.....

دستوپام شل شد وای خدایا

دستام شروع کرد به لرزیدن و تپش قلبم رفت بالا اونم همون جور مات منونگاه میکرد سرم
گیج میرفت

روهام: روناک و رو به آرتام گفت: همومیشناسین؟

آرتام به خودش اومد و با دست پاچگی گفت: نه نه چیزه این خا... خانم خیلی شبیه ی خواننده
ای بود ماتش شدم روهام خندید و زد رو شونه آرتام

مردمک چشمم از روی آرتان ی میلی مترم جا به جا نمیشد دستوپام یخ زده بودن

روهام: روناک نمیشینی تا من باهم آشناتون کنم سرموتکون
دادمونشستم

حالم اینقدر بد بود که هر موقع احتمال داشت باز خون از بینیم بیاد

روهام: خوب آرتام این روناکه شاگرد خنگ من و رو به من گفت: اینم آرتام داداش من که از
چندسال پیش رفت آمریکا داداش؟

داداش روهام؟

وای خدایا؟

صدام میلرزید به زور گفتم:خو....خوشبختم روهام نگام کرد که
ی لبخند کم جون زدم

روهام:روناک قراره فرداشب مامان اینارو سورپریز کنیم بالارفتن آدرنالین
خونمو حس میکردم سرموتکون دادم روهام.روناک حالت خوبه
هیچی نمیفهمیدم و فقط ذل زده بودم توچشای عسلیه اون پست فطرتی که
جلوم بود

باورم نمیشد آرتام عشق قدیمیه من برادر روهامه یعنی پسر بهترین دوست
بابام همونی که من بخاطرش به این روز افتادم کسی که افسردم کرد آرتام
برادر روهام چجور باور کنم یعنی هرروز باید قیافشو تحمل کنم خدااا بکشم
راحتم کن من اینجور دیوونه میشم دیوونه

-روناک روناک روناک کجایی دختر

-هاا بله اینجام

-خوبی چرارنگت پریده

-اره خوبم چیزیم نیست یکم فشارم افتاده

-میخوای برات آبمیوه بگیرم

-نه خوبم

-باشه پس بگین چی میخورین

-من جوجه

-اوکی آرتام توچی میخوری داداش

-منم جوجه میخورم داداش

-اوکی پس منم جوجه

بعد به یکی از گارسونا اشاره کرد بیاد سه

پرس جوجه باهمه مخلفاتش سفارش داد

تاموقعی که گارسون غذاهارو بیاره

هیچکدوم هیچی نگفتم

من مغزم هنگ کرده بود نمیتونستم حضمش کنم باورم نمیشد آرتانن نه

خدایا من بمیرم بهتره دیگه تحمل اینکه جلوی چشمم باشه و هرروز بینمشو

ندارم

-روناک چه مظلوم شدی نمیخوای چیزی بگی

-چی بگم

-نمیدونم هر وقت توی جمع میشینی چی میگی

هه این رهام چه دله خوشی داره میخواد الان مسخره بازی دربیارم

نمیدونه این روناکی که الان روبروش نشسته روناک واقعیه

-الان حاله مسخره بازی

ندارم از زبون رهام:

این دختر چش شده چرا تا آرتامو دید اینجور شد این آرتامم همینطور من الان
گفتم تا این دوتا همو ببینم باهم آشنابشن رستورانو میزارن روی سرشون
نه اینا همو میشناسن مطمئنم اگر نه تاهومیدیدن از تعجب شاخ
درنمیاوردن

باید بفهمم بینشون چی بوده آره

غذاها رو آوردن از اول تا آخر هر دو شون ساکت بودن فقط من گاهی یه چیزی
میگفتم و میخندیدم اون دوتام یه لبخند بی جون میزدن خدایااا کمکم کن
بفهمم چی شده بینشون -خب بچه ها ناهارتونو خوردین
هر دو باهم گفتن آره بعدیه نگاه زیرچشمی بهم انداختن

-خب موافقین بریم دور دور

-روناک: بریم شهر بازی

-اوکی آرتام تو موافقی

-آره

وقتی موافقتشونو اعلام کردن بلند شدیم اونارفتن توی ماشین منم رفتم تا
غذارو حساب کنم وقتی اومدم دیدم روناک عقب آروم نشسته و آرتامم جلو
منم چیزی نگفتمو حرکت کردم روبه شهر بازی خدایااا این دختر چرا اینقدر
شیطونه آخه

همه وسایل بازی رو سوار شد تازه گیر داده به استخر توپ بهش میگم نه قهر کرده ای خدایا 😞

-روناک خانوم وروجک خوشگل خانوم قهری

-.....

-دلت میاد جوابمو ندی

-آره

زکی بیا کی گفته دخترا احساساتین این اصلا احساس نداره

-باشه منم واسه ات بستنی نمیخرم

-چییبی کی گفته من قهرم

-خخخخ ای شکمو

-خودتی شلغم 😞

آرتام:چی شده؟

_خانم میخواد بره استخر توپ

آرتام به روناک نگاه کرد و چیزی زیر لب گفت که نشنیدم اینا

مشکوک میزننا

همینجور که تودلم داشتم فحشش میدادم باBMW مشکی رنگش جلوپام
 زردی ترمز لاستیکاش یه صدای وحشتناک داد که یه آن نزدیک بود سخته
 کنم روانی

-چته دیوونه این چه طرز ترمز کردنه

-من دیوونم یاتو

-تو

-غلط کردی این چه کاری بود کردی هااا

-قبلش بهت اخطار دادم که

-فکر نمیکردم جدی بگی

-اوت دیگه تقصیر من نیست فکرت مشکل داره

-ایی پروووووو چشم سفید

-چشمام آبی

-کم نیاریا

-هرگز

-میرما

-به سلامت

اوووخ قرمز شد به من چه خو خودش شروع کرد والا حالا سرمن خالی میکنه
 گودزیلای شلغم
 -بیا سوار شو دیگه اه
 -باشه بابا بد اخلاق ایش
 -کوف پرو
 خندم گرفته بود از دستش خیلی بامزه عصبانی میشد خخخخخ به لحظه نگام
 به آرتام افتاد سرش پایین بود شونه هاش میلرزید بیشعور کچل داشت
 میخندید 😏 عوضیییییی الهی کچل بشی من دلم خنک بشه
 -رسیدیم بلاخانوم
 نگاهش کردم چقدر مهربون بود ممنونشم امروز درسته بادیدن آرتام حالم
 بدشد ولی بعدش باکارهایی که کرد روحیمو عوض کرد ممنونشم
 -مرسی شلغم جون 😊
 -قربونت قورباغه جان
 -همین یه لغبو کم داشتم 😊
 -خب دیگه نداری حالام برو که دیروقت خسته ای
 -این یعنی اینکه گورتوگم کنه دیگه
 -آباریکلا

-ایششششششش

-خخخخ برو فسقلی داروهات دیر شد وقتش

-باشه مرسی بابت امشب عالی بود

-فدات خانوم خانوما

-سلام برسون شب خوش

-همچنین شبت قشنگ

وارد

خونه شدمو از همون جا داد زدم:سلااااااااااا من اومدمممم خوش

اومدمممممم کاش زود تر میومدمممم چیف که دیر اومدم.

به سالن رسیدم هیشکی نبود 😊 بوی توطئه میاد.

حمام، دستشوئی همه جا را گشتم فقط موند اتاقشون آروم در باز کردم

که دیدم بلههههههه راحتی خوابیده بودن.

یعنی نگران من نشده بودندبعد من میگم بچه سر راهیم میگید نه اقا

منو از کناردر دستشوئی زنونه مونگلستان پیدا کردند 😊

اروم درو بستم رفتم بالا بعد از تعویض لباسام دراز کشیدم و به اتفاقات امروز

فکر کردم. (ارتام برادره روهامه! چرا قبلا متوجه نشده بودم؟ راستی روهام

چقدر مهربون شده بوداااااا!!!!!!(تا صبح اونقدر فکر کردم که به خودم اومدم اذان

گفته بودند بلند شدم نمازمو خوندم و دراز کشیدم و بالاخره خوابم برد.

صبح با جیغ

مامانم از خواب پریدم و با ترس دویدم پایین . دیدم مامانم جلوی یک سوسکایستاده و داره هی جیغ میکشه. منم وقتی سوسک و زدم زیر خنده 😊 یعنی مادر من با کیلو وزن و قد از سوسک میترسه خخخخخ 😊. یهو دیدم پشت گردنم داغ شد و این چیزی نبود جز..... پس گردنی مامانم 😊😊😊 رویا:خیر ندیده من به اینجا رسوندمت که عصای دستم باشی حالا شدی ملکه عذابم .یهو دوباره جیغ کشید آقا منم دمپایی روفرشیو در آورد و شپلق زدم تو سرش)تو سر سوسکه نه مامانم 😊(ی

بعدش سبزی خانوم صدا کردم که دیدم نیامد رفتم دنبالش بگردم که دیدم داره نماز میخونه مگه ساعت چنده؟؟؟؟ ای وای!!!!!!!!!!!!!!!! ای ساعت بعد از ظهره 😊😊 حالا ولش کن بیا یکم اذیت کنیم 😊 صبری خانوم برای اینکه پاهاش درد میکنه روی صندلی نماز میخونه ، داشت میرفت سجده که صندلی برداشتم 😊 به نظرتون چه اتفاقی افتاد؟؟؟؟ هاهها پخش زمین شد بعدشم فرار کردم تو اتاقم 😊..... باید برای شب آماده میشدم اخه نیم ساعت پیش روهام زنگ زد و برای شب دعوتمون کرد. رفتم حمام دوش نیم ساعته گرفتم و امدم بیرون حالا نوبت انتخاب لباس بود 🍑 چی بپوشم؟؟؟؟ یک شلوار دم پا زرشکی با مانتو قرمز جیفغفغفغ و یک روسری زرشکی و یک رژ قرمز زدمممممم توجه داشته باشید قرمززرزرزر

خودمو تو

اینه نگاه کردم به به چه چه زیبا شدم چه رعنا شدم مانند گلها
 شدم. وجدان: بسه بسه کم واسه خودت نوشابه باز کن !!!- به تو چه فوضولی؟
 مفتشی؟ آخه تو کی من میشی چند روز بود پیدات نبود راحت بودما 😞😞
 وجدان- من وجدانتم، روحت، خودت، اگه من نبودم بد بخت بودی!!!! با صدای
 مامانم که داشت صدام میکرد وجدانم دیگه زر زر نکرد 😊😊😊 سوار
 پورشه ددی جونم شدیم و راه افتادیم به سوی خانه روهام خرهههههههه.
 بینگ بینگ، بینگ بینگ مانی جوون-بله.

رویا- ماییم مانی جون... در با صدای تیک باز شد و ما وارد خانه شدیم.... پدر
 و مادر روهام جلوی در ورودی منتظر ما بودند منم مثل یک خانم متشخص
 رفتم جلو و قشنگ مانی جون و آبکشی کردم و با پدر روهام فقط دست
 دادم...

از زبان روهام: بالاخره همه آمدند و فقط مونده سوپرایز من
 😊😊 با ارتام وارد خانه شدیم و به سالن رفتیم همه چشم ها با تعجب روی
 ارتام موند 😞😞 و چشمای من روی روناک ، روناکم مثل
 من تیپ قرمز-زرشکی زده بود .

از زبان

روناک:

بالاخره دو کله پوک رسیدند(روهام و آرتام) بین پسره چلمنگ با من ست
 کرده یک کت و شلوار زرشکی و پیرهن قرمز پر رنگ و یک پاپیون قرمز-
 زرشکی پوشیده بود پسره گوجه چرا اینجوری نگام میکنه شیطونه میگه برو
 بز نشا البته شیطونه زیادی زرمیزنه نگام افتاد به آرتام باورم نمیشه

آرتام ی روزی زندگی من

بوده وای خدا

دوباره پرده ی

اشک توچشمام

نشست دوباره

دلم رفت سمت

اون زمانا

موقعی که ی دختر بچه ی احمق بودم

باجیغی که مانی جون کشید به خودم

اومدم و چشم ازش برداشتم چشمه

این زن جیغ میزنه آها راسی این

گرازو دیده

مانی جون دوید سمت آرتام و بغلش کرد و زدزیره گریه

آرتام:مامان قرار نبود گرایی کنیااااا بابا من اومدم خوشحال بشی نه
گریتوببینم

مانی جون:الهی من دور تو بگردم چقدر لاغر شده بچم
جااااااانآاین لاغر شدددددده کجای این لاااااااغره مثل
خر سهههههههه پسر هیهولا (☹) بسه دیگه اه عالم بدشد
چندشا

آخه دیدن این سوسکم خوشحالی
داره شتر مرغ دراز

با چیزی که رفت تو پهلویم چشم از شون برداشتم و به مامانم نگاه کردم
_مامان من آخر ديه اين كليمو از تون میگیرم سوراخ شد به خدا مامانی:آبکش
بشه به حق پنج تن چرا اینجوری ذل زدی به ایناها

چی

_به کیا؟

مامانی:به عمه....دهن منوباز میکنی

_اوا

مامانی:مرگ ماشاالله ماشاالله یکی از یکی جیگر تره چشم حسود کور الان
دقیقا با من بود فکر کنمااااااااا

آرتام از بغل مانی حون اومد بیرون و رفت دست امیر آقاروبوسید و بغلش
کرد زسه بابا فیلم هندی شد اوق

آرتام رفت سمت مامانش و باهم رفتن طبقه بالا
بوی طوطعه میاد ایا

چرامثل خوب خشک اینجا وایسادی
ای خدامرگت بده اه

ترسیدما مثل عجل معلقه

روهام ترسیدم بابا ی وقت نزاری من ی ذره احساس امنیت کنم
روهام چپ چپ نگام کردوگفت: برو برو تو خودت ی پا زلزله ای پس
توهم آبتازی

یادم باشه ی کلاس براین


بزارم قید و صفتارویادش بدم

روهام: بریم توسالون

خوتوگمشوبرو با من چیکا داری

بریم

با هم وارد

سالن شدیم به به همه وسط داشتن قر میدادن  چقدر بیکارن واسه یک چغندر

یکی از یکی بدتر ای

بابا مثل جنن

آرتام:فکرشم نمیکردم

ازش فاصله گرفتم و تو جلد مغرور و خشکم فرورفتم

ساکت موندم و چشماموازش دزدیدم آرتام:روناک

نگاش کردم برق غرور هنوزم تو چشمماش بود

چشمایی که ی روزی منو جادو میکرد

آرتام پوزخند زد و گفت:باداداشم

آفرین و شروع کرد به دست زدن

عصبی شدم

مگه این نرفت بارغوان

مگه این به من خیانت

نکرد

تو چی میگی واسه خودت فکر کردی ساکتتم چیزی بهت نمیگم دور

برداشتی نخیر بشین سرجات تو رفتی با بهترین دوستم تو بارغوان رفتی

پست فطرت

من چی ازش کم داشتم

هااااان چی لعنتییییی چییییی

نفسم گرفته بوداز شدت عصبانیت سرم گیج میرفت
آرتام باداد گفت:اونآگذشتهههههه پسره شلغمو ببینا!!!!!!

جیغ زدمو گفتم:خفه شو خفه شوووو
برامن نگذشتهههههه میدونی چقد
عذاب کشیدم کثافتنتنتنت

دستمو آوردم بالا که بزخم تو گوشش
که دستمو گرفت و پیچوند

باخم و صورتی قرمزگفت:دفعه ی آخرت باشه
باشه گوریل باشه ول کن آی دستم شتر مرغ

_هوووی دلقک دستم شکست
دستمو ول کرد و چسبوندم به دیوار
صورتشو آورد جلو صورتم نفسای
داغش توی صورتم میخورد و حالمو
بد میکرد

آرتام:نمیزارم با روهام
باشی چی مدفوع میخوره
این یابو روهام چی

برای اینکه حرصشو دریبارم گفتم:میبینی گربه کوچولومیبینی
دستمو ول کرد و پوزخندزد آرتام:نمیزارم جوجه رنگی 😊

بیابرو مدفوع باقالی ☹️☹️

مانتومو تکوندم و از

دررفتم بیرون جلو ماشین

روهام ایبتادم دو دقیقه

بعد اومد سوار شدم راه

افتاد

روهام:بریم دکتر

مریض اون داداشته

یابو

–نوچ

روهام:خداشفات بده

رسمما گفت مریض برو بمیر شغایییییییی

تا خونه دیگه هیچی نگفتم

حوصله هیچی و هیچکسو

نداشتم

اون تهدیدم کرد ده بعد از سالها برگشته تازه تهدیدم میکنه پسره شلغم
حالت میکنم آقا آرتام حالت میکنم بشینو تماشاکن به خاک سیاه
مینشونمت کاری میکنم که روزی صدبار بمیریو زنده بشی

-روناک رسیدیم

-مرسی

-مطمئنی خوبی نمیخوای بریم دکتر؟

-خوبم

فوری از ماشین پیاده شدمو رفتم سمت خونه دروباز کردم خودمو
انداختم توی حیاط عمارت پشت در زانو زدم بارون نم نم شروع به باریدن
کرد حالم خیلی بد بوددد خیلی

اشکام از گوشه چشمم سرازیر شد دلم پر بود خیلی بغض داشت خفم
میکرد

همراه بارون شروع کردم به گریه کردن باهرقطره بارون منم اشک
میریختم

زجه میزدم چرا خدا منو نمیکشه راحت بشم خدایااااا داری میبینی داری
میبینی به چه روزی افتادم داری میبینی نابود شدم داری میبینی

شکستممم

چرااااا مگه تو بنده هاتو دوست نداری

چراااا پس عذابشون میدی چرا

اشکشونو درمیاری خداااا دیگه طاقت

ندارم بکشم راحتم کن

تموم کن این زندگیه

نکبتیو تمووومششش کن

اونقدر زجه زدمو گریه کردم که همونجا کنار در بیهوش شدم

با نوازشی چشماموباز کردم آروهام بود

لبخندی زدوگفت: دیدی گفتم حالت بده

☹ صداش غمناک بود چجوری اومده بود

اینجا

حال صحبت کردنم

نداشتم نگاهش کردم

موهاش خیس شده بود و رویشونیش ریخته بود

بغلم کرد

سرموچسبوندم به سینش
ضربان قلبشو به خوبی
میشنیدم

باصدای خسته ای گفتم: برو گوشه ی حیاط روی تاب
روهام: اماروناک....

_روهام لطفا

سرشوتکون داد و به سمت تاب دونفره ی گوشه ی عمارت رفت
منو گذاشت روتخت خودشم کنارم نشست بارون شدیدتر شده بود
بارون نم نم

چتر و خیابون

بازم دلم هواشو کرده زیره بارون

دلتنگیه من

کمتر همیشه

کاش بیای بمونی پیشم همیشه

سرمو گذاشتم روشنش

دوباره اشکام صورتمو خیس کردنا اصلا برام مهم نبود که

جلوکی دارم گریه میکنم هیچی مهم نبود

میدونممم روزای خوبی توی راهه

واسه ی من 🗨️

فقط عشق تو تکیه گاهه 🤍😞
 بارون تموم لباسموخیس کرده
 بود رو هام:روناک توچته لعنتی
 برگشتم سمتش توچشماش غم
 بود

اولین بار بود این پسره شیطونواینجوری میدیدم
 _برو

عصبی شدوگفت:بااین حال اینجا تنهات بزارم عمرا 😠😡😢 جیغ
 کشیدم

_روهااااااااااااااااا بروووو بروووو نمیخوام بینمت جلوم
 ایستاد وگفت:روناک حرف بزن

دستامومشت مردم وکویدم روسینش و به طرف درهولش دادم
 _گمشووووووا ازاینجا بروووووو تنهام بزار
 دادکشید

روهام:روناک نمیرمممم تانگی نمیرم نشستم رو زمین و بلند زدم زیرگریه

_تورو مرگ روناک برو بروووو روهام:لعنتی لعنتییییی

دستشو به ثورت تهدید تکون داد روهام:حواسم بهت حس و

بعد رفت بیرون

باصدای بلندجیغ میکشیدم و میدویدم خدااa

آزانونشستم پشت در از بس توخونه ☹️

♣️ عطر توپیچید

چشمای عاشق من جز تو نمیدید 🙄🙄🙄

درو به زور باز کردم و خودمو پرت مردم داخل صبری خانم بادواومد به سمتم

صبری خانم:خدانرگم بده چت شده روناککککککککم کرد بردم بالا

حالاخوبه دیروز گچاروباز کردم

روتخت درازم کرد و به ۱ نرسیده خوابم برد

صبح با ترس چشمامو باز کردم . حالا ترس از چی؟؟ خداداند . همیشه همین بودم هر وقت

قرار بود اتفاقی بیوفته من دلشوره و استرس و کوفت و درد و با هم میگرفتم والا . تو حال

خودم بودم که گوشیم زنگ خورد . چون حواسم نبود ترسیدم ، گوشی و برداشتم که یه فش

اساسی به یارو بدم که با دیدن شماره نفسم بند اومد . ارتام بود . وجدانم بهم نهیب زد : دلت

و سوزوند و ترک کرد . تویی که عاشقش بودی و ترک کرد میفهمی ؟ محکم باش و عذابش بده . جمله ی اخر توی سرم اکو میشد . با یه تصمیم ناگهانی گوشی و برداشتم .

من خیلی ریلکس:بله؟؟ ارتام : میخوام

بینمت من : به من ارتباطی نداره داد کشید :

همون پارکه همیشگی

اومدم جوابشو بدم که قطع کرد . عوضی . هوف . رفتم تو دستشویی و صورتم و شستم و بعد توی اینه به خودم خیره شدم . قیافم تریپ افسردگی . ی مشت اب پاچیدم روی اینه و به خودم گفتم باید شاد باشی .

رفتم بیرونو لبتابو روشن کردم ی اهنگ دیش گذاشتم و صداشم زیاد کردم . و به سمت کمد لباسم به راه افتادم . میخواستم یه تیپ جیغ بزنم پسر کش . ی مانتو جذب و کوتاه تا یه وجب پایین رونم به رنگ مشکی و شال و شلوار فسفری که خیلی هم جیغه البته کیف و کفشم مشکی ورنی ساده . و اما ارایش یه رژ عنابی و ریمل و سرمه . نمیدونم چرا دلم خواست کلاه کپ بزارم . رفتم سمت کمدمو یه کلاه کپ مشکی که روش طرح های فسفری و جیغ داشت و برداشتم و گذاشتم سرم .

توی اینه قدی خودمو نگا کردم . اوفف چع دافی شدم باووو . تو حلق ملت گیر نکم

به سمت در اتاقم حرکت کردم که گوشیم زنگ خورد . این که روهام خرهه خودمونه باو .

جوابشو دادم : جونم روهام : جونت بی بلا خانومی من : فدای شما

روهام : جمع کن باوو خودتو . فاز گرفته من : گمشووو حقا که همون

بی لیاقت خودمی روهام : ایا حالت خوبه ؟ تازه حاله دیشبت یادم اومد

من : تو دیگه چقد خنگی روهام : مثله تو دیگه ؟ من : خیر مثله

داداشت

روهام انگاری که چیزی یادش اومده باشه گفت : باید ببینمت من : چه ساعتی

روهام : الان ؟

من : نمیتونم با کسی قرار دارم

روهام چیبیبی ؟ غلط کردی ؟؟ با کی ؟؟ اوه چرا این

اینجوری غیرتی شد ؟ من : به تو هیچ ربطی نداره

و سریع قطع کردم و گوشیمم سایلنت کردم و به سمت سالن حرکت کردم

هیچ کسی خونه نبود ؟ وا . اینا کوشن پس ؟؟

شونه ای بالا انداختمو به سمت اشپزخونه حرکت کردم . اومدم در یخچالو باز کنم که

چشمم به یه یاداشت افتاد یاداشت :

سلام گور به گوری ، من و بابات رفتیم پیش دکتر . اخه بس که بابات میخوره حالش بد

شده . مردشور برده یه چیزی کوفت کن زخم معده نگیری از طرف ننت

خدایا!!!! من که میدونم سره راهیم اخه من که میدونمم . از تو یخچال یه ذره شیرینی در
اوردمو خوردم و بعد پیش به سوی فراری قرمز .
تقریبا یه نیم ساعتی تو راه بودم . و وقتی به پارک رسیدم هول کردم .
وجدانم دوباره نهیب زد : محکم باش ، وانه
ماشینو پارک کردم و به سمت نیمکت همیشگی راه افتادم و روش نشستم . بعد از پنج دقیقه
این گوریل تشریف فرما شدن

مغزوررررر خان نشستن بغل منو هیچی هم نگفتن منم بعد پنج دقیقه قاطی کردم و زدم به
سیم اخر و گفتم : کارتو میگی یا برم ؟ ارتام : چرا ؟ من : چی چرا ؟
ارتام یهو قاطی کرد: د اخه لامصیبیب با داداشم ؟؟؟ من خیلی خونسرد
گفتم : مگه داداشت چشه ؟؟

ارتام : درسته من ترکت کردم . اونم با دوسته صمیمیت ، اما سزای من این نیست که با
داداشم باشی و بشی زن داداشم . لامصب من دوست دارم
من با شنیدن جمله اخر پرتی زدم زیر خنده وسط خنده های هیستیریکم گفتم : ارهههه .
هیچکی هم نه تووووو .

ارتام هر چقدر سعی کرد نتونست خندمو بند بیاره برای همین بدون هیچ حرفی رفت . وقتی
رفت خندم بند اومد . لعنتی ازت متنفرم عوضی .

حتی الانم نتونستی ارومم کنی .

رفتم از صندلیه عقب گیتارمو برداشتمو دوباره به سمت همون نیمکت رفتم و روش نشستم .
 اهنگ ساعت بر گرد از سوگندو هم زدم هم خوندم و انقدر این کارو ادامه دادم که همونجا بی
 هوش شدم . وقتی چشمامو باز کردم روهامو دیدم که بالای سرم نشسته بودو دستامم تو
 دستاش بود و هیلی مظلوم خوابیده بود . همون موقع پرستار که خانوم حدودا ۱۱ ساله ای بود
 وارد شد و با لبخند بهم گفت : شوهرت خودشو کشت هاللا ، خیلی بد نگرانش کردی .
 چیزی نگفتم ، ینی چیزی نداشتم که بگم . این چندوقته روهام همه جوهره هوامو داره .
 پرستار بی هوا سوزنه سرمو از دستم کشیدو منم از درد جیغ کشیدم روهام با صدای
 جیغه من از خواب پرید

من : وای ببخشید کرگدن خوابالوووو پاشو دیگه من مریضم تو

کپیدی ؟

روهام : خاک هفت اسمون تو سرم که اومدم پیش تو ی چفت و چل

من : اولالا از خدات باشه دوما اخه اسگووووول اسمون خاک داره که بریزه تو سره توی

منگل

روهام : اولالا راس میگی هاللا . حالا واسه چی جیغ کشیدی منو از خواب پروندی جوجه ؟

من :اخه خانوم پرستار سرمو از دستم کشید و

واللهی خاک تو سرم ۱_۶ تا پرستار جلو در اتاق بودن و انگار دارن فیلم سینمایی میبینن داشتن مارو نگا میکردن و میخندیدن . از بین اون ها اون پرستاره که سرمو کشیدو و صدا زدم و ازش پرسیدم : این اقا چجوری اومد اینجا ؟

پرستار : والا ما با آخرین شماره ای که بهتون زنگ زده بود تماس گرفتیم این اقا برداشتن و ماهم براشون توضیح دادیم که چی شده و این اقا هم سریع خودشو رسوند .

ای کرههههه خرررررررررررررررررررر چه پرستارای حرفه ای هم هستن لامصبا .

روهام رفت بیرون و منم با کمک پرستار شروع کردم به تعویض لباس هام .

اخه بزارید ادم برسه بعد زرتی لباسشو و عوض کنید . والاالله به خدا

به همراه این پرستاره از اتاق بیرون اومدمو به سمت روهام راه افتادم .

منو که دید یه اخم خرکی بهم کرد مرتیکه خره خاکی . وقتی از اونجا خارج شدیم و به ماشین رسیدیم پرسیدم : چته اسگل اونجوری اخم کردی ؟

هیچی نگفت و به سمت ناکجا اباد راه افتاد . منم لج کردم و دیگه هیچی نگفتم . یه دفه ماشین و زد کنارو و برگشت سمت من روهام: با کی بیرون بودی ؟ من : کی ؟؟؟ من ؟؟؟ با هیچکی روهام: روناکه کره خربگو من : چرا باید برات توضیح بدم روهام : چون .

از زبان روهام :

میخواستم بهش بگم ، گم که دوشش دارم . میخوستم بدونه زندگیم بدون اون پوچ و بی
هودس . اما بازم تردید ، نداشت که بهش بگم . لعنت به این تردید ، لعنت .

من : اصلا بیخیال روناک

ههههه

من : وا چرا هره کره راه انداختی تو ؟ روناک : اخه قیافت

شبیبه بچه های تفس شده من : هههه

از زبان روناک :

کوفت . بین چجوری میخنده چلغوز . مردشورتو ببرن الهی با اون قیافت من : کوفت

روهام : تو دلت

جلو در خونه ترمز گرفتم منم پریدم پایین و یه خداحافظی و تشکر کردم که نگه بی ادبه

و رفتم بالا و تو اتاق خوابم روی تخت خوشملم لالا کردم

روناک

یا امام زاده هاشم منم جنگ شد

سریع از رو تخت بلندشدم

که پام رفت روی چیزئومثل پشه له شدم آی ننه آی کمرم آی

دیافراگمم

آی ستونه فقراته زبونم رفتم که از در برم بیرون که

دربازشدو خورد تو صورتم

آنچنان جیغی زد م که مامان سینی از دستش افتاد آی بینیممممم

آیییییی شکستنتنتنت و ااااااایی

مامان: تو پشت در چیکامیکردی آخه پشت در داشتم...

توبه توبه اه

دماغممممم

مامانی: ماشاالله ماشاالله دماغم نیس که خرتم فیلهههههه

خو اینامنواز تو کیسه زباله پیدام کردن تعجب نکنینبابایی: چی شده

جرا اینجارو گذاشتین روسرتون

مامانی: رامین هی بهت گفتم این بچه مریشه گفتی نه حالاببین مشکل نقصیش اینجا معلوم

شد ینی من برم زیر ۲۸ چرخ بابایی: حالاجرا این نشسته روزمین مامان جبهه گرفت

مامانی: د رامین هی میگم این ی مرگیش هس هی بکو نه اومده پشت در ایستاده الان من

جی لگم لهش دیگه رسیدم به نقطه انفجراااا از روزمین بلندشدم

نه تر و خدا قتل ناصرالدین شاه صفوی ام تغصیر من ههههه مامان
 تودرو باز کردی به من ههههه مریضم نبودم که مریضم شدم
 مامانی: خوشغاله بی مو قرصاتو برات آورده بودم دختره هیجانی بیا نیجانی ام شدیم
 بابامن سرطان دارم چرا به فکرم نیسینننن

اصن بفرمایین بیرون من قرص نمیخورم بفرمایین
 بادستم مامانوازاتاق هل دادم بیرون و دروبستم کلن خانواده من خوددرگیرن
 ای بابا دیوونه هاهاه ساعتونگاه کردم

۲۱ بود اووووو

چرا اینقدر زود بیدارم کردن؟

دراتاق زده شد

ععع چ عجب ی نفر یادگرفت دربزنه

بفرمایید

بابایی بالبخند وارد شد بابایی: بهتری وروجک

هی چون میگردد غمی نیست بابایی: بلندشو کره خر بلندشو

خندیدم بابایی: روناک

_جونه دل روناک؟

بابایی: کی میخوای واسه شیمی درمانی بری بابا!?!?

پووووووو پف باز شروع شد

_بابا من کنکور دارم مممممم با این اتفاقاتی هم که افتاد اصن وقت نکردم که...

بابایی: بهونه نیار میدونم رو هام باهات همه رو کار کرده ای رو هام کلاغ

بابایی: دخترم دکترا گفت فعلا تو مرحله اولیس اما ایران همیشه درمان کرد باید بریم اونور

من ی فکری دارم جیگر گوشه بابا

_جونم؟

بابایی: نمیخواد کنکور بدی برق از سرم پرید و

قاطی کردم با جیغ گفتم: چیییییییی

بابایی: آروم دختر آروم _بابا این حرف ینی چی

بابایی: میری اونور آب دانشگاهاتو شرط معدله دیگه اونور کنکور نداره ععععع بابا خوب از اول

میگفتی دیگه سخته کردم اه

_بابا...

بابایی: گل دختر واسه خودت میگم

_خوب شماچی پس

_آره امالباس ندارم رو هام: حاضر شو میام

دنبالت شققققققق پسره بی فرهنگ به

این خدافظی یادندان

رفتم سمت کمد و ی مانتوی نخی سفید باشال و شلوار شیری

در آوردمو پوشیدم رژمو زدم و از در رفتم بیرون آخواز رونرده ها که برم ننم میکشتم

پس نتیجه میگیریم ازروهمون پله ها برم مثل آدم ازرو

پله ها او مدم پایین

_مامانننن من میرم بارو هی لباس بگیرم مامانی: رو هی

کیههههههه

_همون رو هاممممم

مامانی: او این چه طرز صدامردنه اسمشه

_ععععع گیرنده من رفتم بابای از در او مدم بیرون

و منتظرش موندم ای درخت در او مددیگه اه کدوم

گوری بووووووق

مثل فنر پریدم هوا

آخر این منوسکته میده اه یابو

رفتم سوار ماشین شدم و درو باغیض بستم رو هام: درع
 گاریه دیگه راحت باش _ راحتیییییی توووووو این جه
 وعظشه

روهام: ای بابانمیتونم بلند گوبگیرم بگم که روناک خانم من دارم میام گوشاتوبگیر میخوام
 بوق بز نم باخنده گفتم: آخر من میوفتم میمیرم روهام: ی حلوایی هم میخوریم خوبه

پسررررههه شلغوز

به همین خیال باش که من بمیرم تو حلوا کوفت کنی شلغم کچل بعد از نیم ساعت
 رسیدیم پاساژ خرید اووووو چه پاساژیم اومده خرپوووول

خب خوبه تادلم بخواد چیزی میخرم اون حساب میکنه چه خوووووب 😊

-روناک بیا دیگه

-اومدم بابا داد نزنن

باهم وارد پاساژ شدیم طبقه اول که همه کفش بود رفتیم طبقه دوم

که لباس مجلسی داشت

یک ساعت تمام طبقه رو زیرورو کردم بازم اونی که میخواستمو پیدا نکردم

فروشنده: همینو بر میدارین

-بله مرسی

تار فتم کارتمو دریارم رو هام کارت کشیدو لباسو برداشتو رفت پسره رواااانی
 بعدار اون رفتیم یه کت شلوارمشکی با یه بلیز قرمز برای رو هام خریدیمو رفتیم پایین
 یه کفش قرمز که بندش دور مچم بسته میشد و پاشنه سانتی داشتم خریدم خیلی ناز بود
 ساعت یک بود با هم رفتیم رستوران جوجه سفارش دادم خوردیم بعد منو دم خونه پیاده کرد و
 قرار شد شب ساعتیاد دنبالم

درو باز کردمو وارد شدم

_اسوه مدلینگ جوانان اروپا اومددددد مامانی:ملکه

ی عذاب اومد 😊😊

کشته مرده این محبتشم 😊

بادواز پله ها رفتم بالا و لباسارو پرت کردم رو تخت ساعت ۶ بود اووووووف

چقدر زود گذشتتتتت سریع ی دوش گرفتم و اومدم بیرون

موهامو سشوار کشیدم و بالامحکم بستم نشستم جلو آئینه اول از همه خط چشممو کشیدم بعد

سایه و در آخر رژ لب قرمزمو زدم

اول ی ذره نگام کرد بعد گفت: نه میبینم ازاون که هستی میمون تری با کیفم زدم تو
 سرش که ماشینونگر داشتو پیاده شد وا پسره خل وعض

روهام: تودست به زن داری من سوارنمیشم

_روهام بیابشین روهام: من هنوز

جوونم جیغ زدم _روهاااااام

خندیدو سوارشد و راه افتاد جلو ی خونه ی

شیک نگرداشت

_اینجاس

روهام: نه همین وراس ولی یکم اونورتر چپ چپ نگاش

کردم که خندید چقدراین امشب میخنده

بابا هوا فیلترمیشه نخداینقدر سیرابی دستموگرفت

و رفتیم داخل

ی عالمه دختر پسر وسط پیست توی هم دیگه بودن استغفرالله

چشموگوش منوبازمیکنن

_سلام

ای بابا بازاین مگس

به آرتام نگاه کردم کثافت چقدر جیگر شده هه هه هه ی کت تک سرمه ای
 با شلووار استرج مشکی پاش بود ی جور خیلی خبیثی نگام میکرد وای ننه
 من میترسم _میرم لباس عوض کنم

دستموازتو دست رو هام در آوردم و رفتم به سمت جایی که لباس عوض میکردن

مانتو و شالو در آوردم و اومدم بیرون رو هام

تامنودیدروم میخ شد او نگاه نکن ذوب شدم بابا

نگام افتاد به آرتام با ی نگاه خیلی چندشی نگام میکرد ی لحظه حالم بد شد

نگاموازش گرفتم و کنار رو هام ایستادم مهمونی شروع شد

رو هام ازم عذرخواهی کردو رفت سمت یمی از دوستاش منم مثل این کودنا مهمونارونگاه

میکردم

_مثل همیشه زیبایی

برگشتم سمتش که لیوان مشروبش روم چپه شد اه بمیری

آرتام

باغضب نگاش کردم و چیزی نگفتم پسره سیریش به سمت اتاقی که لباسامو گذاشته

بودم رفتم و جلو آینه ایستادم

مشروب کاملا ریخته بودرو لباسم و لباس چسبیده بود به بدنم اه لعنتی با دستی که پشت

کمرم قرار گرفت جیغ زدم و برگشتم که

آرتام تروخدا ولم کن

آرتام: آخی جوجه نگران نباش نمیزارم دردت بیاد باصدای بلند

جیغ میزدمو گریه می کردم

آرتام لباسو روی گردنم گذاشت و شزوع کرد به خوردن همینجور پایینو پایین

ترمیومد تا رسید به س... ی... ن... ه... هم همونجور که دستاموبالا گرفته پید بلندم کرد

و به سمت تخت بردو روتخت درازم کرد جیغ زد و لی فایده نداشت

التماسش کردم ولی اون تنها درمقابل التماسای من خندید

آرتام مرگ مانی جون ولم کن آرتاااا

هیچی نگفت لباسمو گرفت و با ی حرکت پارش کرد گریم شدت

گرفت با ی حرکت لباس زیرمو کشید که دراومد

آرتام تروخدااااا

آرتام: بهت هشدار داده بودم نداده بودم مممممهااااااااااا

جیغ زد

آرتام من بارو هام کاری ندارم آرتام تروخدا بدبختم نکن آرتام: که کاری

نداری آره و لباسو کاملاً از تنم در آورد

با ی دستم که آزاد بودمو هاشو گرفتم که عربده کشید و ازروم بلندشد تنداز روتخت

بلندشدم و به سمت در رفتم که از پشت مو هامو گرفت جیغه بلندی زد

آرتام: روناک نمیزارم ماله رو هام بشی نمیزارم ممممم

_آرتام به قران دیگه باهاش کاری ندارم آرتام قسم میخورم آرتام اصلا ازدواج میکنیم
ترو خدا!!!! آرتام: عععع کوچولو عر عر _ آرتام قسم خوردم ترو خدا!!!!

آرتام: روناک یادت نره ی بار باهات چیکار کردم مطمئن باش باردوم میکنم
چشماموروی هم فشار دادم و سرموتکون دادم با صدای بسته
شدن در زدم زیره گریه با صدای بلند جیغ میکشیدم و گریه
میکردم

لباسمو که کاملا پاره شده بود و پوشیدم و مانتومم روش پوشیدم شالموسرم کردم و تومدم
بیرون _ روناک رونا!!!!!!

حتی برنگشتم سمتش دستشو رو شونم گذاشت که حالم بد شد و خودمو
از زیر دستش کشیدم کنار رو هام: این جه سرو وعظیه چی شده چیزی نگفتم
عصبی بازومو گرفت و به سمت ماشین بردتم و سوارم کرد

روناک: ولمم کن ولی بی توجه ب من ماشینو روشن کردو تا میتونست گاز داد باترس گفتم:
آرومتر لعنتی آرومتر ررر رو هام: یا میگی چی شده یا هر دومون میمیریم

حالم خیلی بد بود بی اراده زدم زیر گریه و گفتم: تورو خدا چی از جونم میخواین ولم کنین
بزارین ب درد خودم بمیرم فک کنم دلش سوخت چون ماشینو نگه داشت صورتمو ب طرف
خودش بر گردوندو گفت

روهام : جان؟ 😬

روناک : جوووووونت دراد الهی روهام : بسه

بابااا ، روناک : نبسته روهام : چووووو؟ 😬

روناک : بدبخت منحرف ، کمربنده ایمنیشو دیگه

روهام : واه واه ، خدا به دور ، خدا نصیب گرگه بیابونت نکنه .

روناک : ایشالله

یهو روهام از خنده ترکیدددد . وا . ملت روانین به مولالاااا . خدایااااا اینا کارشون از قرص

و دوا و اینا گذشته ، خودت ظهور کن روناک : چتهههه بابااااا؟؟

روهام : دقت کردی چقد موجی هستی؟؟

داشتم با خودم فکر میکردم که موجی اصلا ینی چی؟؟ ینی مثلا موج دریااااا؟؟ سونامیییی؟؟

روهام : بسه بابا خودتو کشتی عقل کل ، منظورم اینه که دو دقه پیش زار زار ، عر عر ، الان

هر هر ، کر کر روناک : به تو چه؟؟؟ روهام : من لال خوبه؟؟ روناک : عالیه روهام :

رسیدیم ،

روناک : رسیدیم و رسیدیم کاشکی نمیرسیدیم تو راه بودیم خوش بودیم سواره لاکپشت

بودیممم روهام : ارهههههعع ، لاکپشت ؟

خندیدم و پیاده شدم و تیکه کلام همیشهگیم : پول خورد ندارم شرمند ههههه

قبل از اینکه چیزی بگه . سریع دروباز کردم رفتم تو ، . رسیدم دم در خونه رفتم تو هیشکی

تو سالن نبود فک کنم خوابیده بودن رفتم تو اتاقم تمام اتقاقای امروز اومد تو ذهنم حتی باور

نمیکردم که ارتام با من همچین کاری رو بکنه لب تاپ مو روشن کردم یه اهنگ غمگین گذاشتم. دوباره دل هوای با تو بودن کرده اما این دل دوری عشقتو باور کرده

با عر اهنگیکه میخوند به بدبختیه خودم اشکام میریخت به این که تو سن کم عاشق بشم بعد با بهترین دوستم بهم خیانت کنه تو سن کم سرطان بگیرم دیگه داشتم هق هق میکردم حال خیلی بد بود نمیدونستم باید چیکار کنم ارتام یه روزی تمام زدگیم بود چرا بهم خیانت کرد اخه خدداaaaaaa مگه من چیکار کردم از دماغ چیزی اومد وای دوباره خون دماغ شدم خدایا تنها چیزی که ازت میخوام اینه که منو بکش راحت کن بزار به بدبختیه خودم بمیرم رفتم دستشوویی صورتمو شستم چشای اییم قرمز شده بود از دست شوویی در اومدم داشتم میخوابیدم که با صدای گوشیم که از کیفم میومد بع سمتش رفتم 😊 شماره شرک همون روهام بود گوشیه جواب دادم از گریه زیاد صدام گرفته بود جواب دادم روناک:الووو

روهام:الو روناک گریه کردی 😞

همین یه جمله کافی بود که بغضم بترکه روهام نگران از اون طرف تلفن گفت روناک تر خدا چی شده اون از وضع تو مهمونی اینم از الان روناک:با همون صدای لرزوم گفتم اسم مهمونی و نیار من دلم به خاطر تموم بدبختیام پره من الان روناک اصلیم اونیه که همیشه میخنده من نیستم

روهام:روناک دودقیقه دیگه جلو در تونم بیا پایین زود باش شتلق تلفنو قطع کرد وای این یه چیش میشه ها.....

خُـدایا ایاااااا میبینی

منو؟؟؟ اینجا،

روی زمینت، زانو زدم، شِکِکِ استم، زجه زدم خُـدایا کِکِ آم آوردم....

خُـدایا

ایِ نِ من، ایِ نِ تو....

اینم دستای خالیم...

منتظر چی هستی؟ میخوای چی رو

بینی؟

بیش از ایِ نِ چی رو میخوای بینی؟؟ خُـدایا با هیچ کس کاری نِدارم، نمیخوام

چیزی بشنوم فقط ی ک کلام،

خُـدایا تا کِکِی؟؟ آزمایشت برا ظرفیت

مِ نِ خیلی زیاد بود...

خُـدایا بَسه...

خُـدایا لعنتْ به بازیای ایِ نِ دنیا... سریع حاضر شدم یه مانتو مشکِی با شال و

شلوار مشکِی مثل عزا دارا شده بودم گوشیمو برداشتم جلو در خواستم برم بیرون که حالم بد

شد یه لحظه ایستادم ولی بعتر نشد دیگه تو پاهام جونِی نداشتم از حال رفتم....

روهام

رسیدم جلو در روناکینا خواستم بهش زنگ بزن که دیدم یکی افتاده جلو در از این دیدم روناک افتاده زمین بدنم یخ کرد سریع پیاده شدم وای تمام زندگیه من با لباس مشکی بیحال افتاده بود زمین سریع بلند شدم سوارماشین کردمش بردم به سمت بیمارستان چند ساعت بعد... تو اتاق دکتر نشسته بودم از حرفای دکتر هنگ کرده بودم دکتر گفت باید هرچه زود تر بع خارج از کشور باری شیمی درمانی بره چشمم پر لز اشک بود از اتاق اومدم بیرون به سمت حیاط رفتم تلفن و در اروردم و زنگ زدم به بابای روناک تلفن جواب داد با استرس پرسید اتفاقی افتاده پسر روهام: سلام میشه بیاد بیمارستان بابای روناک: کدوم بیمارستان روهام بیمارستان.... چشم الان میام رفتم طرف اتاق روهام حالم اصلا خوب نبود اگه روناک بره من یروز نینمش دق میکنم مثل فرشته ها خوابیده بود وای خدا من عاشق چشمای این دخترم اگه یه روز نینمش دق میکنم

روناک

چشممو که باز کردن دیدم روهام بالا سرم نشسته زل زده به من گفتم چیه خوشگل ندیدی یه لبخند محو نشت رولباش گفت خوشگل دیدیم فرشته ندیدم اینه که گفت یه چیزی تو چشاش بود من هیچ وقت نمیتونستم از چشای کسی چیزی رو بخونم ولی یه حالت عجیبی تو چشاش بود داشتم توچشاش نگاه میکردم که در باز شد مامان و بابا اومدن تو اتاق

کلن جاها حساس بحث این ننه و بابای من مثل گاو وارد میشن خو باباجان شاید من الان تو به توبه

دکتر بعده اینکه تذکرات لازموداد

بودن رفتم کنارشون ایستادم اول مانی جون بعد پدر آرتام وبعد خودش رو هام نبود دلم
گرفت خیلی آرتام با یه نگاه پیروزو یه لبخند کج نگاهم میکرد

- دیدی کوچولو آخر ماله خودم شدی

- هه به همین خیال باش

بعدشم جلوترار اون رفتم سمت بزرگترا و کنار بابانشستم اونم اومد روی مبل روبروم نشست و
باغرور نگاهم میکرد لعنتی خدااااااا یاااا تمومش کننن

امیر آقا: راستیتش ماهمه شوکه شدیم اینجور که آرتام میگه روناک و آرتام خیلی همو
دوست دارن و اینو به هم اعتراف کردن

چیییییییی

تند به آرتام نگاه کردم که شونه هاشو بالا انداخت لعنت بهت
آرتام لعنت چشمم لبالبه اشک شد

بابایی: برا ماهم شوکه بزرگی بود ولی خوب وقتی دلشون پیشه همه سرموانداختم پایین
و ناخنای بلندمو تو دستم فرو کردم

دوس نداشتم غرورم دیگه جلو کسی بشکنه دوس نداشتم مامان صدام
کرد

سریع بلندشدم و رفتم تو آشپزخونه
مامانی:روناک به ولای علی.....

حرفشو قطع کردم

_آره مامان میدونم قول میدم مثل اون خواستگارایه بدبخت نکنمش چایو روش چپه نمیکنم
تو شربتت نمک نمیریزم لا شیرینیش مارمولک خشک شده نمیزارم وقتی اومد تواتاقم سطل
چسبو روش خالی نمیکنم گچ روش نمیپاشم هیچ کاری نمیکنم خوبه؟

مامانی خندیدوگفت:باورم همیشه خانوم کوچولوم داره عروس میشه دوباره
سرموانداختم پایین خدایاجونموبگیرو راحتم کن سینی چایو گرفتم و رفتم توحال به
همشون تعارف کردم

وقتی رسیدم به آرتام دیدم ی لبخند محوداره و به ی جایی خیره شده رد نگاهشوگرفتم
که...

از عصبانیت سرخ شدم

شیطونه میگه چایی هارو چپه کن روشا

داشت به قسمت لباسم که خیلی بازبود و سینه هام معلوم میشدننگاه میکرد

_چایی ☹️

نگام کردو چایی رو برداشت

سریع ازجلوش ردشدمو رفتم تو وشپزخونه خدایا حالم بده

خودت کمکم کن فکرم رفت
پیش رو هام چرا بهش فکر میکنم
چرا؟

چرانمیتونم از تو سرم بیرونش کنم قطره ی
اشکی از چشمم ریخت سریع پاکش کردم و
رفتم بیرون کنار بابایی نشستم بازم صحبتا
متفرقه

آخر امیر آقا گفت: این ریش اینم قیچی اگه این دوتا جوون همومیخوان که بسم الله برن
سنگاشونوا بکنن

بابایی: اختیار دارین و رو به من گفت: آرتام جانوراهنمایی میکنییی من اینو تا جهنم
راهنمایی نمیکنم 😞
حیف مجبورم

بلندشدم و رفتم به سمت اتاقم وارد شدم و لبه ی تخت
نشستم اومدرو به روم نشست آرتام: ماحرفامونوزدیم درسته
ساکت موندم چیزی نگفتم آرتام: تو فکرروهامی باخم نگاش
کردم که خندید اه پسره نجس

کاشکی اون صندلی الان بشکنه این بیوفته رو زمین آرتام: رو هامواز سرت بیرون کن
رو هام پرررررر اوا

مگه کلاغ پررره پسره خوددرگیر

آرتام ازرو صندلی بلندشدو گفت:بریم؟

بلندشدم و رفتیم بیرون ازرو پله ها داشتیم میرفتیم مه دیکه طاقتم سر شد بسه هی ساکت
موندم

همه اومدن به سمتمون

مامان باغضب نگام کرد که شونه هاموانداختم بالا آرتام ی جوری
نگام کرد که ترسیدم به صورت لب خونی گفتم:دستوپاجلفتی که
گفت نشونت میدم برو بابا گپریل انگوری بزغاله

بعدازاینکه کمکش کردن و بلند شد رفتیم توی سالن دوباره حرفای متفرق شروع شد ولی یه
لحظه مغزم از چیزی که شنیدم سووت کشید اینا چی میگن من باین عوضی برم خارج خدایا
بین منو توجه بدبختی انداختی آخه من باین برم اونجا بجای اینکه خوب بشم دق میکنم
بابارامین:منم موافقم که بعداز عقد باهم برن اونجا هم روناک تنها نیست وهم من خیالم داحت
تره

امیر آقا:آره اینجوری خوبه تازه روناک جانم میتونه درسشو بخونه تو بهترین دانشگاه
مامان رویا: آره دیگه بعدشم هی گیر نمیده شما نداشتین من کنکور بدم خوبه روناک موافقی

تو چشمای مامان بابانگاه کردم باچشم ها شون داشتن میگفتن بگم موافقم آخه چرا همش نظر خودتون مهمه منم آدمم دوست دارم برای زندگیم تصمیم بگیرم بخداااا زندم زنده عاقلم چرا اینجوری میکنین باهام چشم از مامان بابا گرفتم سرمو انداختم پایین

-بله موافقم

احساس سنگینی نگاهتو کردم سرمو آوردم بالا دیدم آرتام بایه نگاه پیروز مندانه و یه لبخند داره نگاهم میکنه بالب خونی گفت دیدی ماله خودم شدی

هه چه دل خجسته ای داره کاری میکنم روزی صد یار آرزوی مرگ بکنی

بعد از اینکه قرار عقد و عروسیو گذاشتیم برای آخر هفته مامان بابا هرچی اسرار کردن

شام بمونن نموندنو رفتن

منم فوری رفتم تو اتاقمو لباسمو عوض کردم دراز کشیدم یه اس ام اس برام اومد از ایرانسل بازش کردم نوشته بود "ایام محرم رابه شما و خانواده عزیزتان تسلیت عرض میکنیم ایرانسل"

محرم عزاداری امام حسین شروع شد پس عروسی و باید عقب بندازیم وای خدا ممنونتم

یادمه وقتی کوچیک بودم مادر بزرگم میگفت توی این روزها هرچی از حضرت فاطمه و امام حسین(ع) بخوای بهت میدن

یا امام حسیننن میدونم آدم خوبی نیستم میدونم پراز گناهم ولی شما بخشنده ای

مهربونی شنیدم یه دختر سه ساله داشتی که خیلی دوشش داشتی یا امام حسین(ع) (تورو

قسم به دختر سه سالت نزار بدبخت بشم نزار اذیت بشم نزار یه چشم خون یه چشم
اشک باشه نزا

تا نماز صبح گریه کردم به امام حسین التماس کردم بعد از نمازم زیارت عاشورارو
خوندم خیلی آروم شدم حس میکردم ته قلبم یه امید جوونه زد همه چیو سپردم به
خداوامام حسین)ع(و رفتم خوابیدم

صبح که بیدار شدم جمعه بود از توکوچه صدای سینه زنی و روضه میومد هیئت محلمون بود
بلند شدم رفتم پایین کسی خونه نبود رفتم لباسای مشکیمو پوشیدم و چادر مشکی که چندسال
پیش مشهد خریده بودمو سر کردم هنوز اندازم بود رفتم بیرون تو کوچه پر بود از آدما زنا به
گوشه وایستاده بودنو نگاه میکردن مردام وسط سینه میزدن هوابارونی بود مثل دله من آروم
رفتم جلوتر شروع کردم خیلی آروم زیر چادر سینه زدمو گریه کردم به امام حسین التماس
کردم

بارون شدیدتر شد جون توی پاهام دیگه نبود وسط کوچه نشستم زجه زدمو امامو صدا
زدم گفتم یاجونمو بگیره یاکمکم کنه اونقدر گریه کردم جیغ کشیدم که آخری گوشه
افتادم

به زور از سرجام بلندشدم و بی هدف راه افتادم نمیدونم چقدرراه رفتم که
آخر رسیدم به ی پارک کوچیک ماماخومبالا کشیدم و رفتم داخل پارک
خلوت خلوت بود

بارون شدت گرفته بود روی یکی از
نیمکنا نشستم

دستمو گذاشتم روچشمام و زدم زیره گریه پره بغضم
ابره بهاره بسه نمیخوام دیگه بیاره

نمیخوام این نم نم بارون خاطره هاشو یادم بیاره نمیخوام دیگه
بیاره نمیخوام دیگه بیاره اشکام دست خودم نیس جا واسه
غصه و غم نیس

آخه بعدازاین همه مدت هیچکی به حزاون توی دلم نیس
جا واسه غم نیس خدایا صدام بهت میرسه خدایا محرمم
شروع شد

خدایامیگن تواین ماه ازت هرچی بخوان بهش گوش میکنی خدایا مگه من
بندت نیسم مگه مرگ حق نیس

خدایا من حقمومیخوام

شور شور بارون توخیابون توخیابووون مگه چی غیراز
خاطره هامون مال ما بود توزمستون این خیابون تقصیر
من بود که چشای دوتاییمون ایندفعه بارون اشک خدابود
تودلماون

همه ی شهر تو که نیستی شده زندون با پوشت دستم
خون بینیمو پاک کردم چندشم خودتونین وقتی
دسمال نداشتم

پاهامو آوردم بالا و توشکم جمعشون کردم

_ حالامیفهمم که چرا وقتی آرتامودیدی اونجوری شده

مثل جن زده ها رفتم بلندبشم که چادرم گیر گرفت به صندلی و پخش زمین شدم اه لجن

چرامثل خر واردمیشن شترا

بابا ی انی ی اوهونی آقا ی لحظه

کااااات این چی گفت

آرتام

اصن این منوچجوری پیدا کرده وجدان: کلاغ دم سبا

غارو غاروسر کن خفه بابا از گیل _ رو...روهام

ازرو صندلی بلندشده رو به روم وایساد ذل زد توی چشمام

بابا اونجوری نگاه نکن ذوب میشم از زبونه رو هام:

باز دوباره با نگاهت این دل من زیر و رو شد

باز سر کلاس قلبم درس عاشقے شروع شد — د! دل دوباره زیر رو شد.....

با تموم سادگے تو حرفتو دارے میگے تو

میگے عاشقت میمونے مے میگم عشق آخرے توووو

حرفتو دارے میگے توووو

میدونے عالم این روزا بدتر از همس

آخه هر کے رسید دل ساده ے من رو شکست

قول بدہ کہ تو از پیشم نرے

واسه من دیگه عاشقے جاده ے ی ک ظرفه ست

برے آخرین دفعه ست پرواز تو قفس شدم بے نفس شدم

دیگه تنها شدم توے دنیا بدون خودم راستشو بگو این یه بازیه

ن کنه همه حرفاے تو مٹ حرف همه صحنه سازیه این یه بازیه بے هوا نوازشم

کن اش ک و غصه هامو کم کن با نگاه بے قرار ت

باز دوباره عاشقم کن اش ک و غصه هامو کم

کن!

قلب من بهونه داره حرف عاشقونه داره راه

دیگه اے نداره

غیر از این کہ باز دوباره سر رو شونه هات بزاره

می_____دون ے حالم این روزا♥

بدتر از همس

آخه هر کے رسید دل ساده ے من رو شکست♥ قول بدہ کہ تو
از پیشم نرے

واسه من دیگه عاشق ے جاده ے ی ک طرفه ست؟

می_____یرم برے آخرین
دفعه ست

پرواز تو فقس شدم بے نفس شدم♥

دیگه تنها شدم تو ے دنیا بدون خودم♥

راستشو بگو این یه بازیه ن کنه همه حرفای تو مٹ حرف همه♥

صحنه سازیه این یه بازیه♥

می_____دون ے ♥ ♥ باورم نمیشد

موقعی که شنیدیم دنیا دور سرم چرخید

آرتاموروناک؟

عشق من؟

چرا بهش اعتراف نکردم این دختر میدونست من

دوسش دارم فهمیده بود اما...

نگفت

گذاشت بیشتر وابستش بشم چشماش سرخ سرخ بود

مگه این نمیخوادباعشقتش ازدواج کنهنم باید زاربزمن نه تو لعنتیییی نه تووووووو

_تبریک میگم روناک:رو...ها...م اسم منونیار

ترو به خدا کاروازاین سختترنکن به زور لبخندزدموگفتم:زن داداش بهت و

ناباوریتوچشماش میخوندم سرموانداختم پایین عشقم شد زن داداشم معرکس عالیه

نگاش کردم که زد زیره گریه وا دختره خوددرگیر یکی اینوشفا بده

آخه منی که طاقت اشکاتوندارم

_روناک جیغ کشید

روناک:ازتون متنفرم وشروع کرد به

دویدن تو بهت بودم

وقتی میدوعه شبی کلاغ میشه ها

نه نه ببخشید خفاشآراسی این چادرسرش بود?

شگفتا

این نشانه های ظهور آقامام زمانه ها!!!!!! حالاچرا

عرعر میکرد

((تعجب نکنین دوستان روهام باخودش عهدبسته دیگه سنگ بشه ی سنگ سخت))

شونه هاموبالانداختم و شروع کردم به قدم زدن

همینجور که میرفتم راهه خودمو دیدم یه نفر گوشه خیابون افتاده اون موقع روز هیچکس تو خیابونا نبود همه هیئت بودن رفتم جلوتر دیدم یه زنه چادریه وقتی رسیدم بهش روناک بود چقدر باچادر ناز تره مثل فرصته ها شده از بینیش خون میومد

دوباره از هوش رفته بود بغلش کردم و فوری خودمو رسوندم به ماشین روی صندلی عقب خوابوندمشو نشستم پشت فرمون تا حدی که میشد گاز دادم وقتی رسیدیم بیمارستان فوری پریتارا بردنش تو بخش مراقبت های ویژه

بعداز نیم ساعت دکتر اومد

-ببخشید همراه این بیمار

کیه

-منم آقای دکتر

-متاسفم ولی بیمار شما رفتن توکما

چی روناک رفت تو کما غیر ممکن خدایا گفتم میخوام از سنگ بشم ولی بازم

عاشقم چجوری وقتی عشقمو بی جون روی تخت بینم هیچی نگم

خدایا نکن باهام این کارو نکنننن

بی جون کنار دیوار نشستم گوشیمو برداشتم زنگ زدم آقارامین آدرس
بیمارستانو دادم بهشونو گوشو قطع کردن دیگه کم آوردم خیلی اگه بره منم
میرم

-رهاااااااا دخترم چی شده ها جیگر گوشم چی شده ددد یه چیزی بگووو لعنتی

-آقارامین جیگر گوشت رفته توکما خوابیده

تا اینو گفتم رویاجون از حال رفت آقا رامین روبروم زانو زد

چقدر سخته به یه پدر بگی جیگر گوشت بین مرگو زندگیه چقدر سخته کمر
خم شده یه پدرو بیینی

رویخانوم و بردن تو بخش و سرم بهش وصل کردن خواهرش اومد
پیششون

آقا رامینم روی صندلی نشسته بودو فقط به خدا التماس میکرد

-رهام

نگامو سمت صدا کردم دیدم آرتامو مامان بابان همشون گریه میکردن ولی
آرتام تو چشماش پشیمونی بود چرا من از کارای این دوتا سر در نمیآوردم
مگه عاشق هم نبودن پس چرا اینجوری میکنن خداااااااا دیگه مغزم

نمیکشههههههه

-بله مامان

-خوبی پسرم چرا رنگت پریده

-خوبم

-روناک کجاست

-توبخش مراقبت های ویژه

-خدا مرگم بده چرا

-رفته تو کما

تا اینو گفتم مامان از هوش رفت اااا چه چقدر نازک نارنجین

آرتام به دیوار تکیه دادو نشست زیر لب گفت اینو نمیخواستم اینو

نمیخواستم

دقیقا نفهمیدم چیو یا کیو نمیخواست بیخیال حوصله ندارم

تقریبا ساعت شب بود که صدای روضه شنیدم

از تو خیابون میومد تا بلند شدم آرتام دنبالم بلند شد باهم رفتیم بیرون یه

هیئت بزرگ سینه زنی وسط بود

کفشامو در آوردم با جورابام آرتام همین کارو کرد

بعد باهم رفتیم توی دسته و ایستادیم شروع کردیم به

سینه زدن

بارون هنوز میومد لباسامون خیس شده بود ولی هنوز دلم پر بود به

آرتام نگاه کردم گریه میکرد مثل من یا امام حسین(ع) قسمت میدم به

مادرت روناکمو برگردون

من بی روناک میمیرم تو رو خدا برش گردون تو رو خدا!!!

اونقدر با آرتام سینه زدیمو یاحسین گفتیم که دیگه جونى توبدنمون
نمونده بود خیس آب بودیم

من همیشه توماشینم یه دست لباس داشتم آرتام همینطور لباسارو
برداشتیمو رفتیم تو سرویس بهداشتی بیمارستان عوض کردیم

بعدازاینکه لباسامو عوض کردم رفتم تو نماز خونه تو زندگیم هیچوقت نماز
نخونده بودم ولی به خداو اماا ایمان داشتم و روی ناموسم غیرتی بودم
برعکس روناک که خیلی آزاد بود ولی نمازشو میخوند دیروز باور نمیکردم
چادر سر کرده ولی خیلی چادربهش میاد شبیه فرشته ها همیشه

داشتم باخودم فکر میکردم که یهو یه دستی روی شونم قرار گرفت

سرمو آوردم بالا دیدم آرتامه موهاش ژولیده شده بود چشماش پف کرده بودو
قرمز شده بود

دلم یه لحظه برتی داداش کوچولوم سوخت یاده بچگیام افتادم که همش ازش
حمایت میکردمو طرفشو میگرفتم ولی الان حاله خودم بدتر از اونه آروم از جام
بلند شدمو رفتم سمت در بیمارستان

-رهام کجا داری میری

-رستوران

-رستووورااان؟؟!!الان میتونی چیزی بخوری تو این وضعیت هه چه

دل خوشی داره این برادره من

-نه میخوام برم غذا سفارش بدم

بعدشم بدون اینکه منتظر جوابی ازش باشم رستم سمت رستورانی که

نزدیک بیمارستان بود

تا غذا به نیتن سرباز کربلا برای عاشورا سفارش دادمو رستم سمت بیمارستان

همه به جز آرتان روی صندلی نشسته بودنو دعامیکردند رستم پشت شیشه

زندگیم آروم خوابیده بود خدایااااا ازم نگیرش هیچوقت

حالم اصلا خوب نبود دلم آشوب بود

رستم سمت نماز خونه تا نماز بخونم

یادمه هر وقت استرس داشتم

میرفتم پیش مامان اون بهم میگفت دورکعت نماز بخون تا آروم بشی ولی

هیچوقت به حرفش گوش نکردم

اما الان میخوام برم نماز بخونم میخوام به خدا قول بدم که از الان به بعد نماز

بخونم

رفتم توی نماز خونه و یه مهر برداشتم رفتم یه گوشه و ایستادم شروع کردم
به نماز خوندن

بعداز اینکه نمازمو خوندم دوباره بغضم شکست

اصلا برام مهم نیست مردم

اصلا برام مهم نیست باید محکم باشم

اصلا برام مهم نیست مردونگیم داره میره زیرسوال

هیچی دیگه برام مهم نیست

فقط یه چیز مهمه اونم اینه که روناکم برگرده

همینجوری که گریه میکردمو خدارو صدامیزدم یه دستی روی شونم نشست

وقتی سرمو آوردم بالا دیدم یه پیرمرد شیک پوش باعصا داره بالبخند نگاهم

میکنه

-چی شده باباجون که اینجوری التماس میکنی به خداو آقام امام حسین

-عشقم وجودم زندگیم روی تخت بیمارستان بی جون افتاده کاری جز

التماس از دستم برنمیاد -عاشقی پس باباجون

-آره

-اومدی درخونه خوب کسی پسرم امام حسین دست رد به

سینههیچکسی نمیزنه

-همه میگن به همین امید اومدم

-خوبه پسرم دعاکن دست رد نمیزنه به سینت

-میشه شماهم دعاکنید

-من کیم که دعاکنم ولی بازم چشم دعامیکنم

-ممنون پدرجان

-وظیفه پسرم توام مرد باشو محکم کم نیار

-چشم

-چشمت بی بلا باباجان خدانگهدارت

-خدانگهدار

وقتی اون پیرمرد رفت احساس سبکی کردم انگار حرفاش مسکن بود برای

دل داغونم

بلند شدم رفتم سمت کتابخونه ای که اونجا بود یه دعای عاشورا

برداشتمو شروع کردم به خوندنش بعداز اینکه زیارت عاشورام تموم

شد یه نماز دورکعتی دیگه خوندمو رفتم بیرون

هنوز مامانوبابای خودم و روناک اونجا بودن به زور فرستادمشون خونه و

خودم پشت در انتظار کشیدم

صبح ساعتکه دکتر اومد ازش خواهش کردم که بزاره برم یه لحظه

بینمش

اونم که حال زار منو دید اجازه داد رفتم تو
لباس مخصوص پوشیدمو رفتم داخل
فرشته کوچولوم آروم خوابیده بود یه عالمه دستگاہ بهش وصل بود رفتم کنار
تختش نشستم
-سلام فرشته کوچولوی من خوبی نمیخوای دیگه از خواب بیدار بشی آخه
خواب زیاد برات خوب نیستا بلند شو بین همه نگرانتن بین آرتام داغونه
خانومی بلندشو بین دام دق میکنم روناکم بیدارشو دیگه قلب من طاقت نداره
تورواینجوری بیینه بلند شو دوباره شیطونی کن دوباره اذیتم کن بهم بگو
گودزیلا شلغم کچل هرچی دلت میخوادد بگو فقط چشماتو باز کن جون رهام
چشماتو باز کن عسلکم چشماتوبازکن
اونقدر صداش زدمو گریه کردم که آخر پرستارا به زوراز اتاق بیرونم کردن
پشت دراتاق روی زمین نشستمو زارزدمو التمای کردم
خدااا دیگه بسته بسته کم آوردم دیگه طاقت ندارم تمومش کن تمومش کن
این کابوسو تموم کن

صدای

زجه میومد (ب) (ب) همه داشتن گریه میکرن یکی بلند یکی آروم (ب) (ب) یکی یکی
تسلیت میگفتن و میرفتن (ب) رفتم جلوتر یک حس بدی داشتم رسیدم به قبر
اسم روی قبرو خوندم **جوان ناکام

-پسره:ممنون

-اسماتون چیه

-صدف

-صالح

-چه اسمای قشنگی مثل خودتون عموجون چرا نمیرین خونه ناهار

بخورین

-خونه ناهار نداریم عمو

تاصدف این حرفو زد صالح یکی زد روی دستش گفت چیزی نگو من عاشق غیرتی شدن این بچه های فسقلیم بلند شدم از تو جیبم کیف پولمو درآوردم نفری دوتا طلاور هزارتومنی بهشون دادم گفتم برن لباس های خوشگل بخرن شمارم روی کارتم نوشتم گفتم بدن به خانوادشون و بعدرفتن

منم برگشتم توی بیمارستان نزدیکای غروب بود رفتم سمت بخش مراقبت های ویژه رویاجون داشت قرآن میخوندو گریه میکرد آقارامینم صلوات میفرستادو ذکر میگفت

رفتم پشت شیشه روناک هنوز همونجور بود هیچ تغییری نکرده بود رفتم بیرون تو هیئت دوباره شروع به سینه زدن کردم

رفتم بیرون تو دسته سینه زنا شروع کردم به سینه زدن اونقدر محکم سینه
 میزدم که همه دکمه هام کنده شد سینه میزدمو امام حسینو قسم میدادم
 -یا حسین تودنیا فقط یبار عاشق شدم فقط یبار غرورمو گذاشتم زیرپام یا حسین
 ناامید از درخونت برم نگردون نزار اول جوونی کار دسته خودم بدم
 یااا حسینننن ناامیدم نکن تورو قسم به مادرت ناامیدم نکن
 اونقدر گریه کردم زجه زدم که جوت نداشتم باحالی زار رفتم تو
 بیمارستان
 وقتی رسیدم تو بخش هیچکس تو راهرو نبود باتعجب دیدم صدا از
 تو اتاق روناک میاد
 رفتم تو اتاق از چیزی که میدیدم شاخ درآورده بودم
 چشمای روناک باز بود
 باتعجب به همه نگاه کردم بابامیر گفت
 -وقتی رفتی بیرون دکترا ناامید شدن ملافه رو کشیدن روی صورتش ولی
 تارفتن دستگاو قطع کنن ضربان قلبش برگشت و بعداز دوتا شک روناک
 چشماشو باز کرد همه تو شک بودن میگفتن معجزه است رهام معجزه شده
 امام حسین جواب دعاهامونو داده روناک برگشته پسر برگشته
 اون لحظه به خودم اومدم و فقط داد زدم
 یا حسین نوکرتم تا عمر دارم نوکریتو میکنم قول میدمم

روناک:

چشماموباز کردم که قلبم
گرف آی ننه این چه وعضشه
چرا مثل جغد ذل زدن به من
اینجوری که بدتر من سخته
میزنم اوخاک عالم

بابا اینجوری نگاه نکنین ممنوع تصویرمیشن
چرا صدام درنمیاد یا جده سادات لال شدم
وجدان:لال شدی هاهاهاهاهاهاها

_لال چیه خودت لال بشی دلت میخواد جوری بزنت که ناتپانی
در صحبت کردن بگیری گوریل انگوری شاپانزه
باصدایی که از ته چاه درمیومد گفتم:تکون....بدین
همه چشاشون زد بیرون عین قورباغه باگیجی به
هم نگاه کردن

ی دفعه مامانم زدزیره گریه و گفت:بچم خنگ بود بدتر شد ای خداااا
جانم؟

آقا من نه لالم نه
کور این چه
وعضشه بابا من
مریضم مراعات
کنین

بابایی ذل زد تو چشمام و باحالت منگی گفت: روناک بابایی چیو تکون بدیم؟

_ باسنارو تکون بدین

ی دفعه همه به هم نگاه کردنو زدن زیره خنده

بیا تازه به من میگن مریض

باباینا که ۲۱۱ درجه از من مریض ترن

مامان اومد جلومو صورتمو بوس کرد و گفت: الهی من به دورت

بگردم مممممم دیگه داشتم ناامید میشدم

_ اوووو مامان من تا وصیعت ناممون نویسم نمی میرم دود یقه

بزارین وصیعت ناممو بگم برا دفعه بعدی ایشالله وصیت نامه

من 🙄👉

)ツ(

>)<

∨

☆شب هفتم پیتزا مخصوص بدین

☆ازبوی گلاب بدم میاد، (قبلم راباعطر Gucci بشورید... 😊)
☆دخترای فامیل اون ابروهای لامصب رولاقل تاشب هفتم برندارین

☆گریه بلندوجیغ و دادنکنین بدم میاد. فقط اهنگ بزارین مردم نم نم اشک
بریزن.....!!!! 😊

☆روی سنگ قبرم اب و صابون برزید مردم بخورند زمین بخندم روحم
شاد بشه. 😊😊

☆ سر قبرم هم فاتحه بخونید الکی پیس پیس نکنید...والا 😞

☆ قهوه یانسکافه بدین. آخه قهوه خیلی دوست دارم. 😊

☆ ازین کیکایی که اسمش پای سیبه بدین باکلاسه. 😊

☆ روی خرماها پودر نارگیل نریزین، شکلش خز میشه... 😊

-لاین منو پاک نکنین، گهگداری باهاش یه پست بدین بیاد بالا. جیگر
رفیقام کباب بشه 😊

☆ شایعه کنین قبل از مرگش بهش الهام شده بود میمیره!!! واسه
کلاش میگم. 🤖

☆ هر کسی هم تو مراسم ختمم گفت: خدا بیامرز دشت راحت شد،
بالبه ی سینی حلوا چنان بکوبین دهنش تا اونم راحت شه بیاد پیش
من..... 😊 والا!!!! جای من اظهار نظر میکنه.... 😊

با تشکر روح مرحومم 😊😊😊👋

همه دلاشونو گرفته بودن
ومیخندیدن جز ی نفر رهام نگاش
کردم بسم الله یا باب الحیج
این چراشبی میرزا کوچک خان جنگلی شده
خدایا این یعنی چی _ از جنگل در رفتی!?

نگام کردو چیزی
نگفت الحمدلله لالم
شده

_ خو تخم کفتربخور زبونت بازبشه چرا حرف نمیزنی ی
چشم غره ی توپ بهم رفت وای مامانم اینا ترسیدم
بروجوجه اردک ایش

اومدنزدیک

تختم نیا

پسرنیا

جهنم سروته دارت

میزنن حالا از ما گفتن بود

ی نگاه به مامان اینانداختم که دیدم باخنده نگامون میکنن
مانی جون بیایینو جمش کن عزیزم زیادی ۶ میزنه
رهام: خودت بهش فکر کن

اصولا من با فکر کردن به هرا لاغی ذهنموبه باغ وحش تبدیل نمیکنم حالا به
چی فک کنم؟

_ها به چی؟

رهام: به اینکه چرا حرف نمیزنم
خو اینکه تعجب نداره

فکر کردنم نمیخواد تو گاوی فقط ماما مبینی

نمیتونی حرف بزنی که

چپ چپ نگاهش کردم که شونه هاشوانداخت بالا ی نگاه به دورو برم انداختم اون

گوریل کو؟

کله پاچه کو

خدایا من میدونم این آرتام فرشتس هالا

اما بال نداره ی دفعه پرت شده زمین قیافش ترکیده والا به خدا

_آرتام کو!!!???

رهام همچین اخی کرد که ترسیدم خو بابا شوورمه این اخی که

چی مثلا

وجدان: شوور? 😊

_ باز تو اومدی گمشو مارمولکه گوسفند 😊

و مارمولک گوسفندمون گم شد 😊 مانی جون: نمیدونم ندیدمش ایشالله که گرگا خوردنش
گوسفندو

رهام: آقاتون نه که خیلی ناراحت بود نیستس به من تیکه
میندازی بهت پارچه میندازم الاغ _ رهام ی چیومیدونستی
رهام: چیه

_ اینکه من خیلی به تو حسودیم میشه رهام: اونوقت
چرا?

_ چون تو منو داری که باهام حرف بزنی ولی من خودمو ندارم



هاهاهاهاهاهاها

تاتوباشی بامن درنیوفتی فسقلی

مامانی: خوب روناک جان دکتترت به بدبختی راضی شده مرخص بشی اما ی شرطی گذاشته
چهره ی مامان رفت توهم

بابایی: که تا چند روز دیگه حتما بریم برا شیمی درمانی چون....

چون....

چون مریضم خیلی بدخیمه خودم میدونم من مشکلی ندارم دیگه میریم بعده ساعت ی

پرستاره اومد کمکم کرد لباسامو پوشیدم و با ماما اینا رفتیم خونه

موقع خدافظی رهام خیلی بدنگام میکرد خدایا خودت

کمک کن این ی شیطاننهههههه

رفتم توخونه و وارد اتاقم شدم به به

چقدر تمیز

رفتم روتختم و شروع کردم به پیرپیر کردن همبندجور که پیرپیر میکردم

ذهنم کشیده شد سمت آرتام

من اینوفهمیدم که میشه توی چشم به هم زدن از کسی که عاشقش متنفرشی

اما سوال اینجاس که میشه

عاشق کسی شد که ازش متنفربودی؟

ینی میشه توی این ازدواج اجباری عاشق آرتام بشم؟

عاشق ی نفر که قبلا دوستش داشتم

ی جا پام لیز خورد و شپلق ازروتخت پرت شدم ای توروح آرتام و بقیه اه اصن پسرهمشون
 ماست موسیرن نشستم روزمین و پاهاموماساژ دادم
 باهر ماساژم جدوآباده پسرارومیبردم زیرخاک
 گوشیم زنگ خورد ای کوفت ای درد ای حناق

_هان

رهام:هاپوآروم هاپو خون سرد

_زهرمار

رهام:هاپوبی ادب

_رهااااااااااام

رهام:هاپو سگ شده

_حال ندارماااااا

بابا من تازه مرخص شدم از بیمارستان درک نمیکنن که نفهما

رهام:روناکی میگما

نه به اون موقش که زنجیرپاره کرده بود نه به الانش

_بنال رهام:میگم جلسات شیمی درمانیت کی میشه بزغاله بع بع

_حدود ی ماه دیگه دکترم گف

رهام:میگما گوریل ی برنامه بریز بریم دور دور عر عر

_نهههههههههههههه

رهام:مثل بازیه بود اسمش پو بود شبی اون گفتیا

_رهام توهم شبی اون بازیه بود حیووناروازتوقفس آزادمیکردی تو اون میمونیه

شبی اونی رهام:مرگ

_تو گلوبولا قرمزت

روهام-بز

بی شوخی میای بریم کوه؟؟؟.....-اولا عزیزم بز خودتی و

داداشت 😊 بعدشم من حال بد نشه؟؟؟؟.....روهام-نترس بامجون بم افت

نداره.....-گمشو فسنجون....روهام-تا یک ساعت دیگه لب خونه منتظرتم کدو

قل قله زن (شلپیپ (اهههههه دوباره این شرک اینجوری گوشه قطع

کرد 😞 😞 😞 راستی گفت کوهاخخخخخخخخ

جوووووووووووون ♣ ♣ ♣ ♣ از خود انترش که ابی گرم نمیشه ولی اون


دوستای جیگرش که اون دفعه با هم رفته بودیم

هور!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!! 😊 😊 😊 خب میرسیم به تیمون کیک شلوار شیش جیب و مانتو

چهار جیبمو و همراه کلاه گپ خوشگلمو که همش به رنگ خاکی بود و مدل این

سربازا داشت برداشتم)راستی گفتم سربازی روهام سربازی رفته ایا؟؟(شال

مشکیمو سرم کردم و در اخر یک

رژق رمز زرز زرز زرم  کوله سربازی مو با کفشای اسپرت پام کرد
 وایی چه باحال شده بودم قربون خودم برم الهی. خخخخ یک ربه رو هام
 بد بخت بینوا منتظر منه

ماشینش جلوی در خونه کرده بود و بهش تکیه داده بود. اروم رفتم پشتش و
 پخخخخخ خدا صورتش سفید مایل به قرمز شد
 اخخخخخ ششششششش دلم حال او مد 😊 سوار ماشین شدم وقتی رو هام سوار
 ماشین شد گفتم - یابوتو راه بنداز..... رو هام جلوی کوه ترمز کرد بچه ها
 ماشین جلویی بودند جمعشون جمع بود فقط گلشون کم بودم که با ورود من
 دیگه کمی نداشتن 😊 😊 😊 😊 بردیا، باربد و

همه بودند اخ که این بردیا چقدر رر زیباست چقدر در خوشتیپه (هیز خودتی
 بی شورر من شوهر میخوام خو) رفتم نزدیک با همه دست و روبوسی کردم
 (برای در آوردن لچ رو هام پسرا یک بوس اضافه کردم فقط قصدم لجبازی با
 اون بود!!!! به جان آرتام!!!) آخخخخخ دلم اییییی دلم چقدر خندیدم از
 دست کارای اینا البته بگم خودمم جزوشون بودمو هی با دخترا برای پسرای
 که رد میشون زیر پای می گرفتیم

خخخخخخ

از بس راه رفته بودیم خسته شده بودیم به پیشنهاد من همه نشستیم
 😊😊😊 حوصله همه سر رفته بود و دنبال بازی بودم که من به نتیجه رسیدمو با
 جیغ گفتم - جرءت یا حقیقتتتت... همه با پیشنهادم موافق بودند برای همین

من بطری داخل کیفمو در اوردم و نصف باقی مانده اب ها رو روی سر رو هام خالی کردم..رو هام-||||| دختره بی شوووور مگه کرم داری اخه؟؟؟؟-نخیرم اب مایه حیات است 😊😊😊 حب بازی شروع شد بعد از چند دست بازی به من و بردیا خورد اخخخخخ جوووون -جرءت یا حقیقت؟؟؟؟-بردیا-حقیقت که همیشه چون هر چیزی از تو بعیده پس جرءت...یک لبخند خبیث زدم هاهاهاهاه-خب حقیقت دو تا چیزه باید خودت انتخاب کنی -بزاری من سوارت بشم و منو یک دور بچرخونی 😊😊😊 و -لبای رو هام ببوس 😊😊😊😊😊اول چشما اندازه وزغ شد ولی بعد یهوهمه از خنده ترکیدن خخخخخ بردیا یک نگاه به من و یه نگاه به وهام مینداخت و بالاخره منو انتخاب کرد هور||||| اسب سواری 😊

بردیا:روناک خدایی میخوای سوارشی؟

_پ خر برا چیه

همه زدن زیره

خنده

بردیا:جهنم بیا سوارشو که میخوام بارکشی کنم

خخخخخ کثافت

رهام:روناک از خره شیطون بیا پایین دختر بالای کوه خطرناکه

_وا من که هنوز سوارخر نشودم که پیام پایین بردیا
یکی محکم زد پشت کلم که مغزم جا به جا شد

_وحشیییییییی

بردیا:همنشینی باتو درمن اثرکرده دیگه 😊
وحشی باباته گوسالع البته اینوتو دلم گفتما

بلندمیگفتم از ۶۹ناحیه

منو...., توبه توبه

_ایندفعه رومیخشمت اما دفع بعدی بخشش درکارنیس

خندیدونشست کناررهام

نشستم و بازی دوباره شروع

شد باربد_بهار بهار:جرات

حقیقت

باربدی جور خاصی به بهارنگاه کرد که بهار سرشوانداخت پایین بله بله

تلیاتی ذهنی

قبوووول نیس من

نفهمیدم آقاازاول

باربد:جرات

من جا بهار باشم میگم جوری بزنش که دیگه برنگرده 😊 ی
 راست پرواز آنلاین بره اونور بهار: باید بزاری بستنیمو بمالم
 رو صورتت جاااااان 😊 بستنی دختره دیوانه

من بستنی

میدوستمممممم نکنی

این کارووووو به

خدایکشمتمتنتنت

باربد: گرمژده گر جان فشانم رواست

جاااااان

شاعر شدین

ی نگاه به روهام انداختم

خوالاغ ی ذره توام ازاین جمله ها به من بگو هاهاهاهاهاها فلسفی بشیم

اورانگوتان فقط بلده بامن کل کل کنه ایش خرمگس

با ا شماره بهار بستنیو مالید به صورت باربد بخ بخ آخی بچک

بین چقدر بهارو فوش بده

به نظر من اگه ماالان اینجا نبودیم بهارو به تابستون تبدیل میکرد والا به خدامردم اعصاب

ندارن بعد چنددور بازی به منو آیسای افتاد آخی آیسای مظلومه نمیتونه چیزی بگه

هاهاهاهاهاها آیسای: جرات حقیقت _ صددرصد جرات

آیسالبخند شیطانی زد وای ماماآمن ازاین لبخندامیترسم
 نقشه ی مرموز دارن شیاطین سرررررررررررر
 آيسا:خوب خوب به داداش من میگی الاغ سواری بهت بدهخو الاغ به همین دردمیخوره
 دیگه آيسا:به مدت ۱ دقیقه از رهام لب بگیر چیبیبییی از کییبیبییی
 برگشتم سمت روهام که باشیطنت نگام میگرد لب
 بگیرممممم عمرای خداای خدایای (☹️)
 اینامنو به راه کج میکشونن
 ینی هیچ راهی نداررره هیچیبیبیی اندازه نانووووو ترو به امام اولی چی؟
 ترو به امام دومی چی؟
 ای خدا بخ بخ تراز منم مگه هس آيسا:بدو روناک (☺️) دارم
 برات آيس
 بردیا:این حرف ینی قبرخودتوبا دستات کندی آيسا همه زدیم زیره خنده ی نگاه
 به روهام انداختم ن من ن؟
 کثافت شیطان نگام میگرد
 بزغاله من بعدا یک حالی از شماها بگیرم رفتم جلو روهام نشستم

بر دیا:و لحظه ای که همه در انتظارش بودیم همزمان زدن زیره خنده

بیشعور!!!!

روهام:ذمروز چه روزیستتتتتت روز

زادستم ی نیشگون محکم از پاش گرفتم که خفه شد عععع آقاروهام بازی دوست

داری ?

پس بچرخ تا بجرخیم

بر دیا:باربدتخمه بده که ی فیلم فول اچ دی داریم + باخندع برگشتم سمتشون

اینا چقدر مشتاقن انگلا

تا برگشتم سمت رهام غافل گیر شدم

نقسم بند اومده بود لبامو رو لباش

قرار داده بود بی حرکت مونده بودم

اینقدر شوک زده لودم که نمیتونسم کاری کنم با خشونت

خاصی لبامومیوسید هوی الاغ کندیش

بر دیا:خو بسه اینحا خوانواده رد همیشه ها!!!!

بااین حرف بر دیا به خودم اومدم و روهامو از خودم جدا کردم توچشماس نگاه

کردم

ی برق خاصی توش بود آبا نکن پرژکتور روشن شد ی آن خجالت کشیدم سرموانداختم پایین که شلیک خنده رفت هوا_ زهر انار بوزینه ها بردیا: اوووو روناکو خجالتتتت بهار: اینو باید تو گینس ثبت کرد لبخند رولبام بود ولی هیچ یک از حرفاشونو نمیشنیدم تو فکر اون بوسه بودم ی بوسه ی معمولی نبود نمیدونم چی بود

با صدای آیسا به خودم اومدم و نگاهش کردم آیسا: الان داری واسه کدوم لی نوایی نقشه میکشی

_واسه ی الاغ

بهار: فاتحه اون الاغ خوندس نه؟

باربد: شک نکن

رهام: دیگه تاریکه هوا لهتره بریم برگشتم سمتش که نگاهشو غافل گیر کردم سرشوانداخت پایین لبخند زد موبر گشتم

بابچه ها از کوه پایین اومدیم

از همشون خدافظی کردم و سوار ماشین رهام شدم

تو ماشین هیچکدوممون حرف نمیزدیم و فقط صدای آهنگ بود که توفضا پخش میشد

تو چشای تو ی جادوی خاصی هست تو نگاه تو انگاری احساسی هست غم دنیار و فراموش میکنم

وقتی به تونگاه میکنم توهمه ی عمر مثل تو ندیدم ی جورایی خاطرت عزیزه

عزیزماز دیدن تو سرنمیشه چشم من به تونگاه میکنم

وقتی نزدیکم به توانکار آدلم میلرزهر دفعه ۲۱۱ بار

واسه حسی که به تودارم به تونگاه میکنم آروم جونممم بدون

تودیکه نمیتونممم بخدا خستس این دل خونم وای عزیزممم

باترمز ماشین حواسم اومد سر جاشی خدافظی سرسری کردم و پیاده

وارد خونه شدم مامان و بابا _ شکوفه ریز اومدم امااااااااااا

عزیز اومدمممم وای وای من

آمدهممممم چراغ خونه اومد

مامانی:چراغ نفتی

ینی جوری قانع شدم که تاحالا اینجوری قانع نشده بودم بابایی:خوش

اومدی بابایی تا این موقع کجا بودی

_ بارهاموبچه ها رفته بودیم کوه مامان زد

روصورتش

مامانی:ای خدامنومرگ بده تو عه خنگو برده بودن کوه نگفتن پرت بشی پایین مثل چی پخش

بشی 😊

دوستان خودتون قیافه منو تصور کنین دیگه الان بفهمین
من در چه وعظیم بابایی خندیدوگفت: اذیتش نکن دخترمو
شگفتا

بالاخره یکی از من دفاع کرد

این از نشانه های ظهور آقامام زمانه ها بابایی: آرتامم

بود ای خبرمرگش برم سر عذاش

لباس عربی پیوشم غر بدممممم

نه

مامانی: ای خاک تو گوره بی گورمممم شوهرت نبوده هو تو بابرادرشوهرت رفتی
ی لحظه داغ کردم

مگه آرتامم مغمصرافتادن من از کوه نبود مگه سعی نکرد

بهم تجاوز کنه چرا باید شوهرمن بشه

مگه اون نزش من پایین کوه جون بدم ولی منو به بیمارستان نبرد باجیغ گفتم: آرتام

شوهرمن نیستونمیشههههههه بادواز پله ها رفتم بالا رفتم تواتاقم و درو بستم

کیفمو پرت کردم که خورد به ویینه و آیینه شپلق ترکید

مامان ازاون پایین دادزد: هووووی دختره خوددرگیراونا پول خورده بوس که نخورده

استغفرالله دهن منوباز میکنن لعنت بر شیطان

لباسامودر آوردم و خودمو پرت کردم تو بالکن اتاقم دقیق رو به روی
برج میلاد بود

نسیم ملایم میخوردتو صورتم همه چیزو از یاد بردم

دستاموباز کردم و چشممو بستمی نفس عمیق دو نفس عمیق

ذهنم کشیده شد سمت اون بوسه‌ی بوسه‌ی معمولی نه نه

برای رهام معمولی بود ولی برای من.....

ی حس خواصی بود سرمو تکون دادم

موهام توی صورتم میخوردن یادم باشه کوتاشون کنم نمیدونم چرا

باز دوباره گذشتمو تو ذهنم مرور آرتام ارغوان آروشا

اتادوست صمیمی

که دوتاشون قربانی شدن ولی ی نفرشون سالم

موند دلم میخواس گذشته رومرور کنم

چشمامو بیشتر روی هم فشار دادم

آروشا: وای امروز دیدینش ارغوان: کیو

_همون مغروره زدیم زیره خنده

بارون نم نم میبارید و لباسامونو خیس میکرد آروشا:بالباس
مدرسه اومدیم بیرون

_الان پسرا درمیرن 😊 ارغوان:خفه

سیبیلوها

دست آزادمو بلندکردم و زدم پشت سر ارغوان که با صورت پرت شد رو زمین و چندتا پسری
که کنار پیاده رو بودن زدن زیره خنده

_هرهر ببندین نیشاتونو

ارغوان بلندشدو گفت:بیخیال خواهری خواهری؟

مگه من خواهرش نبودم؟

قطره ی درشتی از بارون چکیدرو صورتم

چشمموباز کردم نورمهتاب

خوردتو صورتم لبخنده عمیقی زدم

بعضی ازموقع ها باید ازاین اتفاقات بالبخند رد شد تا دشمنامون

خوش حال نشن به ساعت نگاه کردم

۲۲شب بود

دلم هوای بیرونو کرده بود میدونستم نمیزارن برم رفتم تواتاقم

لباسامو با ی مانتومشکی و شال پرتقالی و شلپارمشکی عوض کردم کیفمو برداشتم و

یواش درو باز کردم مثل این دزداز بالا پله ها اومدم پایین

پاورچین پاورچین دره خونه رو باز کردم و زدم بیرون پیاده قدم میزدم

بارون لباسامو خیس کرده بود دلم هوای بام
تهرانو کرده بود ی تاکسی گرفتم و گفتم بره بام
تهران

وقتی رسید سریع پریدم پایین و رفتم بالا و روی ی تخته سنگ نشستم نمیدونم چژ شد که
اینجوری شد نمیدونم چندروزه نیسی پیشم

اینارومیگم که فقط بدونی یواش یواش
دیوونه میشم تا کی به عشق دیدن
دوبارت توکوچه ها خسته بشم بمیرم تا
کی بایددنبال تو بگردم از کی باید سراغتو
بگیرم

_فکر نمی کردم هنوزم بیای اینجا با شتاب
برگشتم سمتش

اینقدر تعجب کرده بودم که زبونم بند اومده بود
_.....تو.....تو.....

ارغوان: تعجب نکن خیلی وقته دنبالتم فکر نمی کردم زنده بمونی ینی چشمام داشت
درمیموداین ارغوانه همون دختر پاک معصوم الان چی شده بود

_ولم کن عوضیییییی کثافت بزار حالیشون کنم آشغالارووووو

بردیا:ی چیزی اینجا مجهوله من آشغالارو ساعت ۹ گذاشتم جلودر حالا چرا الان اینجا

نمیدونم اینقدر عصبی بودم

که فرق شوخیو جدیو تشخیص نمیدادم

آخر محکم هولش دادم که ولم کرد رفتم سمت ارغوان باپوزخندنگام

میکرد بردیا:مشت اول ۲۱۱تومن

عصبی شدم آنچنان کشیده ای به ارغوان زدم که پرت شد رو زمین آروشا وحشت زده

نگام میکرد

_از جلو چشمام گمشو

بردیا:خانم بهتره از جلو چشماش گم شی تا خفت نکرده باختم برگشتم

سمت بردیا که دستاشو برد بالا سرش بردیا:غلط کردم عفوکن

برگشتم سمت آروشا:واقعا برات متاسفم

ی نگاه به ارغوان کردم که داش خون بینیشو پاک میکرد سرموبراش تکون

دادم و به سمت بردیا رفتم

_بکش

کنار نفلهدردی:واااای ننه

کروباتشو گرفتم و کشیدمش جلوم

بردیا:بابامگه گاومیکشی

میخوره روش کبودمیشه حیفه بردیا:خشن

دیگه ازم سوالی نپرسید اینقدر عصبی بودم که اگه چیزی میگفت قسم میخورم

همونجا خفش میکرد جلودره خونمون ترمز زد بردیا:خوب برو دیگه مزاحم

برگشتم سمتش که گفت:غلط کردم آب روغن قاطی نکن امشب کاملا سگ شدیا!!!!

چپ چپ نگاهش کردم پیاده شدم

ازش خدافظی کردم مثل دزدا واردخونه شدم

رفتم تواتاقم و لباساموعوض کردم و صورتمو شستم و خوااییدم رونا!!!!!!ک حنجرم جررررر

خورد مگه کررررری دختررررر

باجیغ نشستم روتخت که مامان با ملاقه وارد شد یا خدا

از روتخت بلند شدم

مامانی:چی گفتی مامانی

شکرخوردم عفوکن

انسان جایزول مدفوع مردن است

مامان مه دید ساکتم گفت:سریع باش رهام و آرتامو مانی جونوامیرآقا پایین ای بابا

اینهام که همش اینجان خونه زندگی ندارنآنمیشه ی روز من ریخت نحس اینارونینیم بابا ی

دوماه دیگه کنکوره من درس دارم زندگی دارم این رهامم که میادفقط ذلقک بازی درمیاره

درس یادنمیده که نه که من خیلی گوش میدم

موهامو خرگوشی بستم و ی ساق سفید و دامن کوتاه صورتی و ی تاپ صورتی که روش کت
سفیدمیخورد پوشیدم رژ شبرنگم زدم و رفتم پایین

تا وارد شدم همه زدن زیره خنده زهر مار

برین به عمه هاتون بخندین

مانی جون: به به عروس گلم با غضب به مامان

نگاه کردم این نگاه ینی مگه حرف نزدی نفله

مامان سرشوتکون داد ینی مگسا پیرن حرف میزنم بانفرت به آرتام نگاه کردم پسره کدو قل

قله زن شبی این جادوگره بود تو سفیدبرفی شبی اونه لوبیا

مامانی: روناک میگم چطوره با رتامو آرتام برین تو حیاط ی دوری بزینا کاملاً حس بچه

بودن بهم دس داد خیلی ممنون ننه ی عزیز

باکلم به اون شتر اشاره کردم که ینی گمشین بیرون

هروقت به آرتام نگاه میمردم و یاد زجه های اون شبنم میوفتم حالم بدمیشه

اما باخودم عهد کردم اینقدر بخندمو شاد باشم که آرتام آخر دق کنه بیوفته بمیره

رفتیم توحیاط بوی گلای نرگس بینمونوازش میداد آرتام: خانمم

سعی کردم عادی باشم

برگشتم سمتش و گفتم: آرتام ازت ی سوال دارم آخه خیلی پشیمونم که جرا اینکارو کردم

باتعجب گفت: چیکار

_ که چرا در قفستوباز کردم و از باغ وحش در رفتی حیوونایی مثل توجاشون اونحاس

آی حال اومدم آی خندیدم

همه بی تابه

یه کاغذ یه خودکار دوباره شده همدم این دل دیوونه

یه نامه که خپسه پر از اشکه و کسی بازم اون و نمی خونه سرنوشت بدنوشت ی سرنوشت
سیاه ی سرنوشت غیرقابل وصف

آرتام کم کم قیافش رفت توهم صورت

شد رنگ لبو - زبون در آوردی وروجک

-داشتم تو چشم بصیرت نداشتی بینی

-زیاد بلبل زبونی نکن به نفعت نیست

-مثلا میخوای چیکار کنی

-خودت میدونی چیکار میکنم

رفتم روبروش ایستادم سرمو باغرور آوردم بالا زل زدم تو چشماش و گفتم

-بین پسر جون تا عشقم پشتمه دنیست تو مشتمه پی هیچ غلطی نمیتونی بکنی

خودشو رهام یهو هر دو باهم ساکت شدن باچشمای

گشاد زل زد تو چشمام

-تو الان چی گفتی

-گفتم تا عشقم پشتمه دنیا تومشتمه

روهام:عشقت 😊

-آره عشقم

بعدشم پشتمو به هر دوشون کردم رفتم چقدر این

گودزیلا دیگه خنگه آخه شلغم عشقم کجا بود

همینجور که داشتم کنار باغچه راه میرفتمو بوی گلای نرگسو استشمام میکردم

یهو دستم به عقب کشیده شد

-روناک به خداوندی خدا اگه به کسی غیراز من جواب مثبت بدی رندگیتو سیاه میکنم

هه بین چی میگه این پشه فکر کرده کیه که دوناک و تهدید میکنه با غرور و یه

پوزخند نگاش کردم

-هیچ غلطی نمیتونی بکنی چون اگه بابام کارایی که کردیو بفهمه ازوسط دوتات میکنه

به صورت که از عصبانیت سرخ شده بود نگاه کردم حق داشت تاحالا به هرچی

خواسته رسیده

زورش میاد به دختری که قبلا عاشقش بوده نرسه ولی به من میگن

روناک

اگه زمین به آسمون بره یا آسمون به زمین بیاد صدسال سیاه زن

این یابو نمیشم بعدشم راهمو کج کردم رفتم سمت عمارت

تا وارد پذیرایی شدم دیدم چهره همه گرفته است مانی
جون:روناک جان چرا نه مگه آرتام چشمه

-مانی جون آرتام چیزیش نیست فقط من نمیتونم باهاش زندگی کنم

-آخه چرا گلم

-نمیتونم بگم شرمنده

سرمو انداختم پایین و از پله ها بالا رفتم و خودمو انداختم تو اتاق بغض داشت خفم
میکرد حالم داغون بود حس کردم یه مایع داغ داره از بینیم میاد دست کشیدم دیدم
باز خون دماغ شدم

عصابم ریخته بود بهم دیگه داشت کفرمو درمیآورد

خدایا یکاری کن این آرتام تو کف من بمونه روزی صدبار به خودش لعنت بفرسته

رفتم تو دستشویی صورتمو شستم

وضو گرفتم آخه چند شبه از نماز قافل شدم

جانمازمو که مادر بزرگم از مشهد آورده بود رو انداختم چادر سفید گلدارمم سرم کردم

شروع کردم به نماز خوندن

وقتی داشتم نمازمو میخوندم باهر کلمه عربی همه وجودم از خدا کمک میخواست گریه
میکردم دیگه آخرای نماز جون نداشتم نماز که تموم شد دستامو آوردم بالا -خدایا قسمت

میدم به امام حسین

قسمت میدم به فاطمه زهرا میدونم نن بدم ولی تو خوب باش کمکم کن تنهام نزار

خدا جونم همه امیدم تویی نزار ناامید بشم تاالان کمکم کردی از الان به بعدم کمکم کن

نمیدونم چقدر گذشت چقدر گریه والتماس کردم

فقط میدونم وقتی بخودم اومدم مامانو کنار دراتاق دیدم که داشت گریه میکرد نگاه به

ساعت کردم نصف شب بود

-روناکم مامانی چه به روزت اومده چیکار کردن باهات که اینجوری التماس میکنی ها

-هیچی مامانی اون بالایی خودش میدونه

-الهی فدای دلت بشه مادر

اومد جلو بغلم کرد چه حسه خوبی بود بامامان باهم زدیم زیر گریه اون نوازشم میکرد قربون

صدقم میرفت منم همه بغضمو تو بغلش داشتی خالی میکردم

بعداز یکساعت نفهمیدم چجوری توی بغل مامان خوابم برد فقط میدونم صبح که بیدار شدم

روی زمین بودم بالشت زیر سرم بود یه پتو هم روم بلندشدم دستو صورتمو شستم یه لباس

راحتی قرمز پوشیدم موهامو باکش شل بستم رفتم پایین مامان تو آشپزخونه بود

-سلام سلام من اومدم

-سلام وروجک شلغمی خودم

بیا من فکر کردم دیشب مامانم خوب شده ولی نه هنوزم همون گونه احساس سره راهی

بودنمو بهم داره -ماماننن من کجام شبیه شلغمه آخه

-همه جات

-||| پس اون رهام شبیه کدو قل قل زنه

-||| انگو ور پریده

-ایش

بعدم از آشپزخونه اومدم بیرونو جلوی تلویزیون نشستم هرچی شبکه

هارو عوض کردم هیچی نداشت اه

-روناک

-جونم مامانی

-وقت دتری باهم حرف بزیم

-آره مامان جونم

-روناک امروز مانی جون زنگ زد گفت آرتام گفته اگه روناک بازبون خوش بیاد محضر که

هیچی اگرنه به زور میارمش

-خب شما چی گفتی

-بگم

-بگو دیگه ماماننن جونم

-گفتم به آرتام بگو روناک بی کسو کارنیست که تو بیای بزور ببریش وقتی روناک میگه نه

یعنی نه مانی جونم معذرت خواهی کردو بعدشم خداحافظی کرد

-آخخخ من فدات بشم مامانییی

-خبه خبه حالا دیگه خودتو لوس نکن آبکشن کردی

-ایش بی احساس

-کیش میش ورپریده

بعدشم بلند شد رفت تو آشپزخونه تا ناهار درست کنه منم زدم شبکه دو عموپورنگ میدیدم

ساعتبود بابا اومد نهاروکه خوردیم رفتم بالا دیدم تا پیام باتا تماس از رهام دارم زنگش

زدم

-کجایی توهاا

-چته شلغم دادمیزنی گوشم پوکید

-خب میدونی چقدر زنگ زدم چقدر پیام دادم چرا جواب نمیدادی

-پایین بودم خو

-خب باش خوبی

-مرسی تو خوبی

-خوبم حرفای آرتام به گوشت رسید

-آره

-بیخیالش باشه

-باشه

-میای بریم گردش

-بریم پارککککک

-باشه فسقلی

-خودتی

-باشه تانیم ساعت دیگه اونجام شپلققققق

دوباره مثل یابو قطع کرد دیوونه

بلند شدم یه شلوار مشکی تنگ بایه مانتو سفید ویه شال مشکی پوشیدم رژ قرمز مم زدم

کفشای عروسکی مشکیم پوشیدم رفتم پایین

-مامانننن من بارهام رفتم بیرون

-باشه مواظب باش

-باشه بابای

رفتم دیدم ایا اونم مثل من لباس پوشیده خخخخ چه باحال

-سلام شلغم جان

-سلام کدو جووون خوبی

-کدوعمته

-تویو داداشت

یه چپ چپ بهم رفتو سوار شدیم رفت سمت پارک تا اونجا چرتوپرت گفتیمو خندیدیم که
دلامون دیگه درد گرفته بود

وقتی رسیدیم تو پارک مثل بچه های ساله
ذوق کردم

با ذوق داشتم به بازی ها نگاه میکردم که یکی زد سرم

-چته روانی چرا میزنی

-چرا اینجوری نگاه میکنی ||||

-مگه چجوری نگاه میکنم 😏

-مثل این بچه ها که تازه شهر بازی دیدن یه چپ چپ

بهش رفتم -چیه مگه دروغ میگم

-آره

پشتمو بهش کردم و رفتم سمت ترن از بچگی عاشق هیجان بودم

-رها |||||ام

-بلههههههه

-بریم ترن

-نه

-چرllllll

-چون حالت بد میشه

-نه نمیشه توروخدا یه این بار☹️

-نه گفتم☹️

-باچه باچه دلم شیکشت منم قهلم☹️ بعدشم باشونه های

آویزون رفتم سمت نیمکت

-پوووووووف باشه بیا ناز نکن باذوق پریدم

بغلش یه ماچش کردم

-مرسییییییییی

-باشه بابا بیا پایین زشته آبرومونو بردی

-باشه بیشید

بعدش رفت دوتا بلیط ترن خریدو اومد رفتیم ردیف جلو سوارشدیم وllllll ای چه کیفی

داره ترن حرکت کرد

-یوووهووووو چه کیفی میده دستامو باز کردم از همو

جیغ کشیدم -روناکککک دستاتو بیار پایین دیوونه

-نه خوبه عالییههه

-بهت میگم دستتو بیار پایین☹️

-باشه باباخن

دستمو آوردم پایین دور آخر دیگه سرم داشت گیج میرفت ولی به رهام نگفتم وقتی ترن
تموم شد همه بازی های دیگروهم رفتم

بعدش باهم رفتیم پیتزاخوردیم اینقدر چسبید که نگو تقریبا ساعت
دوازده بود رسیدیم خونه -مرسی شلغم جونم خیلی خوش گذشت

-قابلتو نداشت وروجک

-میدونم

-پرروووو

-به تو رفتم

-برو پایین تا ننداختمت پایین خخخخ

عصبی شدد

-باشه رفتم سلام برسوون بابای

-توام همینطور بای

رفتم تو خونه همه خواب بودن چراغا خاموش بود آروم از پله ها
رفتم بالا و خودمو انداختم تو اتاقم لباسامو عوض کردم پریدم روی
تخت راحت خوابیدم تا خود صبح

آهااااا تیب آبی نفتی زدم بایه رژ صورتی کمرنگ بدو رفتم سمت
 پایین بامامی خداحافظی کردم با دو خودمو به درخونه رسوندم

-سلام

-سلامو...ساعت صبح بیدارم کردی هیچی الانم ساعت ملطم کردی هیچی ولی...

-ولی چی

-اهیچی

خخخخخ اینم خل شد رفت والا هرکی بامن میگرده دیوونه میشه

-کوفت نخند بیا بریم

-خخخخخ جوش نخور پوستت خراب میشه

-پررررررررر

-خخخخخ بریم سوارشدیمو حرکت کرد سمت بام

تهران

-داریم میریم بام

-آره بچه ها گفتن بریم اونجا

-خوبه

دیگه تا برسیم حرفی نزدیم

وقتی رسیدیم باذوق رفتیم طرف بهار و ایسا اینقدر شالاپ شالاپ بوسشون کردم که
صداشون دراومد بهار:اه روناک بسته دیگه تف مالی شدم ایسا:روناااااا اک آبکشم
کردی بعضی

خخخخخخخ امروز همه از دستم تو عذابن خخخخخخخ

همگی باهم رفتیم سمت بالا هوا خوب بود صبح زود هوای پاک آرومم میکرد

-دوست داری

-چیو

-هوای آرتد تو جای آزاد

-خیلیییی

-هرروز صبح بیایم

-میایم

-آره گلکم

-باششهنه بیایم

بعدش با ذوق رفتیم طرف تله کابین و رفتیم اونور تا ظهر اونجا گشتیم بعدش رفتیم نهار
خوردیم

عصرم رفتیم شهر بازی خیلی کیف دادد

شب ساعت دو بود رفتم خونه همه خواب بودن رفتم لباسمو عوض کردم گرفتم خوابیدم
تا صبح صدمبار بیدار شدم که ساعت خوابم نبره قرارم بارهام دیر بشه

صبح ساعت بیدار شدم رفتم دوش گرفتم صبحانمو خوردم ساعتلباسامو
پوشیدم رفتم دم در

بعداز دقیقه جلوی پام ترمز کرد باذوق پریدم تو ماشین

چته 😊

-نمیدونی چه ذوقی دارم

-چرا

-قراره برم پیاده روی تو هوای آزاد

-خلی

-نخیر شمابی ذوقی

-میدونم

-ایش

گوشیم یهو زنگ خورد آرتام بود جواب دادم

-خواهش زلزله

-سلام برسون بای

-همچنین بای

باهاش بای بای کردم و رفتم توخونه

مامان خرید بود واسه خودم سیب زمینی سرخ کردم نشستم جلوی تی وی خوردم چسبید

بعدش رفتم بالالباسامو عوض کردم گرفتم خواایدم

ساعتبود بیدارشدم رفتم پایین گشتم بود صبری خانوم واسم غذا گرم کرد خوردم

اومدم بالا دیدم از آرتام پیام دارم

-فقط میخواستم بگم آخر هفته یادت نره 😊 برو بابا

دیوونه

گوشیو قطع کردم رفتم پایین

جلوی تلویزیون نشستم باب

اسفنجی میدیدم

-خدایا خودت یه فرجی برسون

-دیگه چرا مامان

-آخه بااین سنت نشستی باب اسفنجی میبینی

-چشه برنامه کودکه دیگه

-خوبه خودتم داری میگی برنامه کودک تا بااین قد چنارت کودکی

-والا دلم که کودکه چیکار به قدم داری

-دلت نه مغزت کودکه

-اوووومممم شاید

-دختره دیوونه نمیدونم آرتام به چی این دل خوش کرده

-این کچل مثل من دیگه تو عالم پیدانمیکنه

-خودت از خودت تعریف نکنی کی تعریف کنه

-باباااااام

-اونم مثل خودته دیگه

-ااااا مامان دلت میاد

-آرررررههه

ایش همه مادر دارن منم مادر دارم والا

همه از استعدادهای نداشته دختراشون تعریف میکنن مادرمن از

استعدادهای داشته دخترش خجالت میکشه خداااا یا من هنوز انگیز تو

نفهمیدم از خلقت خودم یخورده دیگه تلویزیون دیدمو رفتم بالا

به آهنگ توپ عربی گذاشتمو شروع کردم به رقصیدنن وای چه کیفی
میده یوهوووو

همینمور که داشتم قرش میدادم گوشیم زنگ خورد باز این آرتام
شلغم بود

-چتهههه

-هیچییی

-پس چراهی زنگ میزنی

-آخه میخوام پنجشنبه رو یادت بیارم

-هه بشین سرجات بچه هیچ غلطی نمیتونی بکنی

-حالا میبینیم شپلققق قطع کرد

بیشعورررر بی فرهنگ بره گمشه اه

عصابمو داغون کرده

کامپیوترمو خاموش کردم رفتم گرفتم خوابیدم

ساعتبود مامان بیدارم کرد واسه شام گفتم نمیخوام دوباره خوابیدم صبح ساعتیدار

شدم

رفتم پایین صبحانه خوردم داروهامم خوردم

چهارشنبه بود فردا آخر هفته است دلم شور

افتاد

یعنی میخواد چیکار کنه پوووووووووو
 خدازت نگذره که آرامش نداشتی برام
 کچللووووووو

عصابم بهم ریخته بود بلند شدم لباسمو پوشیدم زدم بیرون بارون میومد
 دل آسمونم مثل دل من گرفته خدایا این
 بازی تموم نمیشه نه

من خسته شدم کم آوردم بریدم تمومش کن خداجون دیگه داره
 دیوونم میکنه این بازی تمومش کن

تو کوچه های خلوت راه میرفتی همراه آسمون اشک میریختم دیگه جون نداشتم
 به خودم که اومدم دیدم تو پارک همیشگی

رفتم روی نیمکت نشستم دستامو تو بغلم جمع کردم سرمو بردم بالا بارون باشکام
 مخلوط میشد بدنم میلرزید از سرما

ولی درونم آتیش بود

نمیدونم چقدر وقت گذشت که احساس کردم یکی کنارم نشست

-بابا

-جانہ دل بابا

-شما اینجا چیکار میکنید

-اومدم پیش جیگر گوشم

-تعقیبم کردین

-آره

-چرا

-چون نگرانت بودم

-چرا

-چون داری خودتو داغون میکنی

-مهم نیست

-هست نفس بابا

-بابایی

-جان دلم

-آرتام تهدیدم کرده

-غلط کرده چی میگه

-میگه منتظر پنج شنبه شب باش

-روناککک میخوای چیکار کنی

یه مانتو طلایی باشالو شلوار سفید و کفش پاشنه سانتی سفید پوشیدم رفتم پایین بابا
 باهام قهر بود مامانم چشمش بارونی بود صورتم هیچ آرایشی نداشت
 سوار ماشین شدیم بعد از نیم ساعت محضر بودیم منو مامان بابام
 اونو مامان باباش رهام نبود خوبه راحت ترم مهریم سکه بود

سر سفره عقد نشستم

قرآن و باز کردم داشتم میخوندم

باهر کلمه تو دلم دعامیکردم این مراسم سر نگیره تا دفتر دار
 اومد خطبه عقد رو بخونه گوشه آرتام زنگ خورد معذرت خواهی
 کردو رفت بیرون

یه حسی بهم میگفت عقد صورت نمیگیره بعد از دقیقه
 باصورت اخمو اومد تو

-ببخشید من برام یه مشکلی پیش اومده باید برم مانی
 جون: یعنی چی

-مامان جان یه مشکلی پیش اومده باید حتما برم مانی جون: پس
 عقد چی

-بعد صحبت میکنیم شرمنده با اجازه باهمه
 خداحافظی کردو رفت یعنی چیشده کی بهش
 زنگ زده نکنه ارغوان بوده
 یه حسی بهم میگه ارغوان زنشه بامن بخاطر لجبازی
 میخواد ازدواج کنه ولی میدونی چیه من از اون
 لجبازترم منو اینجا میکاری میری
 دارم برات حالا بدووو تا من پیام به تو جواب بدم هههههههه شلغم
 ماهم بعداز خداحافظی و پرداخت ی جریمه تپل تپل به عاقد بلندشدم گمشدیم خونه
 اینقدر خوش حال بودم که نگو
 انگار بهم نیم کیلو پاستیل داده بودن
 سریع پریدم تواتاقم و اون لباسای مضحکودرآوردم و ی دوش گرفتمو اومدم بیرون
 انگاراز قفس آزاد شده بودم
 سریع گوشیمو برداشتم و با تردید رفتم رو شماره رهام شلغم
 پوووووف بزنگم?!?
 نزننگم?!?
 چیکاکنم

و بالاخره زنگ زدم بهش بوق میخورد ولی
چپاب نمیداد دستام یخ کرده بود و میلرزید
جواب نداد

ناراحت شدم نمیدونم چرا ولی حس کردم ناراحت شدم دوباره شمارشو
گرفتم یک بوق دو بوق سه بوق _چیه
مرگه چیه کثافت زباله شیطونه میگه بگیر جوری بزنش صدا وزغ بده الاغ
سعی کردم شوخ باشم

_تنها دلیل لبخن مونالیزا بهت زنگ زده ها!!!!!! رهام:هه....مبارک
باشه زهر شتر گوریل
ازرواین بایدبا کمپرسی رد شد

_رها!!!!!!ام میخوام بینمت شلغم کرفس کلم بروکلی
رها:باآقاتون!???!!

عصبی فوت کردم توگوشی

از پشت تلفن موشت بز نم له بشه گوریل انگوری _رها ۱۱ دقیقه
دیگه ایل گلی نیای به زور میارمت و ایندفعه من شپلق گوشیمو قطع
کردم پسره شلغم گوسفند

سریع از تو کمد لباس درآوردمو پوشیدم توجه نکردم چیه فقط پوشیدم

سریع ی رژ نمیدونم چ رنگی مالیدم رو لبام و ی کرم سفیدکننده هم زدم ویکی از کفشامو پام
کردم و از رو پله ها سرخوردم که صداجیغ مامان دراومد ولی با دیدن من ساکت شد ی دفع
جیغ کشید

باتعجب نگاهش کردم که لنگه کفششو درآورد

یاااااااااا امام زاده ها

سریع سوییچ ماشینو قاپیدم و رفتم تو حیاط که لنگه کفش مامان انگارخورد به گلدون و افتاد
شکست اوه اوه بین چقدر جدو آبادمو فوش بده

سریع سوار پورشه ی قرمز مامان شدم و با سرعت به سمت ایل گلی رفتم

اه باز چراغ قرمز عصبی زدم رو

ترمز

_خوشگله

و بعدش صدای خنده اومد

برگشتم سمت بوزینه هایی که میخندیدن

پسره:اووووووجیگر کجا بااین عجله سرمو برگردوندم و

چیزی نگفتم که دوباره صداش اومد _آخی نمیتونی

جواب بدی

عصبی برگشتم سمتش و گفتم:لطومی نمیبینم به سگایی مثل تو که کنار خیابون واق واق

میکنن جواب بدم راتو بکش برو چشماش از عصبانیت سرخ شد چراغ سبز شد

برگشتم سمتش و دستمو تکون دادمو گفتم: دیدار به جهنم و پامو رو گاز
فشار دادم

۱ دقیقه بعد ایل گلی بودم

نمیدونم چرا هرکی منومیدید یا حیغ میزد یا میزد زیره خنده سریع رفتم سمت
تاب و نشستم روش گوشیم زنگ خورد رهام: نمیبینمت

نه که من خیلی ریزم باید با ذره بین بینه منو

_روتاب

شپلققققققق

توفقط بیا این شپلق قطع کردنارو بهت نشون میدم دوباره گوشیم
زنگ خورد

_رهام خیلی کوری من دارم میبینمت تومنو نمیبینی

رهام: بااون سرو وعظی که تو اومدی من نیام پیشت مردم فک میکنن کنارگدا نشستم

سرووعض من چشت مگه

_رهام بیا تا من نیومدم و بازم

شپلققققققققققق

هاها فک کردی که فقط خودت بلدی تخم مرغ

رهام با تعجب و کمی فاصله نشست کنارم

وا مگه ویروس دارم پسره امبل

_رهام طاعون دارم یا وبا؟ کدومش آقای دکتر رهام: خوبی تو؟

_دکتری تو؟

رهام: نه دام پزشکم

_دامش شاید باشی ولی پزشکش نه هاها

و اینگونس که از عصبانیت سرخ میشود

انگاری چیزی یادش اومد چون اخماشو کشید توهم و گفت: فرمایشتون ای جان هویج

عصبانیتتم قشنگه

تو فقط بدو اخم کن من آخر با موجین ابرهاتومیچینم

_خوبی!؟

باپوزخند گفت: دکتری؟

ای هویج سیاه حرف خودمو به خودم برمیگردونه

_رهام موجی

با عصبانیت نگام کرد غضب نکن بابا میترسم

_رهام آروم رهام ریلکس

با عصبانیت دستشو کشید تو موهای هویجیش

کلن کله این مثل مزرعه سیفی جاته ی روز هویج ی روز شلغم ی روز کاهو

رهام: آقارتام میدونن پیش منی آخی پس

بگو حسودی نکن حسودی نکن باباجان

آرتام کیلوچنده وجدان: مگه سبزیه؟

_نه میموه گنیدس

_رهام

برگشت نگام کرد این ینی

بنال زر بزن چی میگی

سعی کردم از در شوخی وارد بشم

_رهام میگما تو خورشت سبزی دوس داری نه؟

با تعجب نگام کرد

ی دفعه ذوق زده انگارهمچی یادش رفته باشه گفت: آره تواز کجا میدونی

_چون توش علف داره توهم که بزی

هاهاهاهاهاهاها

نگا چه رنگ عوض کرد درست عین این آفتاب

پرستاس رهام: میخوای چرتوپرت بگی برم

پوووووف خرم که همیشه حالا بزازی باردیگه

امتحان کنیم

رهام با سرعت از روم بلندشد که چون گل بود دوباره مثل بز پخش زمین شد به زور
نشستم

تمام لباسام کلی شده بود

پیرمرده: حیاکنین

_حاج آقا خوبه من چه این یارو و به رهام اشاره کردم مادامه دادم پیرو خط امام نیس

پیرمرده: زبون نریز خودت انگار زچه پیغمبری

برا اولین بار کم آوردم به این هاف هافو چی بگم

رهام عذرخواهی کرد و پیرمرده هم باکلی نفرین بالاخره رفت

_نگا به جه روزی انداختی منو

سرخوش خندید و گفت: ببخشید لباسای نازنیتون خراب شد

ایشی گفتمو بلندشدم

با رهام به سمت ماشین من رفتیم که گفت برم خونه لباسامو عوض کنم تا بعدش باهم حرف

بزنیم خدافظی کردم و سوارشدم مامان منو میکشه

با سرعت به سمت خونه رفتم و سریع وارد شدم

مامان از آشپزخونه اومد بیرون و با دیدن من زد تو سرش دستامو به حالت

تسلیم بردم بالا مامان با ملاقه اومد سمتم که با دو رفتم بالا

سریع رفتم تواتاقم و درو بستم لباسارو عوض کردم و رفتم تو حمام
وانو باز کردم و پرکفش کردم پریدم تو وان و شروع کردم به آب بازی نمیدونم چقدر گذشت
که خودموشیتیم و حوله ی کوتامو به صورت لباسی بستم و اومدم بیرون که چشمام اندازه وزغ
شد با حیغ گفتم: تو اینجا چیکار میکنی

رهام با جشای گردشده گفت: مامانت گف پیام تورو صداکنم به سرو و عضم ی
نگاه انداختم که سرخ شدم از خجالت نهالها از عصبانیت

از بالا که هیچی نگم بهتره از پایینم که
قربونش برم

کلن تمام داروندارمو ریخته بود به نمایش

_رهام برو بیرون

چشماش رنگ شیطنت گرفت و ابروهاشوانداخت بالا

چشمامو بستم و با حرص باز کردم دندوناموروی هم میساییدم با حرص رفتم طرفش که
بلندشد و ی قدمیم ایستاد خدایا نگا گناها پایه اینا من گفتم بره بیرون
دستمو به صورت تهدید آوردم بالا که احساس کردم حوله افتاد با حیغ
دستمو گذاشتم رو چشمما رهام

حوله افتاده بود رو زمین و منم بادستم چشمما رهامو گرفته بودم

با قهقهه سعی میکرد دستامو برداره که هلش دادم که پرت شد روتخت و منم چون چشماشو
گرفته بودم پرت شدم روش

وضعیتمون خیلی بد بود من لخت مادرزاد روی رهام بودم
دیگه داشت اشکم درمیومد نمیدونسم کاری کنم رهام دستشو
گذاشت روی کمرم از برخورد دستش با پوست بدنم داغ شدم
نمیدونم چی شد که خود به خود دستمو از رو چشماش برداشتم دیگه نمیخندید و
ذل زده بود به چشمام

مدیونی فک کنی به جای دیگه نگاه میکردا نه فقط چشمام ضربان قلبم رفته
بود بالا و اینو له وضوح حس میکردم بدنم شل شده بود نمیدونم چرا اما ی
حس خاص داشتم

دستشو رو بدنم حرکت داد و گذاشت رو سرشونه های لختم داشتم آتیش
میگرفتم آب دهنمو قورت دادم

چشماش بین نوسان روی لبام و چشمام بود دستشو آورد
بالا تر و گذاشت روی صورتم داشتم دیوونه میشدم از
دست این حس نا آشنا و رهام که الان تو آغوشش بودم

صورتشو به صورتم نزدیک کرد و گوشمو چسبوند به لبای داغش و زمزمه کرد:

اگه بدونی من چقدر دلم تنگ شده همه ی دلخوشیم
همین ی آهنگ شده درنمیاری اشک منه احساسی رو
بغل نمیکنی اون که نمیشناسی رو اگه بدونی این روزا
چقدر داغونم همش مواظب وسایل این خونم دعاکن

اون روزای خوبمون برگرده بین ندیدنتقدر شکستم
 کرده خستم کرده ی حسی بهم میگفت حالاچی
 میگفتو نمیدونما فقط ی چیزی میگفت
 بی اختیار منم دستامو گذاشتم رو صورتش که نگاهامون توی هم گره خورد

بالحن کش داری گفت:روناک درد

ینی این ته احساسات منه نگاش

کردم

اینبار داشتم از خجالت آب میشدم رهام:ی

چیزیو میدونستی؟

_هوم؟آین ینی زر بزن اگه میدونسم که الان تونمیگفتی بهم رهام:بدنت خیلی

سکسیه

و زد زیره خنده با جیغ خودمو انداختم پایین تخت و حوله رو گرفتم دورخوردم و مثل

جت خودمو پرت کردم توحمام نفس نفس میزد

هنوز صدای خنده ی رهام میومد

پوشیدمشون و بادهن باز به لباسایی که دستم بودنگاه کردم ی دامن کوتاه
سفید با ی تاپ لختیه صورتی جیغ زدم

_رهام میکشمتنتنتنتنتنت فقط

صدای خندش اومد انکار مجبور بودم

دیگه لباسارو پوشیدم و کف ریشو از

تو حموم برداشتم و رفتم بیرون

روتخت نشسته بود و نگام میکرد

دیگه خجالتم ریخته بود آدم ی بار

خجالت میکشه دوبار خجالت میکشه

بار سوم که نمیکشه رفتم جلوش

ایستادم

_که منو اذیت میکنی آره

رهام:اوه اوه هرکس باروناک درافتاد بدجور ور افتاد

سرمو تکون دادم و از اون لبخن خبیثام زدم و کف ریشو خالی کردم روش

مثل کانگرو از جاش پرید حفته

تاتوباشی با من ور نری

سریع با دو از اتاق رفتم بیرون و رفتم تو آشپزخونه

اونم پشت سرمن اومد بیرون

هردوتامون دور میز آشپز خونه میگشتیمو جیغ میزدیم

-روناکککک بگیرمت کشتمت

شتر درخواب بیند پمبه دانه

-لله من شترم آره

-آررررررررره

بعدش فوری از پله ها رفتم بالاخودمو انداختم تو اتاق در اتاق روهم قفل کردم

-روناک اگه مردی درو بازکن

-به جون رهام دخترم

ها 😏

-خخخخ هیچی

-روناککککک باز کن دروووو

-نچ نچ

-باشه دارم برات

بعدشم دیگه ازش صدایی نیومد آروم لای درو باز کردم توی نبود

یعنی رفته

آروم از اتاق اومدم بیرون پاورچین پاورچین رفتم سمت به پایین سرک کشیدم

نبووووووود

رفت یعنی اینقدر لوووووسه

-اه اه پسره لوووووووووس بخاطر یه کف قهر کرده رفته گودزیلای کچل

همینجور داشتم غرغمیکردم که یه لحظه ایست قلبی کردم همه بدنم یخ زد

بیشعوووووور سطل آب یخو خالی کرد روی سرم سنگ کوب کردم

-رهااااااااااااام میکشمتنت

-آآآآ آرام باش عزیزم یه شوخی بوود

-شووووویی همه جونم خیس شد بعد تو میگی شوخی بود

-اوهوم

-نشونت میدم

بعدش افتادم دنبالش که رفت تو حیاطو فوری پرید تو کوچه منم میخواستم همراهش

پریم تو کوچه که دیدم یه تاپ دامن کوتاه تنمه

که الانم خیس شده چسبیده به بدنم بیخیال تلافی شدم

و برگشتم توخونه

رفتم تو حمام و یه دوش گرفتم لباسمو عوض کردم اومدم برم پایین که

گوشیم زنگ خورد

خدالعنتت نکنه رهام که همیشه باعث میشی من سکتہ بزنا آخرازدست سرطان نمیرم از
 دست این میوفتم میمیرم چپ چپ نگاهش کردم و سوارشدم رهام: به به خانم سک.....
 باجیغ من خفه شده کثافت خجالتم نمیکشه
 خندید و حرکت کرد رفتم توفکر امروز
 وقتی دستاش با بدنم برخورد کرد
 معنیه اون آهنگی که دم گوشم زمزمه کرد چی بود چرا اونجوری باهام برخورد کرد
 فکرم پرکشید سمت اون بوسه ی توی کوه ی بوسه که از نظر من
 خاص بود ی بوسه ی پراز احساس اما چه احساسی
 با بوقی که رهام زد دستمو گذاشتم رو قلبم ای خدا نکشتت رهاممممم من آخر سکتہ میزنم
 _رهام تو کرم داری رهام: آره چندکیلو
 میخوای
 _خیلی دیوونه ای
 رهام: دیوانه چو دیوانه ببیند خوشش بیاید دیوونه اون داداشته که
 مشکل خوددرگیری داره پسره امبل
 معلوم نی چه مرگیش هس
 به اطراف نگاه کردم که دیدم داره میره سمت شهر بازی

_رهام آلازایمرم گرفتیا مگه قرارنبود بریم کوه رهام دنده رو
 عوض کردوگفت:کنسلش کردم وا خدا همه مریضارو شفا بده
 مخصوصا اینو

البته شفا نده هزاره ما ی ذره بخندیم

جلو شهر بازی ترمز زد ماهم پیاده شدیم

با دیدن دستگاها ذوق زده شدم نزدیک بود پیرم رهامو ماچ کنم

_وای رهام خیلی شلغمی رهام:اون

عمته

_آره عمم هس اما تو ی چیز دیگه ای رهام:زبون ک

نیس طنابه

_آره طناب داره تو چپ چپ نگام کرد که خندیدم

دستشوگرفتم و به سمت رنجر کشیدمش دیدم تکون

نمیخوره برگشتم نگاش کردم _ها چیه چرا مثل ستون

ایستادی چنار رهام:روناک حالت بدمیشه

_نه نمیشه

و کشیدمش که بازم تکون نخورد

_رهام تنهایی میرما رهام:توغلط

کردی باشه بابا

رهام آب دهنشو قورت دادوگفت:خدا به دادم برسه سرموتکون دادم و
 آنچنان جیغی زدم که خودمم ترسیدم رهام دست پاچه اومد نزدیکم و
 لباشو گذاشت رو لبام جیغم خفه شد ینی لال شدم
 نمیدونم چی شد که دستمو گذاشتم پشت کمرش و همراهیش کردم مثل تشنه ای بود
 که تازه به آب رسیده
 با ولع هم دیگرو میبوسیدیم دست خودم نبود
 ناخودآگاه همراهیش میکردم داشت دیوونم میکرد لباشو از لبام جدا کرد گردنشو
 فرو کرد بین موهام نفسای داغش داشت دیوونم میکرد دیگه داشتم بی حال میشدم
 باناله صداش زدم

-رهااااام

-جانم

-بسه

-روناک

-بله

-میدونی دنیامی

-چییبیی

-میگم میدونی عشقمی نفسمی دنیامیسرشواز بین موهام آورد بیرون

چشماش خمار بود زل زد

توی چشمام

-چرا تعجب کردی خانومی

-رهام تو الان چی گفتی

-گفتم عشقمی نفسمی تعجب داره

-آخه من از کی

-تو روز اول که اومدم باهات درس کارکنم

چیییییی این از اون روز تا حالا عاشق منه خدایا توبه میگم مهربون شده بودا نگو عاشقم بوده -

درووووووغ میگییییی

-نه به جان تو

-جانه عمت

-خخخخخ باشه

-خب حالا بیابرم

-کجااا

-ترنننن

-نه خانوم کوچولو بیا باهات کار دارم یا قمر بنی هاشم
چیکار داره باهام آب دهنمو قورت دادم باترس نگاهی
کردم

-چیکارم داری

تا حالتمو دید زد زیر خنده

-چته دختر نمیخوام بخورمت که

-چرا از تو گودزیلا هیچی بعید نیست

-ترس خانوم گل بیا

بعدش رفت پشت دیوار دستشوییا اواااا رفت

تنها بی من

خدایاااا آخه دیوونه تراز این نبود عاشق من کنیش رفتم همون

طرفی که رهام بود ولی اونجا تاریکی مطلق بود یه لحظه همه وجودم

از ترس لرزید

-رهام...رهام کجایی

-صدام از ترس میلرزید

همین جور داشتم میرفتم جلو که یه لحظه همه اطرافم

روشن شد و ااااااییییییی معرکه بود

به میز دونفره گرد کوچیک بادوتا صندلی اینور اونورش که روش پربوداز گل رز و
 وسطص یه کیک قلبی صورتی بود از اونجایی کا وایستاده بودم تا کنار میز
 باگل رز سنگ فرش شده بود و کنارش شمع های کوچیک عطری قرمز روشن بود
 باناباوری خودمو به میز رسوندم

-رهاااا اینجا معرکه است

-خوشت اومد گلکم

-آره بی نظیره

-قابلتو نداره

توچشماش نگاه کردم برق خاصی داشت باذوق دویدم طرفش پریدم تو

بغلش

-عاشقتمممممممممم گودزیلا

-منم عاشقتم وروجک

پارا

واااااای الان من چی گفتم?

گفتم عاشقشم????

من عاشقشمممم?

وجدان: هندی‌ش نکن دیگه از همون اول عاشقش بودی

_ زر نزن بزغاله

به رهام نگاه کردم ی شیطنت خاصی توچشماش بود رهام: دیگه طاقت ندارم روناک

_ طاقت چی اپمد نزدیکم

خوب چشماتونو ببندین صحنه + شد خدایا گناها

پایین

من که از هر دری حساب کنی میرم جهنم اما حالا بازم با این ی قدمیم ایستاد

رهام: کی بشه واسه خوده خودم بشی؟

منظور حرفشو گرفتم سرموانداختم

پایین کاملاً فهمیدم چی گفتا پسره بی

حیا باخنده سرمو آورد بالا ذل زد تو

چشمای آسمونیم جلوی پام زانو زد

ذوق کردم عین خر دستامو بردم جلو

دهنم

ی جعبه ی قلبیه قرمز مانند رو جلوم گرفت و بازش کرد بادیدن انگشتر

داشتم پس میوفتادم

عین خری که بهش تیتاب داده باشن ذوق کرده بودم رهام: روناک

خانمم میشی مهمون خونم میشی؟

با ذوق نگاش کردم و دستمو
 بردم جلو ی لحظه با یاد
 آوریه آرتام دستمو کشیدم
 که تعجب کرد
 رهام:روناک!!'!!!'

عقب عقب رفتم اشک تو چشمم حلقه
 زد آخرین نگامو بهش انداختم ی
 لحظه پشیمون شدم هنوز با تعجب
 نگام میکرد

دویدم سمتش و بغلش کردم دستاشو روی کمرم تکون میداد منم دو طرف صورتشو
 گرفته بودم بعد چند ثانیه ازش جدا شدم با بغض نگاش کردم دستشو ول کردم و
 دویدم

دیگه پشتمو نگاه نکردم با آخرین سرعتم میدویدم آبه اشکام اجازه بارش دادم
 گوشیمو درآوردم و زنگ زدم به یکی از دوستانم که تو آژانس هوایی بود
 با دومین بوق جواب داد

_الو روقیه سریع ی بلیط بگیر برا فردا روقیه:من چجوری
 بلیط بگیرم روناک همیشه با جیغ گفتم:رقیه کاری که بهت
 میگمو بکن دستمو براتاکسی بلند کردم
 سوار شدم

رهام به گوشیم زنگ میزد ولی رد میدادم سیمکارتو
درآوردم و گوشیه خاموش کردم

احساس کردم ی مایه ی داغ ریخت رو لباسم دستمو کشیدم روش که متوجه شدم خونه
گیریم بیشتر شدت گرفت راننده: دخترم بهش نگاه کردم

ی دستمال گرفتم بود سمتم دستمالو گرفتم
و تشکر کردم راننده: کجا برم بابا جان باهق
هق گفتم: ی هتل سرشو تکون داد و حرکت
کرد

جلوی هتل ترمز زد تشکر کردم پولشو حساب کردم پیاده شدم رفتم تو هتل جلو
پذیرش ایستادم

ی پسر جوون پشت صندوق بود پسره: چه کمکی
میتونم کنم سینیوریتا

ی اتاق میخواسم پسره: کارت ملی

شناسنامه تو کیفمو گشتم که دیدم

ندارم با عجز گفتم: ندارم

پسره لبخندی زدو گفت: متاسفم

خانم با منن

برگشتم پشتم و به پسری که اینو گفت نگاه کردم اومد کنارم
ایستاد_ به جا نیاوردم پسره: آشنامیشیم

و رو به پذیرش گفت ا اتاقه باشه

_ولی من نمیتونم با شما تو ی اتاق باشم پسره: نگران
نباشین

پسره که داخل پذیرش بود گفت: آقای رستگار چرا اتاق خودتون نمیریم پس فامیلیش
رستگاره رستگار: اونجاهم خوبه

پسره: راسی رسیدن بخیر سرشو تگون داد

و رو به من که عین الاغا نگاهش میکردم گفت: بفرمایین با تعجب دنبالش
راه افتادم

با آسانسور رفتیم بالا و وارد ی راه رو شدیم که فقط ی اتاق داشت دره اتاقرو باز کردو
داخل شدیم

حوصله آنالیز کردنو ندارم خودتون تصور کنین چه هلویی بود اتاقه رستگار: خوب خانم
اسمتونونمیگین

_چرا اینکارو کردین کارتشو از تو جیبش

در آورد دکتر نریمان رستگار روان

شناس با تعجب نگاهش کردم

نریمان: از حالت فهمیدم خیلی وعضت وخیمه

_من نمیتونم بهت اعتماد کنم و از جام
بلند شدم

با لبخند گفتم: من از ۲۱ سالگیم فرانسه بودم نترسین من اونجور آدمی نیسم
دوباره تمرگیدم سر جام بابا ی شب که هزار
شب همیشه

_امشب فقط مزاحمتونم

لبخندی زد که زیباییشو ۲۱ برابر کرد نریمان: من فردا
پرواز دارم میتونی بمونی

تا گفتم پرواز سریع گفتم: وای ی لحظه گوشیتو بده گوشیشو داد بهم
سریع شماره رقیه رو گرفتم که گفت برا فردا ساعت ۲۱ صبح بلیط گرفته
تشکر کردم و بعد گوشیتو بر گردوندم
_منم مزاحم نمیشم فردا پرواز دارم نریمان: جدی
له کجا؟

فرانسه پاریس

با لبخند آرامش بخشی گفتم: منم مقیم همونجا مهلت حرف زدنو بهم
نداد و گفت برو استراحت کن و درم قفل کن
به سمت یکی از اتاقا رفتم و درم قفل کردم و باهمون لباسا افتادم رو تخت

رفتم تو فکر رهام آرتام

مامانم بابام

ارغوان آروشا

باخودم عهد بستم که همه چیو بریزم دور میخواسم برم

اونور شیمی درمانیم میکردم درسمم

میخوندم

بایاد آوریع مامانم و بابام و کل کلامون اشکم دراومد پتور و کشیدم رو سرم و خوابم برد

صبح که از خواب بیدار شدم

فوری لباسامو عوض کردم و رفتم بیرون این نریمان

نشسته بود صبحانه میخورد

-بخشید آقای رستگار

-سلام صبح بخیر خوب خوابیدین

-سلام بله ممنون

-خواهش میکنم بفرمایید صبحانه

-نه مرسی فقط اگه لطف کنید تلفنتونو بدین

-باشه عشقم کاری نداری

-نه فدات فقط بی خبرم نزار

-باشه خواهری

-پس فعلا

-بااااای

گوشیو دادم به نری جونو ازش تشکر کردم و رفتم تو اتاق تا آماده بشم تا ساعت توی اتاق
بودم

اومدم بیرونو دنبال نری رفتم فرودگاه اونم ساعت

پرواز داشت بامن باهم سوار هواپیما شدیم کنار

پنجره نشستم

چشمامو بستم برگشتم به گذشته

مامان بابا ببخشید چشممو بستم

خوابیدم بعداز دوساعت بیدار شدم

-نرسیدیم

-دوساعت دیگه

-آهان نهارمو خوردم دوساعت

زود گذشت بانری رفتیم هتل

یه اتاق واسه من یکی واسه خودش گرفت رفتم تو اتاق
تخت تاصبح خوابیدم

صبح که چشمامو باز کردم ، از تعجب شاخ دراوردم ، وا من اینجا چیکار میکنم؟؟؟
ناخداگاه یه جیغ بنفش کشیدم ، این پسره پریددد تو . من که تازه اتفاقات دیشب یادم اومده
بود ، سریع از اتاق بیرونش کردم

، وایییییی خاک تو سرم نیم ساعت دیگه پروازه ، سریع شالمو انداختم سرمو دویدم بیرون .
داشتم وسط کوچه میدویدم که یه ماشین جلومواستاد . وای الان چه وقته مزاحمته ؟ پسره که
هم اتاقیم بود گفت :

پروازمون با همه . منم سریع سوار شدم وقتی که رسیدیم یادم اومد که من نه شناسنامه با
خودم اوردم نه پاسپورت وای خاک تو سرم . حالا چیکار کنم ؟ سریع به همون پسره هم
اتاقیم گفتم بره سمت خونمون .

نمیدونم چرا این کارو کردم اما اون لحظه فقط این به ذهنم رسید . جلوی در خونه که توقف
کرد از ماشین پیاده شدمو به سمت خونه راه افتادم .

دل تو دلم نبود ، وای ، ای خدایا ، الان که برم همه منو میبینن . داشتم فک میکردم که

این پسره صدام زد: کمک میخوای ؟ چرا به فکر

خودم نرسید؟؟؟

روناک : میتونی بری از اون ساختمان یواشکی بالا؟؟

پسره با حالت گنگی نگام کرد که مجبور شدم براش توضیح بدم که چرا باید این کارو بکنه . پسره بعد از یکم مکث قبول کرد و گفت شرطی داره . منم چون عجله داشتم گفتم هر چی باشه قبوله . و این شد که پسره با ی لبخند به سمت در خونمون راه افتاد . منم از پشت تلفن بهش میگفتم چیکار کنه و کجارو بگرده ، خلاصه بعد از نیم ساعت تشریف فرما شدن این اقا||| ، البته همراه همه مدارکم و لبتابم .

و بعد هم به سمت هتل حرکت کرد. باهم داخل اتاق شدیم تا وارد شدیم در یخچال و باز کردو برام کیک و شیر کاکاو آورد گفت :بخور رنگت مثل گچ شده . منم که خیلی گشتم بود شروع به خوردن کردم .

پسره : راستش من نریمان رستگار هستم ، من پاریس زندگی میکنم و به لطف ارث و درس خوندن زیاد وضع خوبی دارم ، حدودا دوتا کارخونه ایران دارم و ۸۱۰ سهام یک شرکت معتبر ، خودمم اونور شرکت دارم . راستش من مادرم چند وقته که سوزنش گیر کرده و خیلی علاقه داره که من ازدواج کنم اما من اهل ازدواج نیستم و معتقدم ازدواج فقط و فقط دردسره برای همین اومدم ایران که دمبال یه دختر بگردم که باهاش صوری ازدواج کنم . تا اینکه شمارو دیدم خانوم باید بگم که با توجه به شرایط فعلی ، شما بدون اجازه پدر و یا شوهرتون نمیتونید از کشور خارج بشید ، و در ضمن گفتید قولم هر چی باشه قبول میکنین .

روناک : شما اول باید به سری مساعل و بدونین و بعد در مورد ازدواج صوری با من تصمیم بگیرین . براش گفتم از همه چیز ، از همه کس ، از بیماریم . انقد تعریف کردم که دیگه اونم اشکش دراومد و منم خون دماغ شدم سریع ی دستمال آوردو کمکم کرد تا برم سمت سرویس بهداشتی . بعد از خارج شدن از دستشویی کمکم کرد تا روی تخت دراز بکشم . و بعد خودش از اتاق رفت بیرون.

منم گرفتم تخت خوابیدم تا صبح که صدای چرخش دستگیره درو شنیدم . نریمان درو باز کردو داخل شد .

نریمان : صبح بخیر ، پاشو برو آماده شو که باید بریم دمبال کارامون .

وقتی اوکی دادم از اتاق رفت بیرون و منم رفتم حمومو خودمو گربه شور کردم ، بعدم ی شلوار دمپا مشکی و شال ستش همراه مانتو لی روشنم کفش و کیفم که قرمز بود . حوصله ارایش نداشتم اما چون صورتم خیلی بی روح بود رفتم و ی رژ قرمزم زد و بعد از در رفتم بیرون که سینه به سینه این نریمان شدم ، سریع یه کیک و رانی داد دستمو گفت بخور بعد بیا پایین من منتظرتم . سرمو تکون دادم و رفتم رو کاناپه نشستم و مشغول شدم و بعد پنج دقیقه به سمت پایین راه افتادم و به سمت لامبرگینی سیاه خوشگله نریمان حرکت کردم و نشستم صندلی جلو . شاید باورتون نشه اما تا رسیدن به محضر انقد فک زد که داشت خوابم میبرد . همش در مورد شرایطش حرف زد ، منم فقط نگاهش کردم . والالا ، پسره خودشیفته فک کرده عاشقشم ، حالا هی میگه ازدواجمون فقط صوریه ، یکی نیس بگه نه که من خیلی عشق شوهر دارم ، میام خودمو میندازم بهت ، ایش . بالاخره رسیدیم محضر و پیاده شدیم . با هزار تا ترند تونستیم حاج اقا رو راضی کنیم که بی حضور خانواده عقدمون کنه .

موقعی که گفتم بله ارزو کردم که بعدا از کرده خودم پشیمون نشم .

بدون حرف بلند شدمو از اونجا دور شدم ، حالم بد بودو هر ان ممکن بود خون دماغ بشم .
بالاخره این فس الدله تشریفش و اورو حرکت کرد به سمت ی جایی که من نمیدونم کجاست ،
والا خو من که علم غیب ندارم

روناک : کجا میری ؟؟؟ نریمان : میریم

حلقه بخریم روناک : واس چی ؟؟؟

یه جووری نگام کرد که از عمق نگاهش خوندم دوس داره شل و پلم کنه . به درک مرتیکه
روانی ، وایییی فک کنم اینو بلند گفتم . چون سریع زد روی ترمز و برگشت سمتم و گفت چی
گفتی؟؟ انقد اینو بلند گفت که من از ترس از ماشین پیاده شدمو ناخداگاه به سمت خیابون
رفتم ک احساس کردم یه چیزی خورد بهم و دیگه هیچی نفهمیدم .

از زبان نریمان :

وای یه ماشین با سرعت به سمتش حرکت کرد ، تا خواستم بگم که نره ، ماشین با سرعت زد
بهش و روناک پخش زمین شد ، وای خدا . سریع به سمتش رفتمو بغلش کردم و گذاشتمش
تو ماشین . به نزدیک ترین بیمارستان رفتم و سریع به سمت ارژانس بردمش پستار تا
وضعشو دید سریع دکتر و صدا زد .

از زبان روناک :

_ حالا چرا تو شعبه ی دوم میرزا کوچک خان جنگلی رو افتتاح کردی؟ این همه ریش و اینا رو برو درست کن.

نریمان: بابا عزیز من دارم میگم تو این ۴۱ روز من خواب و خوراک درست و حسابی نداشتی بعد تو اینو میگی؟ یا واقعا نفهمی یا خودتو به خنگی میزنی. 😞😞😞
این یارو الان به من گفت خنگ. بیشع _____ ور نفهم.

_ خنگ خودتی من مخم از توی بی _____ ب بهتر کار میکنه .

شیطونه میگه بزمن با همین دست و پای نابودم شل و پل لاش کنم. 😞

_ ا من کی پام نابود شده ها!!!!!!؟ 😞 ن: داد نزن دهه. بیمارستانه ها.

یهو اون پرستاره ای که غش کرده بود اومد تو مته یه گاو و دوباره منو دید چشمش گرد شد و پس افتاد. 😞

_ و!!!! اینم هی زار تی میوفته غش میکنه. نری جون برو به یکی بگو بیاد اینو جمش کنه.

ن: نری ج _____ ون؟ 😞

_ اووووم چیزه م....منظو....منظورم نریمان بود فقط د برو دیگه حالا .

اخیش رفت.

دکتره یهو اومد تو و گفت: دخترم واقعا خدا دوست داره و شانس اوردی. خانوادت دارن از نگرانی خودشونو نابود میکنن.

بابا: من مگه چیکارت کردم. مامانت چیکارت کرد که رفتی هاااااا؟ من تو رو چیکار کردم که رفتی بدون اجازم ازدواج کردی هااااااااااا؟ دیگه تحمل نداشتم. چشمو بستم و دستامو گذاشتم روی گوشمو بدون توجه به خونه دماغم فقط و فقط جیغ زدم. بعدم سیاهی. 😊

رهام:

از وقتی که رفت دیگه تو فکر اون بوسه بودم و سکوت تلخ ایجاد شده ی بینمون.
از وقتی که با ماشینم باهاش تصادف کردم، دیگه خواب و خوراک درست و حسابی هم ندارم. دیگه زندگی هم ندارم و زندگیم داره جلو چشمم پر پر میشه.
صدای جیغاش تو گوشمه. اون جیغای بی جونش.

وقتی زنگ زدم به خانوادش و گفتم تصادف کرده انگار دنیا یه لحظه وایساد. وقتی دیدم عقد کرده دلم میخواست خودمو بکشمو به خودم لعنت فرستادم که گذاشتم بره.
نریمان دوست صمیمی من بهم خیانت کرد اون عشقمو ازم گرفت.

مامان روناک

روناک به خدا فقط به هوش بیای من تو رو به زور میفرستم شیمی درمانی. فک کردی شهر هرته ارههههههه.

راوی کل:

اوه مامانش گند زد به کل داستان همون روناک خودمون بهتره. 😊 روناک:

یهو رهام اومد تو درو محکم باز کرد.

+چیه؟ کجات درد میکنه؟ عزیزرززی————زم عیب نداره الان میگم دکتر
بیاد. وایسا.

_هووووووووووووووو عمو وایسا منم سوار شم کجا؟ صدات زدم بگم من شیمی درمانی

نمیکنم. چرا نمیفهمین ها!!!!!!؟ 😞😞

+تو غلط میکنی پیام بزمن نابودت کنم؟ د نفهم خر باید شیمی درمانی کنی. من نمیخوام

عشقم جلو چشم بمیره. بفهم. یه بار دیگه بگی نمیخوام به ولای علی یه کشیده

میخوری. قسمم خوردم. 😞 یاخدا! به معنای واقعی لال شدم.

من مگه روانیم که کتک بخوام.

اصلا من از مامان بابام کتک نخوردم که از این گودزیلا کتک بخورم. روانی

میمون 😞😞

رهام:

من دارم نابود میشم و یه لبخند مصنوعی تحویل مردم میدم.

اون از عقد روناک و نریمان و اینم از روناک که باید شیمی درمانی کنه. 😞

دارم میمیرم. خدایا صبر بده بهم چیکار کنم؟ اصن الان میام مستقیما به خودت میگم.

راوی کل:

خواهران و برادران گرامی منظورش خوردن نمازه 😊 شما به بزرگی خودتون ببخشید. 😊

روناک:

اییی خدا چرا این روه همچین میکنه؟؟؟؟؟

خیلی درد داشتم برای همین به پرستاره گفتم بیاد بهم یک مسکن بزنه)البته تو سرم بزنه وای بر منحرفان)

با ناز کسی بیدار شدم و دیدم نری داره موهامو ناز میکنه.

واقعا این دوست صمیمی روهامه؟؟؟؟؟ روهام فکر میکنه بهش خیانت کردم 😊نمیدونه فقط به خاطر خودش دارم میرم و از خانوادم فاصله میگیرم.

تق تق تق -بفرمایید.

مامان با یک اخم بزرررررگ اومد داخل و رو به نریمان گفت-میشه با دخترم تنها باشم؟؟؟؟؟

نریمان-بله ببخشید.وناک عزیزم من پشت درم.

عزیزممممم 😊خو درگیری مزمن داره.

مامی-دختره نفهم چرا بدون اجازه شوهر کردی؟؟؟؟؟

-مامان جون گیر نده میشه به نریمان بگی بیاد کار واجبش دارم.

مامان از تاسف سری برام تکون داد و رفت و پشت سرش نریمان وارد شد.

-نریمان اینا فکر کردن و واقعا ازدواج کردیم من یک دلیلی دارم که همرو قانع میکنه
برو ه بقیه بگو بیان.

نریمان رفت بیرون و بعد از یک ربع با خانواده و روهم اومدن داخل.

-همگی خوب گوش کنید. من به دلایلی از ارتام متنفرم و دوست ندارم باهاش ازدواج کنم و
از طرفی هم باید شیمی بشم. پس با نریمان میرم و هیشکی نمیتونه جلومو بگیره.

باب-اخه دختر بابا همیشه که.

-چرا همیشه ؟؟؟؟

روهم-هه بزار عاشق پیشه بره. روناک یه وقت فکر بقیه هم نکنا!!!!

منظورش از بقیه خودش بود هاهها .

-میشه منو با روهم تنها بزارید؟؟؟ همه رفتن بیرون و

فقط من موندمو اون.

-روهم بین من مجبورم برم اگه یک از زیر دست عزرائیل فرار کردم و اومدم اینجا همه

ماجرا رو برات تعریف میکنم.

روهم-اخه...

-روهم جان اخه نداره.

روهم- فقط یک سوال دارم کدو جون!!!

-بنال

روهام-چرا با نریمان اخه لعنتی چرا با بهترین دوست من؟؟؟
 -روح جن هرچی من از قصد با بهترین دوست تو نرفتم که کاملا اتفاقی با هم آشنا شدیم.
 روهام با غمی که از چشماش نمایان بود رد شد و از اتاق خارج شد

یک هفته بعد

اخیشششششششش بالاخره از تیمارستان نه نه از بیمارستان مرخص شدم و الان تو اتاقم دراز کشیدم .

شب ساعت قراره مهمان برامون بیاد و ساعت با نریمان پرواز میکنیم.
 (بچه ها زیادی عشقولانش نکنید منظورم با هواپیما بود) بلند شدم تا آماده بشم .

یک ماکسی بلند مشکی که روش طرح های طلایی داشت همراه کفشای پاشنه سانتی طلایی مو پوشیدم.

یک ارایش خوشگل طلایی و مشکی کردم.و در اخر یک رژ مشکی زدم.
 (تا حالا رژ مشکی ندیدید؟؟؟خب به من چه من رژ مشکی دارم شماهم میخواستید ببینید!!!!)رفتم پایین.

!!!!!! اینا کی اومدن من نفهمیدم؟؟؟؟!!

قوم عجوج و مجوج اومده بودن.!!!! پت متم که هست (منظور از پت و مت روهام و ارتامه)

ارتام یک تیپ زرشکی -مشکی زده بود و روهم تیپ مشکی.

واقعا ناراحت شدم روهمم ،کسی که تازه فهمیده بودم عاشقشم و دارم رها میکنم و با بهترین دوستش میرم خارج.کاری که ارتام و ارغوان با من کردند

چندتا پله آخری روهم رفتم

پایین

همه سرا برگشت به طرفم الهی بمیرررررههه روناک
برات بین عشقمو چجور با برق غم نگام میکرد رهاممو

میگماااا

بین بچم چه خوشتیپ شدههههه

-بسه خوردیش

نگامو از رهام گرفتم به نری دوختم اینم جیگری

شده ها

یه بلیز شلوار مشکی با کت آبی کاربنی پوشیده بوددد ولی بازم

هیچکدومشون به پای عشقم نمیرسن

-چیه حسودیت میشه

-کی؟من؟عمر ااااا

-پس چته

-چه کاری مهم تراز محافظت از سرمو آوردم عقب باپوزخند نگاهشزل زدم تو چشماش
-همه مثل تو پست فطرت نیستن بعدشم از کنارش رد شدمو رفتم لحظه آخر نگاهش

کردم قرمز شده بود

رگ گردنش متورم شده بود

چیه داری آتیش میگیری بگیررررر

نوش جونت

رفتم کنار مانی جونو مامان مامان که باهام

قهر بود مانی جونم باغم نگاهم میکرد

-میدونستم آرتامو دوست نداری ولی رهامو که دوست داشتی پس چرا با نریمان ازدواج
کردی

-مانی جونم وقتی برگردم خودم همه چیزو براتون تعریف میکنم باشه؟

-باشه عزیزکم

-الهی قربونتون برم حالا بخندین جون روناک

-||| قسم نده دختر

-خو بخندین دیگه باشه

بیا 😊 خوبه

-عالییییهههه فداتون بشم ☺

-خدا نکنم جانکم

بعدم یکمه دیگه پیش مانی جون موندمو رفتم توی

حیات دلم شور میزد

کل حیات عمارتو دیدم نبود حتما رفته حیات پشتی

حیات پشتی مثل بهشت بود دایره دایره گل کاشته

شده بود وسط این دایره یه تاپ بزرگ بود که با گل

ای صورتی تزئین شده بود و برای رسیدن بهش وسط

این دایره ها باچمن سنگ فرش شده بود از سنگ

فرشا رفتم سمت تاپ سنگ فرشا پشت تاپ بود

رهام بانریمان روی تاپ نشسته بودن باهم حرف

میزدن -نریمان داداش

-جونم داداش

-مراقب عشقم باش

-رهام بخدا همون قدر که روی نیایش غیرت دارم روی روناکم دارم

-ممنونتم

-مثل خواهر خودم ازش محافظت میکنم سالم برات برش میگردونم

-نوکرتم به مولا خیلی مردی

ارتام با دیدن ما پوزخند زند ، مامان و مانی جون ، نریمان ، بابای من ، بابای دو قلوها لبخند
 زدن ، همین برای من کافیه . به سمت مامانم حرکت کردم ، بوسش کردم . انگار نه انگار
 فک کنم باهام قهر بود ، دیدم اینجوری همیشه ، بغلش کرمو کلی قربونش رفتم تا بالاخره
 اشتی کرد .

تا آخر مهمونی همش پیش نریمان و رو هام بودم هیچ اتفاق خاصی هم نیوفتاد و در آخر رسید
 به خدافظی که بدترین لحظه بود همینطور که داشتم گریه میکردم تک تکشونو بغل میکردم
 بعضی ها هم برای دلداری من میگفتن گریه نداره که ایشالله میری اونجا سالم سلامت
 برمیکردیم بعضی ها هم مثل مانی جون داشتم گریه میکردن به ارتام که رسیدم فقط باهاش
 دست دادم و سریع ازش گذشتم به رو هامم فقط دست دادم خیلی دلم می خواست بغلش کنم
 اما تو جمع زشت بود فهمیدم که ناراحت شده از اینکه بغلش نکردم اما نمیشد کاریش کرد بد
 از این کارا همه مهمون ها رفتن من موندم و نریمان و مامان و بابا نریمان: با اجازتون من دیگه
 رفع زحمت کنم بابا: نه چه زحمتی بمون همینجا نریمان: نه دیگه ممنون میرم
 از مامان و بابا خدافظی کرد منم تا دم در همراهیش کردم نریمان: برو تو
 دیگه سرده سرما میخوری

..باشه مواظب خودت باش نریمان: باشه خانوم

کوچولو خدافظ ..:خدافظ پدر بزرگ

وقتی رفت در و بستم و اومدم داخل به مامان و بابا شب بخیر گفتم و رفتم اتاقم همش به فکر
 روهام بودم نمیتونستم همینطوری بزارم برم فردا هم که صبح زود راه میوفتیم فکر نکنم
 روهام خوابالو بیاد فرودگاه البته من که از خدامه نیاد دلم نمیخواد اونجا بینمش چون دلم
 هوایی میشه و پشیمون میشم از رفتن تو همین فکر و خیالام بودم که این وجدان ما پیداش
 شد

وجدان:خب چرا الان نمیری بینیش؟

..اوممم بدم نمیگی هاهاه

وجدان:من همیشه حرفام درسته

..تو عمرت درست ترین حرفی که زده باشی همین بوده

دیگه نذاشتم جوابی بده و سریع رفتم لباسمو پوشیدم و اروم اروم از پله رفتم پایینو یواااااااااا
 در و باز کردم دویدم تو حیاط سریع سوار ماشین مامان شدم و راه افتادم سمت خونه روهام
 اینا خیابونا خیلی خلوت بود

وجدان:خب خره ساعت نصفه شب اومدی بیرون انتظار داری خیابوناشلوغ باشه

..وجدان جان تو حرف نزنمیگن لالی

عههههه فک کنم خوب بهش گفتم چون ساکت شد همون موقع هم دقیقا رسیدم جلوی خونه
 روهام اینا به پنجره اتاقش نگاه کردم دیدم لامپش روشنه یه سنگ ریز برداشتم و پرتاب
 کردم سمت پنجرش چند ثانیه وایسادم دیدم هیچ عکس العملی نشون نداد چندتا سنگ
 دیگم زدم تا اخر سایه شو دیدم پنجره رو باز کرد و یه نگاه به پایین انداخت عه عه عه

عهههه این چرا لباس تنش نیس فک کنم منو ندید پنجره رو بست و رفت تو چیییییش کوره
فک کنم که منو ندید گوشیمو دراوردم و زنگ زدم بهش

:.سلااااام چطووووووری

روهام:اخره خره بدبخت اینموقع شب زنگ زدی حال منو پرسی همینطور که داشتم

باهاش حرف میزدم هی سنگ میزدم به پنجرش

:.خب چیه زنگ زدم عشقم مگه بده روهام:الهی عشقت

قربونت بره پووووووف

:.واااا این پوفه چی بود اخرش

روهام:نمیدونم کدوم خری هی داره سنگ میزنه به پنجرمون

:.هوووووو خر خودتی بیشور

روهام:من که با تو نیستم منگل جان با اونیم که داره سنگ میندازه

:.میگما روهام شب کوری داری؟ روهام:وااااا نه

مگه من مٹ توام

:.پس چرا منو ندیدی این پایین زیر پام علف سبز شددددد جییییییییغ روهام:واقعا

خودتی؟

:.اره دیوونه بیا پایین بینم

روهام:اومدممممم

به دقیقه نکشیده پرید پایین ، اصلااااا کپ کردم هاااااا ، چجوری ؟؟ واقعااااا چجوری ؟؟
 روهام با داد : گمشو بریم بالا الان سرما میخوری ، دستم و گرفت و کشید به سمت خونشون و
 من و برد تو اتاقش ، اخه خل و چل من اومدم بینمت برم ، حالا تو اومدی منو بکش بکش
 اوردی بالاااااا ؟؟ یهووووو روهام پرتی از زیر خنده .

روناک : چرااااا میخندی ؟

روهام : باز بلند فک کردی روناککککک

روناک : کوفت ، ادم که به عشقش نمیخنده . وبه حالت قهر پاشدم که برم ، دستمو کشید که
 پرت شدم روش ، خاک عالم ، ای وای . هل کرده بودم نمیدونستم چه غلطی کنم . اومدم از
 روش پاشم که نداشت . چشمام گشاد شد ، وااا ، بزا برم ، عجب غلطی کردم اومدم بینمش هااا
 .

روهام : تو میمونی پیش من ، تا فردا ، فردا خودم میبرمت فرودگاه .

فکر بدی هم نبود ، منم که فرصت طلبیب قبول کردم . پاشد از تو کمدمش یکی از تیشرتاشو
 دراوردو داد به من و بعدم خودش رفت بیرون تا من لباسم و عوض کنم . ههههههه لباسش
 خیلی بامزه بودددد ، سفید ساده که پشتش یه نصفه قلب بود مثل بلیز خودش تقریبا تا
 زانو هام میومد پس شلوارمو دراوردم . اخی راحت شدم موهامم که باز کردم و ریختم دورم تا
 راحت باشمممم ، بعدم پریدم رو تخت و دراز کشیدم ، چند دقیقه بعد روهام با ایپدش
 برگشت کنار من رو تخت خوابیدو من و تو اغوش گرفت ، منم چشمامو باز کردم تا ببینه
 بیدارم .

روهام : ای کوچولوی منننن بیدار بودی؟؟ روناک :

الهههههههه عشم

روهام : ایپد اوردم تا باهم بریم اینستا گردی روناک : اخ

جون بزن بریم

رمز ایپدشو زدو وارد شدیم به اینستاگرام و رفتیم تو قسمت جهانش و کلی عکس دیدیم ، من یهو یادم اومد که ایدی یه پیج عاشقانرو دارمممم، ایدی و به روهام دادمو ، وارد پیج شدیم ، عکسارو رد کردیم ، تا به یه عکس رسیدیم که پسره داشت دختر و میبوسید ، من همچین با اه و حسرت این عکسو نگاه کردم که روهام متوجه حسرتم شدو ایپدش و گذاشت رو پاتختی و برگشت سمتم و گفت : تا وقتی من پیشتم نباید حسرت هیچی و داشته باشی و بعد لبمو خیلی داغ و اروم بوسید منم چشمامو بستم و همراهیش کردم ولی از اونجا که خیلی خوابم میومد خوابم برد ، ولی روهام همچنان داشت ادامه میداد .

دنگگگگ دینگگ دووونگ ددنگ دووونگ

ای مرض با دستم دنبال این ساعت مزخرف گشتم تا پیداش کنم آه کدوم گوریه بترکه چشمموبه زور باز کردم اوا من چرا پایین تختم از روزمین بلندشدم و اول یکی محکم کبندم توسر ساعت فک کنم خورد شد ی نگا به رهام انداختم وا پسره خر خجالت نمیکشه الاغ منوپرتیده پایین رفتم بزنم ناکارش کنم که ی فکر شیطانی زد به کلم هاهاهامنوپرت میکنی دارم برات پسره بز رفتم توحمام شامپوروبرداشتم و اومدم بیرون هاهاها دستوپاش نشکنه صلوات ریخم رو پارکتا هاهاهانابودمیشه قشنگ پارکتاروکفی کردم و جلودرایستادم شمارش

معکوس

رهام همونجور که منومیگرفت تو بغلش گفت: خانم ایندم اومده مگه چیع مانی جون چشاش
پر اشک شد ایش زر زر زر زر زر زر

مانی جون بادو از اتاق رفت بیرون
رهام: توچیکا کردی زلزله

ی لبخند از اون رهام خرکنازدم که ا ا تادندونم نمایان شد

–رهام من غلط کردم خندید و سرشو کرد

توموهام نکن الاغ بو روغن حیوانی میده

رهام: روناک چقد خوش بویی وا پسره

سادیسم داره بز

ی ان خجالت کشیدم سریع بلندشدم و نشستم روتخت رهام

خندیدو گفت میره دوش بگیره مشغول بازی با موهام شدم ی ان ی

فکر شیطانی زد به سرم

رفتم پایین و چندتا تخم مرغ گرفتم و اومدم بالا تو کفشا رهام

شکستم و ریز خندیدم

لباسامو پوشیدم و رو تخت نشستم تا شازده

بیاد

از حمام اومد بیرون رفت سمت

کمد لباساش

یه بلیز آبی کاربنی با شلوار پارچه ای براق برداشتو پوشید جوراباشو پاکرد رفت
سمت کفشی که براش آماده کرده بودم

-به به خانومم چه کفشی انتخاب کرده

-بله دیگه باید عشقم خوشتیپ باشه

-بله بله ولی این کفش فرق داره

-چه فرقی

-دوست دخترم داده بهم

تاینو گفت خون جلو چشمامو گرفت دوست دخترت لط کرد

باتو گودزیلای کچل 😞

-پانکنیا

-چرا

-چوننن زشتههه

-||||| خودت گفتی خوشگله بیوش

-نه نظرم عوض شد

-باش

رفتم یه کفش ورنی مشکی براش آوردم وقتی پوشید گفت

-میدونم

چمدونمو برداشتم اومدم پایین مامانو بوسیدم داشت گریه میکرد
فوری رفتم بغل بابا دیگه طاقت نداشتم خداحافظی کردم رفتم
بیرون سوار ماشین شدم تا فرودگاه هیچی نگفتم
برام سخت بود جدایی از مامانم بابام و...

عشقم خیلی سخت بود

چشمامو محکم روی هم فشار دادم تا مانع ریزش اشکام بشه اما..

ی قطره ی قطره اشک سمج از گوشه ی چشمم
چکید با ترمز ماشین چشمامو باز کردم میدونستم
زنده موندم خیلی کمه خیلی (-) برگشتم سمت
رهام باغم نگام میکرد حس میکردم

چشمای عسلیش رنگ غم گرفته بودن

-رهام ترو خدا از این سخت ترش نکن برو دیگه رهام: چجوری بزارم
بری روناک منم میام با تحکم گفتم: رهام نه نمیخوام تو اون
وضعیت.....

لباموبه دندون گرفتم

حتی از به زبون آوردنشم میترسیدم رهام
دستامو گرفت با عشق نگاهش کردم

رهام: من تورو همه جوره میپرستم سرمونداختم
پایین

دوست نداشتم گریه کنم امامگه میشد از ماشین پیاده
شدیم چمدونمو گرفت و راه افتادیم توسالن
انتظار روبه روش ایستادم

نریمانو دیدم اشارش کردم بره به سمت گمرگ ذلُ زدم توچشمای کسی که براآخرین
بارمیدیدمش

آخرین بار؟؟!! چه واژه غریبی اما درسته براآخرین باربود

دستاشو گرفتم - آروم آروم رهام: اومد بارون

- شدیم عاشق رهام: زدیم بیرون

- اومدنم نم رهام: نشست شبنم - رومو هامون رهام: رومو هامون دیگه

نمیتونسم تحمل کنم

چمدونمو گرفتم و دویدم سمت گمرگ - پرواز شماره ۸ به مقصد پاریس تا از گمرگ رد شدم

و کنار نریمان ایستادم به اشکام اجازه بارش دادم نریمان دستمو گرفت و راه افتادیم

سوار هواپیما شدیم

کنار پنجره نشستم

ی لحظه دلم برا ارتامم تنگ شد

حتی از به زبون آوردنشم میترسیدم رهام

دستامو گرفت باعشق نگاش کردم

رهام: من تو رو همه جوره میپرستم سرموانداختم

پایین

دوست نداشتم گریه کنم امامگه میشد از ماشین پیاده

شدیم چمدونمو گرفت و راه افتادیم توسالن

انتظار روبه روش ایستادم

نریمانو دیدم اشارش کردم بره به سمت گمرگ ذلُ زدم تو چشمای کسی که بر آخرین

بار میدیدمش

آخرین بار؟!؟! چه واژه غریبی اما درسته بر آخرین بار بود

دستاشو گرفتم - آروم آروم رهام: اومد بارون

- شدیم عاشق رهام: زدیم بیرون

- اومدنم نم رهام: نشست شبنم - رومو هامون رهام: رومو هامون دیگه

نمیتونسم تحمل کنم

چمدونمو گرفتم و دویدم سمت گمرگ -- پرواز شماره ۸ به مقصد پاریس تا از گمرگ رد شدم

و کنار نریمان ایستادم به اشکام اجازه بارش دادم نریمان دستمو گرفت و راه افتادیم

سوار هواپیما شدیم

به سمت صدابرگشتم که باصورت خندون مهمان دار روبه روش شدم ای یترکی نری همه جا
ابرومنومبیره

—اوووووم چیزی نمیخوام فقط ی چیزی مهماندار:چی
عزیزم —کی میکشین پایین

مهمانداره چشماش شداندازه توپ وا چرابرامن سرخ

میشن آینا مهمانداره:خانم ینی چییبیبیی اوا

دادنزن جر میخوره هنجرت مگه حرف

بدی زدم شگفتا

—خانم چرادادمیزنی بالاخره که بایدبکشین پایین تقریباجیغ زدکه

همه برگشتن سمتون مهماندار:خانم خیلی شما بی ادبین دیگه

داشت سیمام قاطی میکرد

بزارمش توقدرمطلق

—خانم چندساعته پرواز کردیم ینی نمیخواین این هواپیما روبکشین پایین لعنت به هرچی

مغز منحرفه تودر خط امام نیسی دختره باحرص رفت دیووانه ایش

برگشتم سمت نری ریز میخندید —زهرمار خنده

داره شلغم نری:بدبخت دختره حق داش منم...

بادستم زدم به بازوش بیشعورا

—کی میرسیم

نری: نیم ساعت اینا

دوباره چشماموبستم و سعی کردم به چیزی فکر نکنم تو اوج خواب
بودم

که دوباره این شلغم پارازیت انداخت

-دیگه چته

-بلند شو رسیدیم

-بزار یکم دیگه بخوابم

-نننن دقیقه است رسیدیم

-||||| چرا نگفتی

-هرچی صدات زدم بیدار نشدی

-ای شلغم کچل

با غیض بلند شدمو رفتم سمت در

اینقدر عصابم داغون شده بود که نزدیک بود بامخ بخورم زمین

-روناک حواست کجاست

-خو||||| اوم میا||||| اد

-باشه الان میریم هتل این نیم ساعت صبر کن

-با||||| اشه

بعدشم آروم رسته نریو گرفتم که نیافتم رفتیم از
 فرودگاه بیرون سوار تاکسی شدیم رسیدیم بهترین
 هتل پاریس بزار بینم این مگه اینجا خونه نداره

-نری

-جانم

-تومگه اینجا خونه نداری

-دارم

-پس چرا اومدیم هتل

-خونه رو گفتم مرتب کنن تا برای ورود فسقلی خانوم آماده باشه

-آهااا راستی فسقلیم آبجیته 😞

-میدووووونم

-شلممممممم

بعدشم پشتمو بهش کردم و رفتم سمت آسانسور اونم و ایستاده بود میخندید کچل زشتتتت -

روناک کجا میری سر قبر نم کجامیرم دیگه اه

-میرم داخل اتاااق

-هنوز کلیدو نگرفتیم که

دندوناشوروی هم فشاردادوگفت:بایدبریم خونه مامانم اینا وسایلاتم جمع کن میریم خونه خودمون -خونه ننه اینات چرا نری:میخوان بیننت گیر دادن بینیمش عروسی بگیریم -میدونن من مریضم

نری:اره میدونن ی تخته کم داری لنگه کفشمودراوردم که دویدتواشپزخونه نری:چراارم میکنی گوساله -ازسنت خجالت بکش گوزن رفتم تواتاق و چمدونموبازکردم ای خدا

حالا چ کا کنم وای

بایدبرم ازمونم بدم من
چقدربدبختم

سریع ی شلوارجین تنگ دراوردم با ی تاپ سرمه ای همینه دیگه
تاازایران خارج شدم

ارمانا امامو بردم زیررادیکال

سریع لباساروپوشیدم و موهاموبالا سرم بستم و ی رژ قرمز زدم و رفتم توحال
نری:میگما رو....

بادیدن من حرفش نصفه موند

ی دفعه باعصابانیت گفت:روناک رهام بفهمه اینجوری دراومدی منو دار میزنه

-آخخخخ چتهههه

-روناکککک وقتی میخوابی میمیرییییی

-کوووووقت نخیرم

-پس چراهرچی صدات میزنم بیدارنمیشی

-داشتممم خواب میدیدم

-چه خوابی

خاک توسرش بین چقدر منحرفه شلغم بدبخت -خواب

میدیدم تو یه باغ بارهام راه میرفتیم

-||||| پس بد موقعی اومدممم

-آرررررره شتر

-خیله خب بسه دیگه یکم دیگه وایسم بهم لغبای بدترم میدی

-حقتتههههه

-بی تربیت بعدشم رفت بیروون اه

اه اه چقدر لوووووس

بلند شدم رفتم توی حمامی که تواتاق بود یه دوش

گرفتم

یه شلوار تنگ نقره ای بایه تاپ سفید پوشیدم موهامو بافتم
رفتم پایین

همه جلوی پام خمو راست میشدن منم مثل خر تیتاپ
خورده ذوق میکردم 😊 وقتی رسیدم توی پذیرایی

دیدم نری پشت یه میز بزرگ نشسته که روش
پر شده از غذاهای رنگی رفتم کنار نری نشستم
گیج شده بودم

تو عمرم اینقدر غذا با هم ندیده بودم

پریدم رو صندلی و شروع کردم به خوردن جوری میخوردم انگار اولین بارمه غذا دیدم

ی ان به نری نگاه کردم با دهن باز نگاه میکرد

—هاچیه خوشگل ندیدی ببندمگس میره نری: وای روناک به
یکی از ارزو هام رسیدم مممم

—چییییی

نری: اینکه یکی از قحطی زدگان سومالیو ببینم کثافتتتت

به سکتش خیز بردم که از پشت میز بلندش

—مردی وایسا

-فدات عروس گلم

-۱۱۱۱۱ بابا منم آدمما

-۱۱۱۱ سلام نری بابا توکجا بودی

-زکی بابای ماروباش منو بااین هیکل ندیده ولی این خاله ریزرو دیده

-خاله ریزه خودتی

-۱۱۱۱۱ تو مگه دروغ میگم عشقم

-نریمان جان تنهامیشیم که

-ننننن من امشب میخوام پیش مامانم بخوابم بعدم دوید

سمت مامانش همه باهم زدیم زیر خنده قیافش خیلی بانمک

شده بود

-خب بسه پسر موباعروس گلم روی پانگه ندارید بریم داخل

اووووه جذبت تو حلقم دانی جون همه باهم رفتیم بالا داخل

پذیرایی نشستیم اومدن از مون پذیرایی کردن

بعد از چند دقیقه یه جام هایی آوردن که داخلش یه چیز قرمز رنگ بود فکر کنم شربت آلبالو

تارتم بردارم نری داد زد

-نننننن رونا۱۱۱۱۱۱۱۱

تو جام خشک شدم روانی جیغ میزنه

-چرا|||

-خانومم مگه شما به شامپاین حساسیت ندارین اووووه این

مشروبه ای وای خوب شد گفت

-||| چرا خوب شد یادم انداختی بعدهم

خندیدمو نشستم سره جام این نریم که هی

میخندید درددددد عبضی

همینجور که داشتم توی دلم فحشش میدادم یکی یه ظرف

پراز میوه گذاشت جلوم باتعجب سرمو آوردم بالا

دیدم مهشیده بالبخنه نگاهم میکنه

-بخور خوشگل خانوم مامان پوست کنده

-مرسیییی گلم

-میشه بشینم کنارت اگه مزاحم نیستم تا رفتم بگم نه مراحمی این

شلغم پارازیت انداخت

-چرا مزاحمی برو

-مگه از تو پرسیدم

-نه از خانومم پرسیدی ولی من جواب دادم همینجور داشتن کل کل میکردن

انگار یکی داشت با گوشتکوب میزد تو سرم

-نریمان جان بسه

نری یه نگاه بهم کرد فهمید حالم خوب نیست

-روناکی خوبی

-نه

-میخوای بریم یکم استراحت کنی

-آره

بعدش باکمک نری رفتم بالا تویه اتاق آروم روی تخت دراز کشیدم

چشمامو بستم

نریمان آروم موهامو نوازش میکرد مثل یه لالایی بود آروم خوابم

برد

بازم خوابه رهامو دیدم چقدر کنارش آروم بودم کنارش

انگار دنیارو داشتم

تواوج خوابم بودم که باز این نری پارازیت انداخت

-روناک روناکی گلکم بیدارشو

-هووووم

-بلند شو خانومی رهام دق کرد

یهوازجام بلندشدم چی گفت رهام چیش شده

-رهاااام چییی

-هیچی ازبس زنگ زد هواب بودی دق کرد

-ای وایای تلفتنننن بده

-بیا

تلفنو چنگ زدم شماره رهامو گرفتم بعداز سه تا بوق برداشت

-جانم

-رهااااااام

-جانم نفسم

-خوبی

-آره خانومم تو خوبی

-خوبم

-خداروشکر خوابالوی من

-ایششششش

-خخخخخخخ چیه خو هر وقت زنگیدم خواب بودی

–خوب کردم

یکم دیگم بارهام حرف زدم بعدش رفتیم پایین برای شام

رفتم کنارنری بشینم که ننش عین پیام بازرگانی گفت:بیاینجدخترم بیاینجاعروسکم

ماشالله چ ساکت چ مظلوم

تااینوگفت ی دفعه صدای پاشیده شدن چیزی اومدبعدش صدای جیغ هانا هانا:وحشی بین

چیکاکردیییی به نری نگاه کردم

که انگاردوغ توحلقش بوده ولی پاشیده روصورت هانا

ی دفعه بادادگفت:نیلی جوووون این مظلومههههه این یک شیطانههههه بابااااا

آی دارم برات بین چیکارت کنم من تورو نیلی

جون:عععع نگو بچم به این ساکتی

روبه نریمان لبخندحرص دراری زدم و ابروهاموانداختم بالا بخور شتربخورکه

حقته

هانا:کودن این چ کاری بودکردی نری:خوب

کردم هانا جیغ زد

هانا:چراتوبایدمیمودییی ازدستت راحت بودیممم نری:توهم بری

من ازدستت راحت میشم نیلی جون:عععع بسه بازموش و گربه به

هم افتادن خدایا

من ی تو مورتو کلم دارم اینا دیگه
چرا خاک توسرا

بعد غذاهمه تو حال نشستیم من
کنار نری نشستم

دانیال جون: خوب دخترم نشدماییام خوایتگاری ایشالله میریم ایران پدرمادرتوزیارت
میکنیم تودلم گفتم اره تنها بی من

نیلی جون: حالا اینوبگین کی براما نوه میارین

باشتاب سرماوردم بالاوبه نیلی جون نگاه کردم از خجالت زردشدم چیزه ینی سرخ
نری خندید و منو کشید تو بغلش و گفت: از کجامیدونین روناک حامله نیس باچشای گردشده
ذل زدم به نریمان نیلی جون جیغ کشید: وایای حاملس رفتم بگم نه که نریمان گفت: اره
دیگه چشمم داشت میوفتاد روزمین از عصبانیت فقط دوست داشتم سریع تر بریم خونه
تا دممش کنم

ی دفعه غوم مغول حمله ور شدن سمتم کلن
منواییاری کردن بعد ی رب منوول کردن تصمیم
گرفتیم بریم خونه

از همشون خدافظی کردیم و سوار ماشین شدیم و زمان انفجار

باجیغ گفتم: چرا دروغ گفתי ماشینوروشن
 کرد و حرکت کرد نری: مجبور بودم جیغ
 زدم: چ مجبوریتیبیی

نری: قلبش ضعیفه باید خوشحالش میکردم ساکت شدم
 ینی نتونسم چیزی بگم

عشق یعنی این لحظه های خیلی خاص
 که خدا هم فکر ماست همه ی
 دنیا اینجاست

یه شروع یه نگاه لبمون بی صداست عشق یعنی این
 دو تا احساس بی تاب به قشنگی یه خواب دو نفر
 توی یه قاب

یه نگاه تو چشات دل من تو رو خواست

هر چی میگم همه حرفای دلمه عاشقتم حالا
 برو بگو به همه بگو یه حس عجیبی توی
 دلمه حس یه تب توی تنمه

یا تموم شدن اهنگ ماهم رسیدیم دلم هوای رهامو کرد اون روزی که برای اولین بار بوسیدم اون روزی که از حمام اومدم بیرون و.....

باصدای رهام پیاده شدم بغض داشت خفم میکرد حالم بد بود

سریع دویدم توخونه و رفتم تواتاقم و دروقفل کردم

خودمو انداختم روتخت وزارزدم یکی هست

تو این قلبم

که هر شب واسه اون می نویسم و اون خوابه نمیخوام بدونه واسه اون که قلب

من این همه بی تابه یه کاغذ یه خودکار دوباره شده همدم این دل دیوونه یه

نامه که خیسه پر از اشکه و کسی بازم اون و نمی خونه

یه روز همین جا توی اتاقم یه دفعه گفت داره میره چیزی نگفتم آخه

نخواستم دلش و غصه بگیره گریه میکردم در و که می بست می دونستم

که میمیرم اون عزیزم بود نمی تونستم جلوی راش و بگیرم

می ترسم یه روزی برسه که اون و نبینم بمیرم تنها خدایا کمک کن

نمیخوام بدونه دارم جون میکنم اینجا

سکوت اتاق و داره میشکته داره می شکته تیک تاک ساعت روا دیوار دوباره نمیخوام بشه

باور من که دیگه نمیاد انگار

یه روز همین جا توی اتاقم یه دفعه گفت داره میره چیزی نگفتم آخه
 نخواستم دلش و غصه بگیره گریه میکردم در و که می بست می دونستم
 که میمیرم اون عزیزم بود نمی تونستم جلوی راش و بگیرم

یکی هست تواین قلبم

که هر شب واسه اون می نویسم و اون خوابه نمیخوام بدونه
 واسه اونه که قلب من این

:

صدای نریمان از پشت در میومد ولی توجهی

بهش نمیکردم

نری:روناک باز کن درو روناک این روزاهم میگذره تموم میشه باز کن این درولعنتی -

برونریمان برو

نری:بزا صحبت کنیم بعدمیرم جیغ زدم:نریمان

بروووووو نری:روناک دروباز میکنی یابازش کنم

جواب ندادم

ینی حوصلشونداشتم اینقدر عصبانی و خسته بودم نمیتونستم جواب بدم به سمت میزمشروب

کنار اتاق رفتم و ی گیلای برداشتم و خوردم ی گیلای دو

سع چهار پنج

اینقدر خوردم که دیگه تعادل نداشتم

نریمان

دیگه داشتم کلافه میشدم همه ی خدمه جمع شده بودن بالا باخشم دادزن: برین اتاقاتون

همشون مثل موش در رفتن دوباره در زدم

ولی تنها صدای که اومد صدای شکستن ی شیشه بود داد زدم: احمق درو باز کن

چیزی نگفت با پام به در ضربه وارد کردم ی بار دوبار

و بالاخره در شکسته شد باعجله وارد شدم

نگام روی شیشه های شکسته ی روی زمین چرخید و روی روناک ثابت موند دختره احمق

کاملامسته

رفتم سمتش و بغلش کردم دستاشو دور

گردنم حلقه کرد

بردمش تو حمام و شیراب سرد باز کردم که جیغش رفت هوا روناک: سررررده

توجهی نکردم

فقط میدویدمااااا میدویدمااااا. انا رونا کم توی همون وضع ول کردم آقا کی میره این همه راهو. اگه دوباره نزدیکش شم باید خود کشی کنم که رهام منو میکشه. چی گفتم 😊😊 رفتم تواتاق و درو بیتموقفل کردم امنیت نداریم به مولا لباساموعوض کردم و خودم پرت کردم روتخت صحنه فرارم که یادم اومداز خنده غش کردم سرموتکون دادم و افکارمنفیو از توش ریختم بیرون و چشماموبستمو سعی کردم بخوابم

روناک:

آخیش. امروز یه روز خوبه مطمئن ا. 😊 یه صبح دیگه یه صدایی گوشم میگه ثانیه های تو داره میره امروزو زندگی کن فردا دیگه دیره خوب دیگه دارم چرت میگم .

اوووووی دلم گشتمه.

وجدان: خو گمشو برو صبونه بخور ساعت ۲۲ صبه.

+ دهه باز توی اسکل اومدی خفه باو.

وجدان: من برم تو افق محو شم.

و اینگونه شد که به معنای واقعی خفه شد. 😊 راوی کل:

آقایون داداشام خانوما آبجیام ببخشید این روناک یه کوچولو که نه خیلی بی تربیت و
 بیبه. شما به بزرگی خودتون ببخشین. 😞 روناک:

داشتم از پله ها میرفتم پایین که یهو زارت رفتم تو شیکمه نری خره.

+وووووی ننه.

_ای کوفت نعنا.

+تو دلت.

_توی جیگرت.

+ببین من رفتم. 😞

و!!!! این مث این 🐼🐱🐭🐹🐻🐾🐽🐾🐾 دیده ها چرا یهو در رفت ن شما بگین چیلا؟

راوی کل:

منظورش اینه) چرا؟ (😊):

هرچی فکر کردم به نتیجه نرسیدم برای همین

بیخیال شدم رفتم پایین میز صبحانه آماده بود

پراز چیزای رنگارنگ

وووووی من عاشق همچین میزهاییم همینجور که داشتم

بازوق به میز نگاه میکردم صدای شکم در اومد رفتم پشت

میز نشستم اول شیر عسلمو خوردم بعدش آب پرتغالمو

بعدشم شروع کردم به صبحانه خوردن وایای خدا
نمیدونی چقدر گشتم بود همینجور داشتم تندتند
میخوردم

که احساس کردم یکی داره نگام میکنه سرمو آوردم
بالا

دیدم نریمان داره بادهن باز نگام میکنه -هااا چته
چرا اینجوری نگاهم میکنی

-روناک از قحطی اومدی

-کککوووووقت شلغم گشتمه خو

-خو بچه مثل آدم بخور

-بوزینه فرشته ها آدم نمیشن

-مطمئنی فرشته ای

یه چپ چپ مشتی بهش رفتم که دستاشو آورد بالاو گفت تسلیم ایول جذبه 😊

اومد پشت میزروبروم نشست شروع کرد

به خوردن

وقتی کامل صبحانشو خورد بلند شد

-خب بامن کاری نداری

ای بااااا چنگده خولدم.

راوی کل:

منظورش اینه)چقدہ خوردم(😊)با هر کلمه یا جمله ی این من باید ترجمه کنم. 😞

روناک:

وجدان:روناک حرفای راوی رو شنیدی؟

_آره بابا راوی خره کی باشه پارازیت و پیام بازرگانی.

راوی کل:

من دیگه قهلم بلین گمشین بعضیای بیشهول.من برم تو افق محو شم روناک:

نریمان اومد ووووووی برین گمشین افکار من 😊

+رونی.

_عمته.

+رهامه 😊

_زنته البته زنه ایندت.

+اینارو ولش کن تو خجالت نمیکشی از کار دیشبت.

_دیشب؟چی شد مگه؟ 😊

+کم مونده بود کار دسته خودمو خودت بدی. 😞

هل شده بودم بافریاد خدمتکارارو صدازدم سریع اومدن
بالا

همشون وایساده بودن ی کنار -

چرا وایسادین کمک کنین

همونجور سر جاشون ایستادن

باعصبانیت رونا کوبغل کردم و بردم توماشین پیرهن سفیدم قرمز شده بود

رسوندمش بیمارستان

چندتا پرستار با برانکارد بردنش پشت درنشستم و زنگ زدم به مامانم اینا که بیان

سریع اومدن مامانم گریه میکرد

منم فقط ی جانشسته بودم تا دکتر اومد بیرون تقریبا حمله

کردیم به سمتش

-د..ک...ت...ر

آروم گفتم: سرطانش خیلی بدخیم شده اون تو مورداره بزرگ میشه و....

با جیغ مامانم و از حال رفتنش حرف دکتر نصفه موند

سریع چندتا پرستار بردنش توی ی اتاقی منم با دکتر رفتم تا بقیه حرفشوبگه روی صندلی

نشستم و منتظر موندم

دکتر: تا چند ساعت دیگه به هوش میاریمش فقط باید مادش کنین موهاشو خودتون میزنین
 یاما و مکتی کردو گفت: احتمال زنده موندنش صفر درصده گفتم بدونین
 دستوپام شل شد بدونه توجه به دکتر رفتم بیرون و زنگ زدم به رهام با صدای گرفته ای
 جواب داد رهام: چی شد
 بابغض گفتم: بیچاره شدیم
 ی دفعه با داد گفت: چی شده روناک چیزیش شده
 آروم گفتم: فقط بیا اینجا چون ممکنه آخرین دیدارتون باشه و گوشیو قطع کردم
 رفتم تو بخش و منتظر موندم به هوش بیاد ی ساعت دو ساعت سع ساعت
 چهار ساعت پنج ساعت
 با صدای پرستاری سر مو اوردم بالا: بیمار بهوش اومدن با عجله رفتم تو اتاق
 دستشورو چشاش گذاشته بودواشک میریخت رفتم کنارش
 دستشو گرفتم که نگام کرد
 روناک: حالش خوبه ☺ تر و خداراستشوبگو
 چی میگفتم میگفتم مامانت رفت میگفتم رفت زیر ی خروار خاک وقتی
 سکوتمودید شروع کرد به جیغ زدن
 روناک: دروغهههههه اشغاله عوضیییی دروغههههههه مامانم منوتنها نمیزار هههههه
 گمشوازا تا قم بیروننننن

-درددرد روانی اگه تو کم بیاری که رناکم کم میارخ

-نمیدونم هیچی نمیدونم مغزم ارور میده

-چرا!!!! آخه

-عشقم زندگیم داره جون میده جلوی چشمم میفهمی

-آررررره میفهمم خوبم میفهمم ولی اینو بدون نباید کم بیاری ن ب ای د

-نمیتونم بفهم نمیتونم

-باید بتونی چون همه امید رناک الان تویی

-چرا من

-چون اون فقط تورو باپدرش داره پدرش که اینجانیست ایرانه فعلا تو اینجایی و

کنارشی ومیتونی بهش دل گرمی بدی

-دکترش جوابش کرده

-کرده باشه اون دکتره خداکه نیست

-یعنی چی

-یعنی اینکه خواهست اون که هنوز جوابش نکرده یکم فکرکردم

راست میگفت دوباره داشت خدارو یادم میرفت اون هنوز هست

اون خدایی که بیار رناکو برگردوند هنوز هست دوباره رناکو

برمیگردونه

مطمئنم خدا هیچوقت بنده هاشو ناامید نمیکنه -آره آره راست
میگی خداهست اون هنوز هست

-آره پسر خداهنوز هیست

-اون ناامیدم نمیکنه اون رناکو برمیگردونه مگه نه

-اگه توکل کنی بهش آره برمیگردونه

-یعنی چی

-یعنی اینکه اگه بهش ایمان قلبی داشته باشی وباورش کنی که میتونه اونو برگردونه
ناامیدت نمیکنه

-ایمان دارم بهش

-پس توکل کن صبر داشته باش

-باشه

خدایا!!! من بدم من بی دینم تو

بزرگی تورحیمی توکریمی من

فدات رناکمو برگردون خدایا

بریدم از همه خدایا امیدم فقط به

توا ناامیدم نکن

خداجونم زندگیمو میدم ولی

رناکمو نگیر ازم ناامیدم نکن

توروهر کی دوست داری ناامیدم نکن خداجون

رفتم توحیاط بیمارستان هوای پاریس
گروگومیش بود بارون نم نم شروع به باریدن
کرد

دستموتوجیب شلوارجینم فروکردم و شروع کردم به راه رفتن بارون نم نم
میریخت و لباسموخیس میکرد گوشیمو دراوردم و اهنگ موردعلاقمو پلی کردم
پره بغضم ابره بهاره بسه نمیخوام دیگه بیاره

نمیخوام این نم نم بارون خاطره هاشویادم بیاره نمیخوام دیگه
بیاره دیگه اشکام دست خودم نیس جاواسه غصه و غم نیس
اخه بعدازاین همه مدت هیچکی به جزاون توی دلم نیس دیگه جاواسه
غم نیس

سیگاروروشن کردم و گذاشتم گوشه ی لبم

خدایا چ جوری شروع شد چرااینجوری تموم شد

نشستم روصندلی

باهرپگی که به سیگارمیزدم به عقب برمیگشتم چی شد عاشقش شدم

شُر شربارون توخیابون توخیابون مگه چیه غیر از خاطره هامون مال
 مابود تو زمستون این خیابون اشک سمجی از گوشه ی چشمم چکید پایین
 باقرار گرفتن دستی روی شونم سرموبلند کردم نری: رفیق یار بیدار شده لبخند زدم
 از نریمان خیلی ممنون بودم کار بزرگی کرده بود
 باهاش به سمت اتاق روناک را افتادم بیرون و ایساده تنها وارد شدم
 چارزانونشسته بود و دستش رو صورتش بود رفتم کنارش
 دستمواروم کشیدم روی موهای ابریشمیش ی بنچه مواومد تو دستم
 قلبم فشرده شد
 سریع موهارو گذاشتم توجیبم نگام کرد چشماش
 قرمز بود
 -نمیخندی لبخندتون دیدما
 بابغض گفت: کی رفت کی تنهام گذاشت چرا سرموانداختم پایین
 روناک: رهام میخوام برم ایران میخوام خودم مامانموبشورم خودم غسلش بدم رهام اون چشم
 به راه منه آروم گفتم: بعدشیمی درمانی شروع کرد به گریه کردن بغلش کردم
 اشک میریخت و باموشتای ظریفش میکوبیده سینم روناک: لعنتی من دیگه
 بر نمیگردم نمیگردم سرموفرودم تو موهاش وسیعی کردم ارومش کنم
 -نگو روناکم نگو

بابغض گفت:تروخدابرام ی کاری کن

جانم

روناک:میشه برام بگی ی نفر گیتار بزنه تو برام بخونیاخنده ی تلخی گفتم:من که صدام

خوب نیس بابغض گفت:صدآت برام دلنشینه

لباموروی هم فشار دادم و گفتم نریمان بیاد گیتار بزنه نریمان گیتارشو آورد و نشست

کنار من

خوب چی بخوام جیگر روناک:دقیقه های اخر تن

صدام رفت بالا بابغض گفت:لطفا

به نری اشاره کردم بزنه و شروع کردم

میری از پیش من ای عشق من بی همسفر میری سفر

دلواپسم واسه ی تو

پرستار او مد داخل قیچیوتیغوازش گرفتم و رفت بیرونهمونجور که میخوندم نشستم پشتش

دلواپسم

واسه تو عشق من برو

تنها برو

اما بخند این لحظه های آخر و موهاشو تو دستم گرفتم و چشمامو بستم چیو فشار دادم

و موهاشور یخت روپام تر و خدا نزار

ی امشبم باگریه های من تموم بشه قراره دیدنت از امشب ارزوم شه

نزار که اشک من بریزه پشت پای تو تیغو کشیدم روسرش تموم موهاش

ریخت

سفید یع پوست سرش دیده میشد بر نمیگشت نمیزاشت نگاش کنم نریمان از اتاق رفت

بیرون آروم صداش

–روناک

#به #قلم #نیلوفر و ساحل

تکون نخورد هیچ حرکتی نکرد دوباره صداش زد –روناکم خانومم

جواب نمیداد ولس شونه هاش میلرزید

–چرا گریه میکنی زندگیم

گریه آرومش تبدیل به هق هق شد الهی بمیرم این

روزارو نبینم آروم بر گردوندمش سمت خوردم

چشمای آیش قرمز شده بود داشت دیوونم میکرد غم

تونگاهش بغلش کردم سرشو گذاشتم روی سینم –

گریه نکن دنیای رهام گریه نکن

وای نمیدونید چقدر قیافش بانمک شده بود وایای نمیدونید
 قیافش چقدر باحال شده بود دهنش باز مونده بود دماغش
 قرمز شده بود هی بالاش میکشید خخخخ

-چگونه شمادوتا

-نریمان خیلی صدات زشته ها

-صدای خودت زشته دختره ایکییری

-خیر سرم دخترم اینقدر صدام نازک نیست

وایای خداییش راست میگفت صدای نریمان از روناکم نازک تر بود 😊😊

همینجور که داشتیم میخندیدیم یاده حرفش

افتادم رفتم اخم کنم

دیدم داره میخنده دلم نیومد منم به خندم ادامه دادم

وسط خنده یهو روناک بغض کرد یهو زد زیر گریه -روناکم

چی شد

-دلم مامانمو میخواد

-خانومی مامانت جاش خوبه

-خوچرا منو نبرد

وایاییییی خدا خودمو میکشم

یه صبر بهم بده من بتونم از پس این بریام - خانومم این چه حرفیه داری
 ناراحتم میکنیا باچشمای اشکی بارونیش زل زد تو چشمام آخخ بخورم
 چشماشو چه ملوس نگاه میکنه
 الان میخورمش سرشم کج کرد مثل پیشی ها نگاهم میکنه
 -اینجور نگاهم نکن میخورمتا
 -شلا
 -آخه شکل پیشی داری نگاهم میکنی
 -من پیشیم
 -اوهوم
 -خودتی شلغم
 اووووخ من دلم تنگولیده بود برای این لقباش قهر کرد الان
 خدایا تواین چندماه اندازه تموم عمرم ناز کشی کردم
 -خانومی قهری
 -یس
 -چرا نفسم
 -بهم گفتی پیشی

-اوخ من فدات ببخشید

-نچ همیشه

-ملوسک ببخشید

-اه اه حالمو بهم زدین

-نریمان جان

-جونم داداش

-خفه شو لطفا

-ایش قهرم

بعدشم پشتشو به ما کرد رفت روناک:

حالم بد بود اما سعی میکردم لبخند بزنم با بغض

گفتم: رهام ایینه رهام: روناک نمی...

حرفش قطع کردم: لطفا

ایینه روداد بهم ی نفس عمیق کشیدم و خودمو تو ایینه نگاه کردم

باورم نمیشد این من

بودم چقد زشت

باگریه گفتم: رهام روسری

رهام: چرا عزیزم

جیغ زدم: تر و خدار و سریموبده

روسریموداد سریع سرم کردم از روسرم سر میخورد به بدبختی نگرش داشتم

یاد موقع هایی افتادم که مامان روسری سرم میکرد با صدای دکتر به

خودم او مدم دکتر: حاضری خانومی خونسرد به رهام نگاه کردم

اگه میرفتمم برام فرقی نداشت بالاخره چیزی برازد دست دادن نداشتم دکتر از اتاق رفت

بیرون

دستا عشقمو بر آخرین بار تو دستم گرفتم بردم طرف

لبم و بوسیدمش

رهام: این کار ابراجیه عشق من تو برمیگردی

بغضمو فرودادم و سرمو تکون دادم احساس میکردم دارم خفه میشم دلم هوای

مامانمو کرده بود

— رهام مواظب بابام باشیا حالا که تنهاس و منم شاید...

با فریادش خفه شدم رهام: روناک

تو جایی نمیری

اشکام راهشونوپیدا کردن و روی گونه هام ریختن دکتر او مدن

داخل

دستشو گرفتم: گوش کن تر و خدا حواست به بابام باشه اون تمام دارونداره منه اون زندگیمه

رهام یادت نره دوستت دارم

و احساس سوزشی توی دستم کردم و کم کم چشمم بسته شد.....

:

رهام:

وقتی بیهوش شد سریع بردنش

اتاق عمل

عشقم مثل فرشته ها چشماشو بسته بود پشت دراتاق

عمل رژه میرفتم عصابم داغون بود

همه بدنم از استرس عرق کرده بود

انتظار تنهایی پشت اتاق عمل اونم برابزندگیت عزیزت خیلی سخته پشت در اتاق راه

میرفتمو دعامیکردم دوباره نزر کردم

نزر کردم اگه روناک سالم ازاتاق عمل بیاد بیرون

همه بچه های بی سرپرستو زیر پوششم بگیرم یک ساعت

دوساعت سه ساعت چهارساعت پنج ساعت شش ساعت هفت

ساعت

دکترش از اتاق عمل اومد بیرون

-دکتر چیشد

-شماهمراه مریض هستین

راوی: اینا انگلیسی میحر فنااااا

-بله من همراهشم

-عمل خوب بود تونستیم تومار رو برداریم از فردا شیمی درمانیو شروع میکنیم

-ممنون دکتر یه دنیا ممنون و اااااییی خدا

باورم همیشه روناکم برگشت اون خوب شد

خداااا جونم یه عالمه مرسی 😊

راوی: ببخشید تورو خداااا این رهامم از بس باروناک گشته خل شده بچه بعداز دقیقه روناکو

آوردن بیرون بردنش تو بخش مراقبت های ویژه منم زنگ زدم نریمانو بهش گفتم عملش

خوب بوده

اونم دوباره یکی از جیغای دختر ونشو کشید که گوشم منفجر شد پسره ی روانی

صدبار بهش گفتم جیغ نکشا ولی تو گوشش نمیره رفتم پشت شیشه به روناک نگاه

کردم خواب بود

دکتر گفت تانیم ساعته دیگه بهوش میاد خدا یااا ممنونتم

که دست رد به سینم نزدی ممنونتم که ناامیدم نکردی

ممنونتم

همینجور که داشتم به روناک نگاه میکردم دیدم یه گوریل به گردنم آویزون شده

به لحظه نزدیک بود بخورم زمین همین که
تمرکزمو به دست آوردم دیدم این نریمان
شلغمه

-آخه خرس گنده این چه طرز اومدنه

-وایای رهام بهت تبریک میگم

-مرسییی گوریل جون

-ای درد ای مرض ای کوفت

-خخخخخ چته

-آخه روناک کم بود توام اضافه شدی بخدا تو خیابون هر کی صدای سگش میکنه
فکر میکنم بامنه

-ایول به عشقم توروهم دیوونه کرد 😊😊😊

-کوفت شلغم ☹️

-ولی خدایی خیلی باحال بود نری 😊

با صدای پرستار به خودمون اومدیم و دست از کل کل برداشتیم.

پرستار-شما همراه این خانومی بودید که به الان عمل بودند هستید؟؟؟؟

-پ ن پ بخشید بله بله خودمونیم!!!!

راوی جون:ها ها ها به انگلیسی میگه پ ن پ.

رهام:

پرستار-آقایون بیمارتون به هوش اومدند و میخوان اقای بی به نام رو هام رو ببینند فقط دقیقه.

رفتم اتاق و لباس مخصوص پوشیدم و وارد اتاق شدم.

روناک باز داشت گریه میکرد.

روناک-رو هام من دلم میخواست برم پیش مامانم چرا هنوز زندهم.) داد کشید(چرا!!!!!!؟؟!!

به این حرفا یکم عادت کرده بودم برای همین اروم گفتم-روناکم، عشقم، من مادر تو مثل مادرم دوست داشتم. با رفتنش داغون شدم. اگه تو بریتانیا میشکنم! هلاک میشم! میدونستی با هر اشکی که میریزی انگار یکی چنگ میزنه به قلبم. تو مگه منو دوست ندادی؟؟؟ میخوای تنهام بزاری؟؟؟ دلت میاد؟؟؟ اگه تو بری من دووم نمیارم.

حتی فکر به نبودنشم عذابم میداد.

سرمو گذاشتم روی سینشو به اشکام اجازه ریختن دادم

همینجور که داشتم تو بغلش تشک میریختم آروم

دستاشو لای مو هام حس کردم

-رهامم

-.....

-قهری عشقم

-اهوم

-چرااااا

-چون همش حرف از مرگ میزنی

-خو همه میمیرن یروز

-آره ولی تونباید بگی

-چرا

-چون امیدتو از دست میدی

-نمیدم

-میدی

کلافه شدم تازگیا رهام خیلی لوس شده بود سر هر چیزی یاقهر میکرد یا دادمیزد

-باشه حق باتو

-همیشه حق بامنه

-پروووونشو شلغم جان

-پروووووو میشم قورباغه جان

وااااای چقدر دلم میخواد کلشو بکوبم به دیوار پسره شلغووووز

-رهام

-جانم

-میدونی دلم چی میخواد

-نه خانومم چی میخوای بگو برات بیارم

-میخوام سرتو بکوبم به دیوار

-چشمات شد اندازه وزغ الهی بچم کوپ کرده

-روناک چییییی گفتی

-گفتم میخوام سرتو بکوبم به دیوار

-چرا آخه

-چون خیلی لوس شدی

-مننننن 😏😏

-آره توووووو

-من کجام لوسه

-همه جات

-عشقم اخلاقه خودتو چرا به من میدی

پسره شلغم به من میگه لوس یه لوسی

نشونت بدم که تو عالم ندیده باشی

-من لووووووسم

-آررررره نفس

-دارم برات آقا رهام

بعدشم پشتمو بهش کردم و چشممو بستم

-روناکی

.....-

-خانومم

.....-

-نفسم قهر نکن دیگه

-من لوسم

-نه عشقمم

-چرا خودت گفتی من لوسم

-من غلط کردم شکر خوردم ببخشید خانومم دیگه گناه دارم بعدشم خودشو

شکل گربه شرک کرد خخخخ چه بامزه شده الهی فداش بشم بچمو

-باشه خودتو شکل گربه شرک نکن ببخشد

-آخ رهام فدای اون دل مهربونت بشه

-خدانکنههههه

-باشه باشه جیغ نکش

-میکشم

-باشه بکش

خخخخ دیوونه شد بچه از دستم یهو دلم

گرفت هوای مامانو کرد هیییییی چی میشد

مامانم بود

-روناکم

-جانم

-چیشد خانومم

-هیچی آقای

-پس چرا رفتی تو فکر

-همینجوری

-یاد مادرت افتادی

-آره

-اگه همش خودتو عذاب بدی بااین فکرا مامانت عذاب میکشه ها

-باشه دیگه عذاب نمیدم خودمو

-آفرین خانوم خودمم بعدشم آروم

پیشونیمو بوسید رهام:

قلبم به دردمیومد

روسریشوروسرش مرتب کرد وگفت:بدون من خاکش کردین 😞 چی میگفتم

چجوری منتظرش میموندم سرشو کشیدم تو بغلم و

نوازشش کردم -میگذره عزیزم این روزاهم

میگذره

بابغض گفت:بدبخت نریمان به خوانوادش چی گفت گفتش که اینا...

حرفشوقطع کردم -همه

چیوگفته

دیگه چیزینگفت قشنگ درکش میکردم

شیمی درمانیشم که شروع شده بود فقط ی شوک براش لازم بود که بره کما

انتقالی دانشگاهشوبامرخصیشو گرفته بودم براش بهش نگاه

کردم خوابش برده بود

آروم گذاشتمش روتخت و اوادمم تو حیاط رفتم سمت

ماشین و سوارش شدم به سمت هتل رفتم

خسته بودم اینقدر خسته که حوصله خودمونداشتم

لباسامودراوردم و وانوپراب کردم و رفتم داخلش سردیع اب
حالموجاورد

بعدچنددقیقه اومدم بیرون چندتاتماس ازایران داشتم

بیخیال گوشیوپرت کردم و لباس پوشیدم روبه روی ایینه ایستادم لاغرشده بودم
زیرچشمام گودافتاده بود

پورخندی زدم و موهامو به سمت بالادامم زنگ زدم به
نریمان بعددوبوق جواب داد بهش گفتم بره پیش روناک

ی تیپ خفن زدم و رفتم بیرون ساعت ۲۱ بود به سمت
نزدیک ترین باررفتم وواردشدم ی سلف کامل
مشروبوسفارش دادم ونشستم ی پیک دوپیک و...

دختره خیلی خوشگلی اومدکنارم نشست نگاش کردم

به فرانسه گفت:تنها و ی خنده ی زیباکرد
دستموکشیدوبلندم کرد

به سمت ی اتاق رفت و دروبازکرد و.....

#به #قلم #نیلوفروساحل

نریمان:

هرچی به رهام زنگ میزنم جواب نمیده

پسره دیوونم قبول نکرد بیاد خونه خودم که خبر داشته باشم ازش برای بار هزارم
 زنگ زدم باز رد تماس کرد دیگه واقعا عصبی شده بودم روناک حالش بد شده بود
 بیهوش شده بود داشت میرفت توی کما دیگه واقعا عصبی شده بودم
 زنگ زدم مهشید بیاد پیش روناک تامن برم دنبال این پسره دیوونه

-الو مهشید

-جونم داداش

-مهشید زووووود بلند شو بیا بیمارستان چیزی نپرس فقط بیا

-باشه باشه اومدم

گوشیو قطع کردم تو راهرو شروع کردم به راه رفتن

بعداز دقیقه مهشید رسید بدون اینکه به

حرفاش گوش بدم

گفتم فقط مواظب روناک باشه و هرچی شدبهم خبر بده

بعدشم فوری از بیمارستان اومدم بیرونوباسرئت روندم سمت هتل رهام وقتی رسیدم پذیرش

گفت

سه ساعت پیش از هتل رفته بیرون دقیقا نیم ساعت بعداز اینکه از بیمارستان رفت

وقتی میخواستم پیام بیرون یکی از کارکنا بهم گفت که آدرس نزدیکترین بارو گرفته

منم آدرسو گرفتم فوری رفتم سمت بار پر بود از
دختر و پسرو

بارو زیرو رو کردم پیداش نکردم رفتم طبقه بالا
که اتاق اتاق بود

از اتاق اولی تا اتاق آخری شروع کردم به برسیشون داشتم کم کم
ناامید میشدم از پیدا کردنش که از توی یه اتاقا صدا اومد صداس
آشنا بود نه نه غیر ممکنه

رهام همچین کاریو نمیکنه با احتیاط
درو باز کردم

چشمام داشت از کاسه در میومد

رهام با بالا تنه لخت روی تخت دراز کشیده بود یه دخترم بالباس زیر توی بغلش

بود رهام مست مست بود باورم نمیشد رهام

همچین کاری نمیکنه

باعصابی داغون از بار اومدم بیرون سوار ماشینم شدم با سرعت خیلی

زیاد رفتم سمت یه جای نامعلوم

توی اون لحظه هیچی برام مهم نبود هیچی

بالای ۲۱۱ تا سرعت داشتم جلوی در بیمارستان محکم زدم روترمز که جیغ لاستیکادراومد هم
نگران بودم هم ترسیده بودم سریع رفتم پیش دکترروناک گفت بیهوشه رفتم تواتاقش و
نشستم کنارش

پرستار سرمشوچک کردورفت

ی نگاه به تخت کناریش انداختم ی دختردیگه روتخت بود که بالبخند نگام میکرد

رفتم نزدیکش و کنارش نشستم

ریزنقش بود صورت گردی داشت و چشمای درشت ابیش تو صورتش میدرخشید مو نداش
ولی بازم خواستنی بود

—سلام

به فرانسه جوابموداد

—اسمت چیه

—کلارا

لبخندزدم و گفتم:تنهایی

لبخندزدوگفت:میان

—نریمان

کلارا:ی ایرانی درسته؟!؟ سرموتکون

دادم

کلارا: چرا جذابیت شما شرقیا اینقدر چشم گیره باخنده
گفتم: نمیدونم ولی شماها که نازترین

خندیدو گفت: شرقیا غیافه غریبارومیپسندن و غریبا شرقیارو به روناک اشاره
کردو گفت: ایرانیه ولی اصلا شبیهشون نیس خندیدم

کلارا: تو خیلی خوشگلی قلبم لرزید

ی حس ناب

ی خنده بعد از این همه تلخی رولیم نقش بست

خوبی

آه کشیدو گفت: قطع امید 😊 ناراحت شدم

نمیدونسم چیکار میکنم بین عقل و احساسم بالاخره احساس پیروز شد به عشق

دریک نگاه اعتقاد دارین این عشق دریک نگاه بی مقدمه ی هویی گفتم: همیشه

بامن ازدواج کنی خودم نفهمیدم چی گفتم زذزیره خنده: دیوونه

جدی گفتم مگه تو از من خوشتر نیما: کلارا: چرا ولی من مسیحی

ام شونه بالا انداختم - مسلمون میشی

باخم گفت: تو منو که دوس نداری از رودلسوزی میگی

متقابلا احم کردم

—نخیر این عشق در نگاه اوله

لباشود ادبیرونو گفت: ولی به من امیدی نیس خو

اخممویبیشتر کردم و گفتم: هس مگه اونا خدان لبخندزد: تو که زن

داری

—زن من نیس کلارا: پس زنه منه

خندیدم و گفتم: نیس میگم

—قبول میکنی؟!؟! با بغض

گفت: اره

اینقدر خوشحال بودم که نمیدونسم چیکار کنم

—اوه اوه دخی جون غباله مرگتو امضا کردی مگه از جونت سیر شدی بابتهت برگشتم سمت

روناک که بالبخندنگامون میکرد یاد رهام افتادم عصبانی شدم ولی خودمو کنترل کردم

رفتم کنار روناک —خوبی

فسقلی —خوبم بابابزرگ

—ترسوندی مارو

—رهام کجاست

رفتم تو فکر حالم بد جور گرفته بود چی بهش
میگفتم آخه

-حالش زیاد خوش نبود فرستادمش خونه یکم استراحت کنه

-نریمان

-جان

-دروغ نمیگی که

-ننننننهههه

-باشه باشه فقط جیغ نزن سر جدت تاروناک اینوگفت کلارا زد

زیر خنده بیا این دختر جلوی زنونم آبرو نداشت برامون

-مخ زدی

-هان

-میگم مخشو زدی

-اوهوم

-نیشتهو بند پرووووو

-چرا

-چون اومدی مواظب من باشی مخ زدی

-رهامم اومده بود درست بده مختو زد امممممم راست میگه ها

حرفی ندارم برای گفتن -چیشد زبونتو موش خورد

-نخیرم داشتم فکر میکردم

-به چی

-به حرفت

-روناک

-بلی

-چقدر رهامو دوست داری

-خیلی

-چقدر

-اندازه عمرم وجودم نفسم چقدر جدی و مظلومانه میگفت رهام

چجور دلش اومد خیانت کنه باعصابی داغون رفتم بیرون خدایا

چیکارکنم

آخه چجوری هم راز دار رفیقم باشم هم محافظ خواهرم خدایا خودت کمک کن

سوار ماشین شدم رفتم سمت هتل فوری گفتم به رهام

خبر بدن اونم گفتم برم بالا رفتم بالا -سلام خوبی

-سلام تو انگار بهتری

-هه چه بهتری

-آخه میبینم دیروز تا الان نیومدی بیمارستان گفتم شاید بهتری

-نمیتونستم روناکو بیهوش بینم

-اون هوش اومده

-واقعا

-آررره

-پس بریم پیشش

رفت لباسشو پوشید تاخواست بره بیرون دستشو گرفتم نشوندمش روی تخت
همه ماجرا رو براش گفتم باعصبانیت و جدیت اونم همرو گوش کرد -ازت توقع
نداشتم رهام

درسته مست بودم ولی بیشتره مست روناکم که پشیمونی داشته باشه

-مطمئنی؟

-آره

یه نفس راحت کشیدم بعد باهم رفتیم بیمارستان

روناک و کلارا کنار هم نشسته بودن شیرینی میخوردنو میخندیدن روناک تا

رهامو دید

رهام:روناک چته گریم شدت گرفت

مامانمومیخواستم شده بودم مثل ی بچه ی

نوزاد

بدونه توجه بهشون دستامومیزدم توسرکچلم بدبختامونده بودن بخندن

یاگریه کنن باگریه گفتم:جرات دارین بخندین نریمان که بادوازاتاق رفت

کلاراهم رفت زیرپتو

رهامم نشسته بودروزمین صورتشوبادستاش گرفته بودالان اگه مامانم بودمیگفت دختره

دیوونه شده باجیغ گفتم:رهام

مثل جن زده ها ایستادونگام کرد رهام:چته چرااینجوری میکنی

هیچی نگفتم نریمانم اومدداخل

پرستارداروهامودادکم کم خوابم برد و خوابیدم.....

رهام:

وقتی روناک خوابش برد کنارش روی تخت نشستم

چقدر من این دختری دوست دارم

وخداروشکر میکنم که اون شب مستیه عشق روناک بیشتراز اون مشروب اثر کرد

کلارا اول باناباوری به نریمان نگاه میکرد بعد باجیغ خودشو انداخت
 تو بغل نریمان گریه میکرد از خوشحالی خدایا هیچ مریضیو
 ناامیدنکن اون دوتا درحال لایو ترکوندن بودم منم یه لبخند بهشون
 زدم تا صورتمو طرف روناک کردم دیدم

چهارزانو روی تخت نشسته بانیش باز زل زده به اون دوتا خدایا این دختر چرا اینقدر
 شره

-روناک

-هوم

-تومگه خواب نبودی

-حیف بود این صحنه از دستم دربره

خدا عجب آدمیه ها

-دختره دیوونه

-به تو رفتم

-ممنون

-خواهش شلغم جون

همینجور که داشتیم حرف میزدیم نریمان یهو جیغ کشید

-بسه دیگه برید بیروووووون

بلندشدم کنارروناک نشستم بالپای سرخ شده نگام
میکرد خجالت که نکشیدع مطمئنم

حتماداره ازخنده منفجرمیشه سرشوبوسیدم و خندیدم اونم
خندید سرشو گذاشت روشنم و گفت:رهام

جانم

روناک:کی ازدواج میکنیم بعداینهمه فرازوفرود

لبخندزدموگفتم:به محض اینکه برسیم ایران روناک:خیلی
دوستت دارم

من بیشترخانم

چیزی نگفت منم ساکت موندم

بعدچنددقیقه هر دوبه سمت بیمارستان رفتیم روناک
داروهاشوکه خورد خوابید

منونریمانم ازبس خسته بودیم همونجاخوابمون برد

پایانی یک ماه بعد:

راوی کل:

روهام:روناکی مواظب باش

روناک دستی روی روسریش کشید و باذوق از هواپیما خارج شد رهام به اشتیاق
روناک لبخندی زد و چمدون هاراتحویل گرفت

نریمان باخنده به کلارا که دستش را گرفته بود گفت: مریم جان عزیزم اینجا ایرانه ها اینا که
نمیدونن ماعقد کردیم میان میگیرنمون و اخی بانمک کردو گفت: بکش جلو اون روسریو
کلارا دختری مسیحی

که عشقی پایدار در قلبش بود

نام خود را مریم نهاد و مسلمان
شد

روناک دوباره روسریش را روی سر محکم کرد و از فرودگاه بیرون رفت دستایش را باز کرد و
آروم زمزمه کرد: برگشتم باورم نمیشد بعدی ماه بعدی سرطان بعدی ناامیدی بازم به
کشورم برگردم رهام اروم گفت: روناک سمت چپ پدر روناک رامین
در سمت چپ فرودگاه ایستاده بود و منتظر دخترش بود دختری که
امیدی به زنده بودنش نداشتن روناک با دیدن پدرش
تازه متوجه شد که چقدر دل تنگش بوده

اشکای همچون مرواریدش به روی گونه هایش میریختن و بادوبه سمت پدرش میرفت
دراغوشش حل شد

بهترین جایگاه امنش بعد از رهام کسی که
حامیش بوده و خواهد بود

یادروز عقد افتادم که عاقد گفت و کیلم و من گفتم: با اجازه روح مادرم و پدرم بعله

بر گشتم سمت رهام داشت نگام میکرد

-چیه حاج اقا خندید و حرف

نزد

اهنگ رقص زده شد همه ریختیم وسط بی

خانمانا رو چجوری میرقصن عشق من صدات ارامش

محضه عشق من فوق العادس اون چشمام عشق من

دستمو گذاشتم پشت کمر شرهام: اروم اروم

نریمان: او مدبارون مریم: شدیم عاشق -

زدیم بیرون رهام نگام کرد و گفت: او مدنم

نم

-نشست شبنم نریمان: رومو هامون

مریم: رومو هامون رو پاشنه چرخیدم رهام

از پشت بغلم کرد برقا خاموش شد و صدای

جیغ تو دلم همیشه هستی پیش روم اگه

نباشی عاشقت که همیشه باشم ارزوم که

میشه باشی

دور یوازم جدایی ولی کنج دل ی جایی مثل نبضی تو وجودم میزنیوبی صدایی

سرمو گذاشتم روسینش
دستشوتاروی کمرم کشید
رهام: باورم همیشه تموم سختیاتموم
شد

-اهوم

رهام: عشق شیطون من لبخندی زدمو محکم
تربغلتش کردم و.....

راوی کل:

روناک: بابا بالباس عروس که همیشه

نریمان: روناک اگه ساکت بشی من قل میدم به بی خانمانا زلزله بم کمک کنم

روناک پشت چشمی نازک کرد و سوار شد پشت رل

نشست مریم کنارش

نریمان رو به رهام گفت: داداش اینوانداختن بهتاللا رهام نشست پشت و

گفت: ببندتانبستمش درخت عرعر نریمان خندید و سوار شد روناک

حرکت کرد

از خوانوادها خدافظی کرده بودن و میخواستن

برن شمال مریم ضبطو روشن کرد و شروع

کرد به قردادن

بادو به سمتش رفتم و موهانیلوفروازتودستای ساحل دراوردم نریمان ازتواتاق بارهام
اومدیرون و گفت:دختربابا ساحل بادوپریدبغل نریمان
نیلوفرو بغل کردم و دادمش دست رهام که مبخندید

-گوربه گورنشن اینا

کنارمریم نشستم روهام کنارم نشست و نریمان کنار مریم و حالاماین

داستانوااینجوری به پایان میرسونیم

-دوری و جدایی رهام:تلخی و ناکامی

مری:غم و شادی نری؛فرازونشیب

زندگی

-گریه ولبخند

رهام:همه و همه روپشت سر گذاشتیم

مری:دیگه قرارنبست به گذشته به اون روزای پرگلایه برگردیم نری:درددیدیم

دردکشیدیم ورنج زمانه روبجون خریدیم

-آدم بده قصه شدیم آدم خوبه ی قصه هم شدیم عاشق شدیم امارسوا نشدیم چرا...

رهام:اما بازم موندیم به عشق هم زندگی کردیم تابه آرامش برسیم نریمان:هنوزم صدای

پرنیض تپش قلبامون روبه رخ میکشیم مری:به رخ هرکی که عاشقه

میمونیم وهرلحظه اززندگیمونوپرازاحساس پاک میکنیم رهام:چون خداهمیشه

هست رهام:بودنش تنهایی بین ماجایی نداره ماپاکیم

نری: بدون غرور مری: چهار نفر بدون گناه
نری-مری-رهام-روناک:
وماشیطنت میکنیم وگناه، در جدالی در این راه....

«پایان»